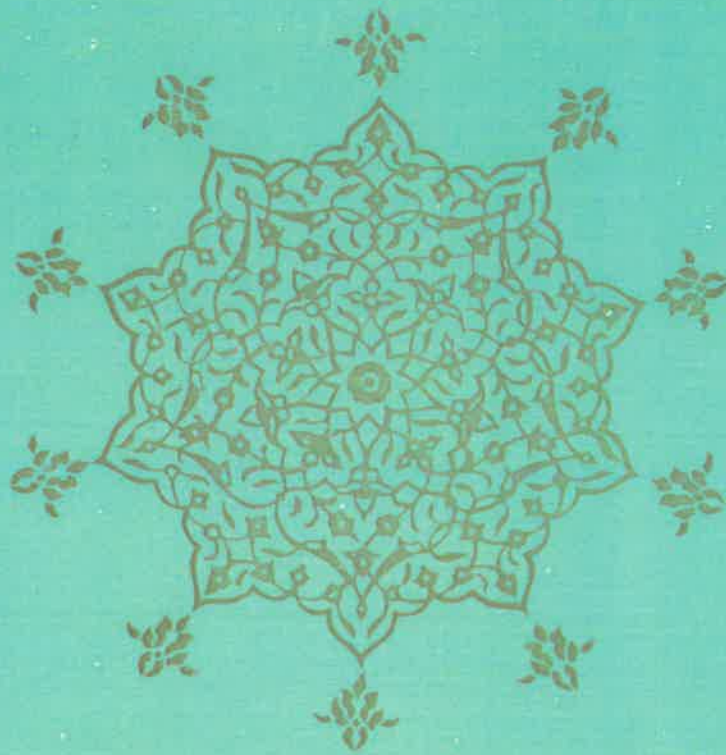


# آهنگ بدیع

شماره مخصوص

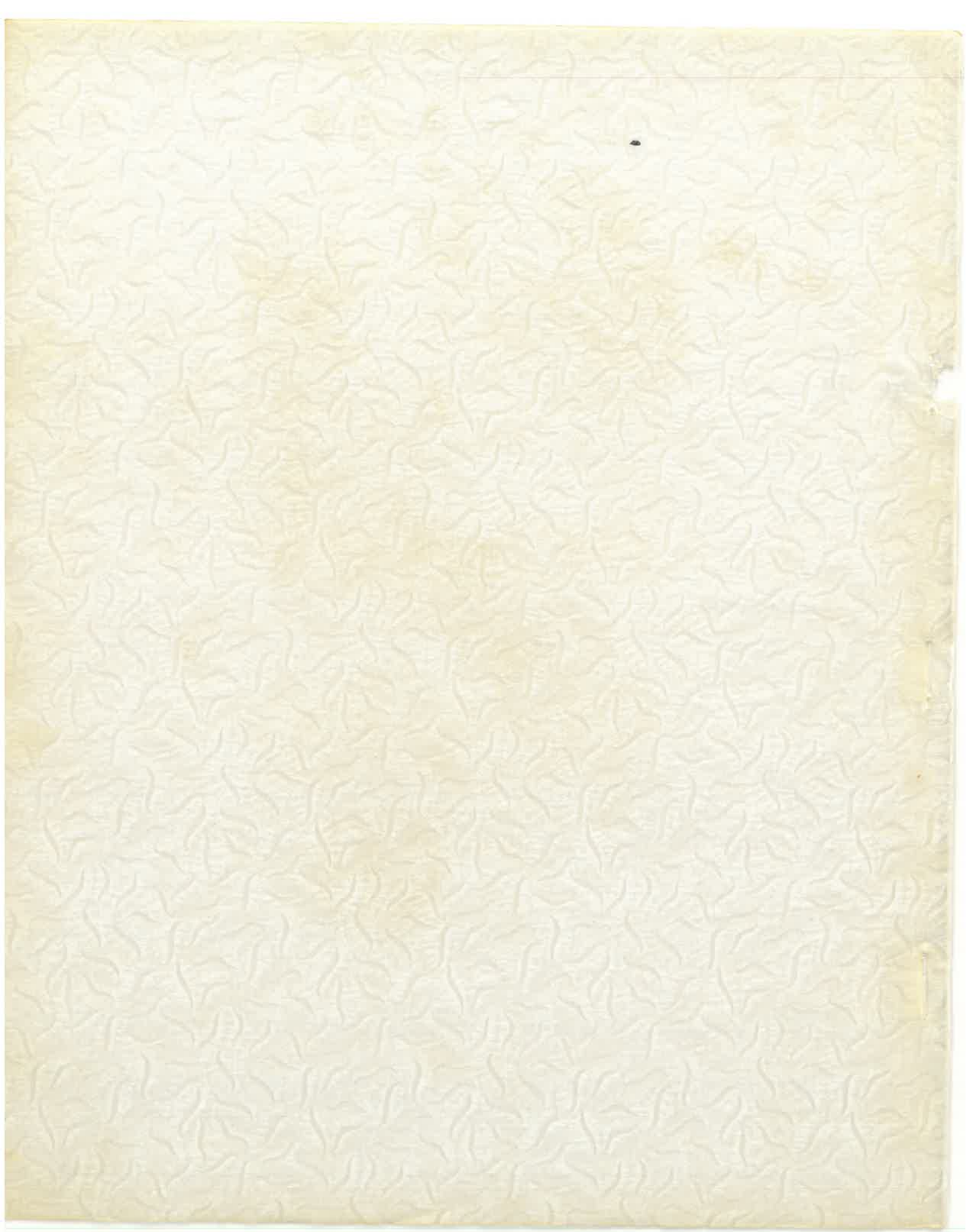


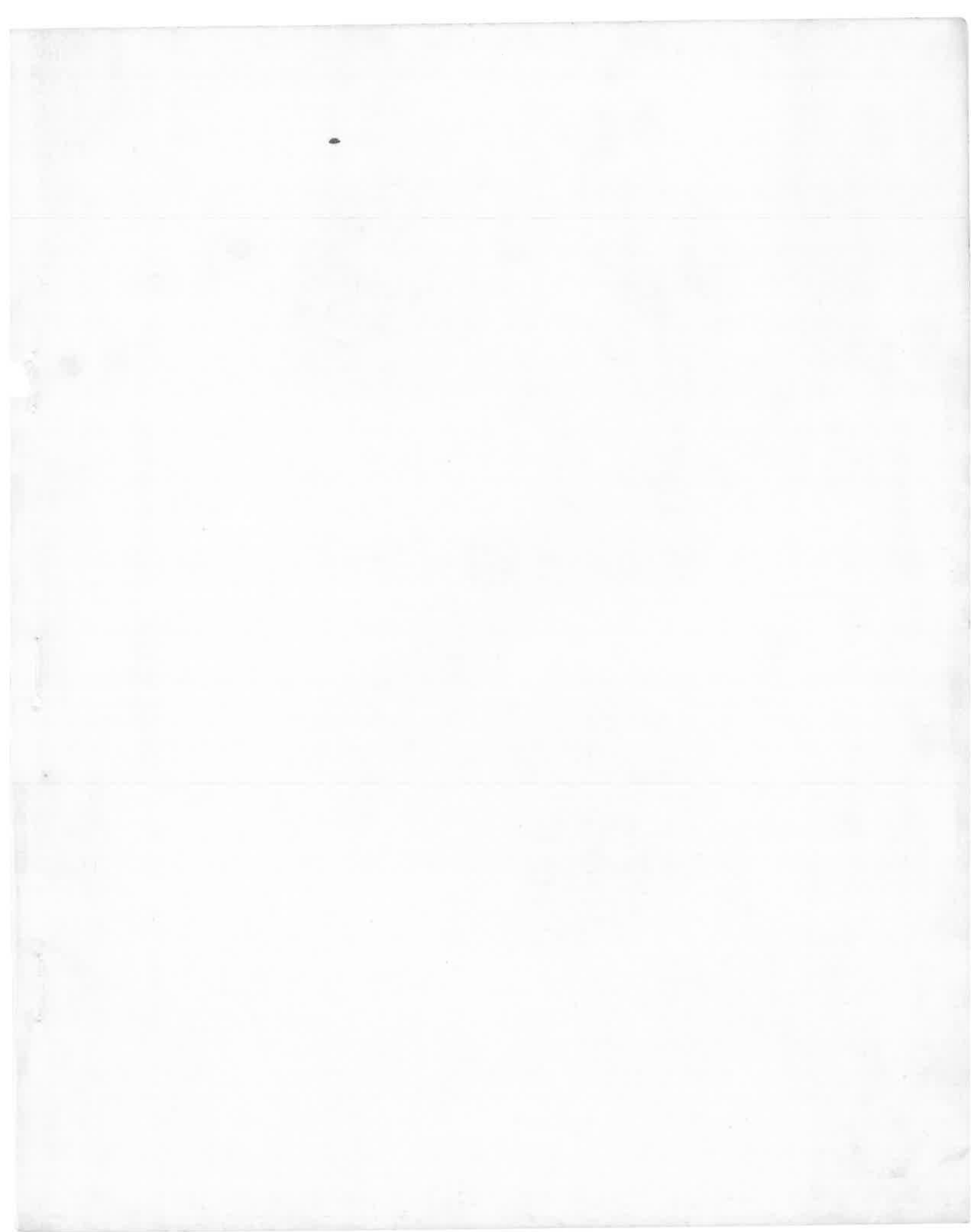
محبت مرزا ائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نسخه خطی بهارستان













اجتباتی نباید بیچ خربی داخل شوند و در امور سیاسیة داخله نمایند

« حضرت عبدالهء »

۵۱

۵۲

۵۳

۵۴

۵۵

# آهنگ بدیع

شماره

۱۱ تا ۱۱

بمبایست پنجاهمین سال صنوع و عسرت

شماره ۱ تا ۱۱ آذرماه ۱۳۵۰

بمناسبت پنجاهمین سال صعود حضرت عبدالبهاء

## ۱- الواح و آثار

۱۹۰	از آثار جمال مبارك	کتاب عهدی
۱۹۴	از آثار جمال مبارك	لوح غصن
۱۹۶	از آثار جمال مبارك	الواح بیروت
۱۹۸	از آثار حضرت عبدالبهاء	نمونه ای از تعالیم
۱۹۹	از آثار حضرت عبدالبهاء	مناجات لقاء
۲۰۰	از آثار حضرت ولی امر الله	قسمتی از کتاب دوربھائی
۲۰۹	از آثار حضرت عبدالبهاء	ردای خدمت
۲۶۴	از آثار حضرت عبدالبهاء	حضرت حکیم
۲۹۱	حضرت عبدالبهاء	عبدالبهاء بنده آستان جمال مبارك
۳۱۴	از آثار حضرت عبدالبهاء	گهی به عشوه گهی به ناز

۳۵۸	از آثار حضرت عبدالبهاء	قسمتی از الواح وصایا
۳۶۴	دستخط حضرت ورقه علیا	قد صعد عبدالبهاء

## ۲ - مقالات

۲۱۰	دکتر ریاض قدیمی	بقلم	یوسف بها
۲۱۸	عبد الحمید اشراق خاوری	"	شجره انیسا
۲۳۸	محمد علی فیضی	"	حضرت عبدالبهاء
۲۴۸	دکتر محمد افنان	"	آثار و مکاتیب حضرت عبدالبهاء
۲۶۸	عزیز الله سلیمانی	"	رساله عهد و میثاق
۲۹۶	نصرت الله محمد حسینی	"	در حاشیه حیات مبارک
۳۱۸	فریدون سلیمانی ترجمه	"	قسمتی از کتاب دستور العمل زندگی
۳۲۷	ابوالفضائل گلپایگانی: امسال	"	درباره حضرت عبدالبهاء

منشور تبلیغی حضرت عبدالبهاء \* دکتر محمود مجذوب ۳۳۰  
 روش تبلیغی - آرزوها - شخصیت مبارک - رفا تو یادی بود... گردآوری هوشنگ محمودی ۳۴۶

### ۳ - خاطرات - اذکار و نظریات

۲۱۷	ترجمه بشیرالهی	از: تورنتن چپس	درسجن اعظم
۲۴۷	تألیف ذکرالله خادم	دیوید استار جوردن	از کتاب شهادت مستشرقین
۲۴۷	" " " "	لرد ساموئل کرمل	" " " "
۲۷۶	ترجمه بشیرالهی	خانم لوکاس	
	هوشنگ رأفت	مایرن فلیس	حیات و تعالیم سرکار آقا
۳۳۷	تألیف ذکرالله خادم	پروفسور یون نوگوچی	از کتاب شهادت مستشرقین
۳۳۷	" " " "	سررونالد استورز	" " " "
۳۳۸	" " " "		قسمتی از خاطرات آقا میرزا منیر نبیل زاده

قسمتی از خاطرات احمد یزدانی

۳۴۰

قسمتی از خاطرات عبدالمیثاق میثاقیه

۳۴۲

## ۴ - اشعار و قصاید

۲۱۴	با انتخاب دکتر ریاض قدیمی	قسمتی از بهار تیه نعیم
۲۶۵	از قصیده آقا سید مهدی گلپایگانی	ای تو مهین شاخسار سدره الہی
۲۹۲	قسمتی از شعر عزیز الله مصباح	عشق روی تو ای عبد الہی
۳۲۶	لقائی کاشانی	قصیده

### شرح عکسهای ضمیمه

۳۲۲ - ۲۶۴ - ۲۳۸ - ۲۱۶	مقابل صفحات	۱- نمونه‌هایی از دستخط حضرت عبدالبهاء
۲۷۶	مقابل صفحه	۲- نمائی از بیت عبود
۲۹۰		۳- باغچه سرپوشیده طبقه بالای بیت عبود و اطاقی که از درواج حضرت عبدالبهاء در آن صورت گرفت
۲۵۸	مقابل صفحه	۴- در ورودی اطاق سکونت حضرت عبدالبهاء در بیت عبود
۳۵۰	مقابل صفحه	۵- نمائی در ورودی بیت حضرت عبدالبهاء در حیفا
۲۴۶	مقابل صفحه	۶- نمائی ساختمان بیت حضرت عبدالبهاء در حیفا
۳۰۶	مقابل صفحه	۷- مرقد و رقه مبارکه منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء در حیفا

خطوط اصل حضرت عبدالبهاء از مجموعه جناب منوهر قائم مقامی انتخاب و عکسبرداری شده  
و قطعه خط مشکین قلم مربوط به مجموعه جناب مهدی صمیمی است . آهنگ بدیع از ایشان سپاسگزار است

۱۱۶

۱۱۷

۱۱۸

۱۱۹

۱۲۰

۱۲۱

۱۲۲

۱۲۳

۱۲۴

۱۲۵

۱۲۶

۱۲۷

۱۲۸

۱۲۹

۱۳۰

۱۳۱

# کتاب عہدی

فہرست

۱۳۲

اگر افاق اعلی از زخرف دنیا خالیست و لکن در خزان توکل و تفویض از برای دراث میراث  
مرغوب لا عدل له گذاشتیم گنج گذاشتیم و بر رنج نیفزودیم ایم الله در ثروت خوف مستور  
و خطر کمون انظر و اثم اذکر و اما انزل الرحمن فی الفوقان: و لکل همزة لذة الذی جمع مالا و عدده  
ثروت عالم را و فانی نه آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم  
مقصود این مظلوم از حل شدید و بلا یا و انزال آیات و اظہار بقیات اخادنا رضعینه و بغضاء بوده  
که شاید آفاق افندہ اهل عالم بنور اتقاق منور گردد و باسایش حقیقی فائز گردد و از افاق  
لوح الہی نیز این بیان لاسخ و مشرق باید کل بان ناظر باشند ای اهل عالم شمارا وصیت فیما یک  
با آنچه سبب ارتفاع مقامات شماست بتقوی الله تمسک نمایند و بذیل معروف تثبت کنید  
براستی میگویم لسان از برای ذکر خیر است اورا بقشار زشت میالانید عفا الله عما سلف از بعد باید  
کل باین معنی تکلم نمایند از لعن و طعن و مایتکه ربه الانسان اجتناب نمایند مقام انسان بزرگ است  
چندی قبل این کلمه علی از مخزن قلم ابی ظاہر امروز روزیست بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور  
بوده امروز ظاہر شده و میبود مقام انسان بزرگ است اگر بحق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت  
و راسخ باشد انسان حقیقی بمثابة آسمان لدی الرحمن مشہود شمس و قمر سمع و بصر و انجم او اخلاق مہیتر  
مضیئہ مقاش اعلی المقام و آثارش مرتبی امکان ہر مقبلی الیوم عرف قمیص را یافت و بقلب ظہر  
باقی اعلی توجہ نمود و از اهل بہاء در صحیفہ حمراء مذکور ( خذ قدح عنایتی با سمی ثم اشرب منه بذکر العزیز  
البدیع ) ای اهل عالم مذہب الہی از برای محبت و اتحاد است اورا سبب عداوت و اختلاف نمایند  
زرد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و عتق راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل

شده و لكن جمال ارض چون مرتبای نفس و هوسند از حکمتهای بالغه حکیم حقیقی غافلند و بطنون و او نام  
ناطق و عامل یا اولیاء الله و امانه ملوک مطهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقد در باره  
ایشان دعا کنند حکومت ارض بآن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر دشت نزع  
و جدال را منی فرمود نیا عظیمی فی کتاب هذا الامر الله فی هذا الظهور الا عظم و عصمه من حکم المحو و زینه بطراز  
الاثبات انه هو العليم الحكيم مطهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف مرتبند بر کل اعانت  
آن نفوس لازم طوبی للامراء و العلماء فی البهائم اولئک امنائی بین عبادی و مشارق احکامی  
بین خلقی علیهم بهانی و رحمتی و فضلی الذی احاط الوجود در کتاب قدس در این مقام نازل شده  
آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی لامع و ساطع و مشرق است یا اغصانی در وجود قوت  
عظیمه و قدرت کامله کمون و مستور با و وجهت اتحاد او ناظر باشید نه باختلاف ظاهره از او  
وصیه الله انکم باید اغصان و افغان و تنسبین طرا بغصن اعظم ناظر باشند انظر و انا انزلناه فی  
کتابی الا قدس ( از اغیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المال تو جوا الی من اراده الله  
الذی الشعب من هذا الاصل القديم ) مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذکت انظرنا الا  
غصنا من عندنا و انا الفضال الکریم قد قدر الله مقام الغصن الاکبر بعد مقامه انه هو الامر الحكيم قد  
اصطفینا الاکبر بعد الا عظم امر من لدن عليم خبير محبت اغصان بر کل لازم و لكن ما قدر الله  
لهم حقاً فی اموال الناس یا اغصانی و افغانی و ذوی قرابتی نوصیکم بقوی الله و بمعروف و بیا منعی  
و با ترتفع به مقامکم برستی میگویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر آبی و جنودیکه  
لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیبه طاهره مرضیه بوده و هست بگوای عباد سبب نظم را



سبب پریشانی منمائید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید امید آنکه اهل بهاء بکلمه مبارکه  
قل کل من عند الله ناظر باشند و این کلمه علیا بمثابة آبست از برای اطفا، نار ضعیفه و بغضاء  
که در قلوب و صدور کمون و مخزون است احزاب مختلفه از این کلمه واحده بنور اتحاد حقیقی فائز  
میشوند انه یقول الحق و یمدی السبیل و هو المقدر العزیز الجمیل احترام و ملاحظه اغصان برگ  
لازم لا عراز امر و ارتفاع کلمه و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور طوبی لمن نازبا  
امر به من لدن امر قدیم و همچنین احترام حرم و آل الله و افان و منتسبین و نوصیکم بخدمه الامم  
و اصلاح العالم از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات  
امم است نصیاح قلم اعلی را بگوش حقیقی اصفا نمائید آنها خیر لکم عما علی الارض یشهد بک  
کتابی العزیز البدیع -

## کتاب عهدی

..... قُلْ قَدِ انْشَعَبَ بَحْرُ الْقِدَمِ مِنْ هَذَا الْبَحْرِ الْأَعْظَمِ فَطَوَّبِي لِمَنْ  
 اسْتَقَرَّ فِي شَاطِئِهِ وَيَكُونُ مِنَ الْمُسْتَقَرِّينَ وَقَدِ انْشَعَبَ مِنْ سِنْدِ  
 الْمُنْهَى هَذَا الْهَيْكَلِ الْمَقْدِسِ الْأَبْهَى غُصْنُ الْقُدْسِ فَهَنْبِيئًا  
 لِمَنْ اسْتَظَلَ فِي ظِلِّهِ وَكَانَ مِنَ الرَّاقِدِينَ قُلْ قَدِ نَبَتَ غُصْنُ الْأَمْرِ  
 مِنْ هَذَا الْأَصْلِ الَّذِي اسْتَحْكَمَهُ اللَّهُ فِي أَرْضِ الْمَشِيَّةِ وَارْتَفَعَ فَوْعُهُ  
 إِلَى مَقَامِ أَحَاطَ كُلُّ الْوُجُودِ فَنَعَالَى هَذَا الصَّنْعِ الْمَعَالِكِ الْمُبَارَكِ الْعَزِيزِ الْمُبِينِ  
 أَنْ يَأْتِيَ قَوْمٌ تَقَرَّبُوا إِلَيْهِ وَذُوقُوا مِنْهُ أَمْثَارَ الْحِكْمَةِ وَالْعِلْمِ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ عَلِيمٍ  
 وَمَنْ لَمْ يَذُقْ مِنْهُ يَكُونُ مَحْرُومًا عَنْ نِعْمَةِ اللَّهِ وَلَوْ يُزْرَقُ بِكُلِّ مَا عَلَى  
 الْأَرْضِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ قُلْ قَدْ فُصِّلَ مِنْ لَوْحِ الْأَعْظَمِ كَلِمَةٌ  
 عَلَى الْفَضْلِ وَرَبَّيْهَا اللَّهُ بِطِرَازِ نَفْسِهِ وَجَعَلَهَا سُلْطَانًا عَلَى مَنْ عَلَى  
 الْأَرْضِ وَآيَةٌ عَظِيمَةٌ وَاقْتِدَارٌ بَيْنَ الْعَالَمِينَ لِيُمَجِّدَنَّ النَّاسُ بِهِ  
 رَبَّهُمُ الْعَزِيزَ الْمُقْتَدِرَ الْحَكِيمَ وَيَسْتَحِقَّ بِهِ بَارِعَاتُكُمْ وَيَقْدَرَنَّ نَفْسُ اللَّهِ  
 الْقَائِمَةَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا الْأَنْزِيلُ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ قَدِيمٍ قُلْ  
 يَا قَوْمُ فَاشْكُرُوا لِلَّهِ لِظَهْوَرِهِ وَإِنَّ لَهُوَ الْفَضْلُ الْأَعْظَمُ عَلَيْكُمْ وَنِعْمَتُهُ  
 الْأَتْمُ لَكُمْ وَبِهِ يُحْيِي كُلُّ عَظِيمٍ رَمِيمٍ مَنْ تَوَجَّهَ إِلَيْهِ فَقَدْ تَوَجَّهَ  
 إِلَى اللَّهِ فَمَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَقَدْ أَعْرَضَ عَنْ جَمَالِي وَكَفَرَّ بِرُحْمَانِي وَ  
 كَانَ مِنَ الْمُسْرِفِينَ إِنَّهُ لَوَدَّعَا اللَّهُ بَيْدَتَكُمْ وَأَمَانَتَهُ بَيْنَكُمْ وَظُهُورَهُ  
 عَلَيْكُمْ وَطَلُوعَهُ بَيْنَ عِبَادِهِ الْمُفْرَبِينَ كَذَلِكَ أُمِرْتُ أَنْ أُبَلِّغَكُمْ رَسُولًا  
 اللَّهُ بَارِعَاتُكُمْ وَبَلِّغْتُكُمْ بِمَا أُمِرْتُ بِهِ إِذَا يَشْهَدُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ شَمَّ

مَلَائِكَتُهُ وَرَسُولُهُ ثُمَّ عِبَادُهُ الْمُقَدَّسِينَ أَنْ اسْتَشْفِقُوا رَأْحَةَ الرِّضْوَانِ  
مِنْ أَوْرَادِهِ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمَحْرُومِينَ أَنْ اغْتَفُوا فَضْلَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ  
وَلَا تَحْتَجِبُوا عَنْهُ وَإِنَّا قَدْ بَعَثْنَا هُ عَلَى هَيْكَلِ الْإِنْسَانِ فَتَبَارَكَ اللَّهُ  
مُبْدِعُ مَا يَشَاءُ يَا مَرْهَمُ الْمُتَّبِعِ الْحَكِيمِ إِنَّ الَّذِينَ مَنَعُوا أَنْفُسَهُمْ عَنِ ظِلِّ  
الْغُصْنِ أُولَئِكَ نَاهُوا فِي الْعَرَاءِ وَأَحْرَقَتْهُمْ حَرَارَةُ الْهُوْمَى وَكَانُوا  
مِنَ الْهَالِكِينَ أَنْ اسْرِعُوا يَا قَوْمِ إِلَى ظِلِّ اللَّهِ لِيَحْفَظَكُمْ عَنْ حَرِّ  
يَوْمِ الذِّبْيِ لَنْ يَجِدَ أَحَدٌ لِنَفْسِهِ ظِلًّا وَلَا مَأْوَى إِلَّا ظِلُّ اسْمِهِ الْغَفُورِ  
الرَّحِيمِ . . . .

## هُوَ الَّذِي تَعَالَى شَأْنُ الْعِظَةِ وَالْأَقْنَدَارِ

حمدًا لمن تشرف أرض الباء بقدوم من طاف حوله الأسماء  
بذلك بشرت الذرات كل الممكنات بما طلع ولاح وظهر و  
أشرق وخرج من باب السجن وأفقه شمس جمال غصن  
الله الأعظم العظيم وسر الله الأقوم القديم متوجهاً إلى مقام  
آخر بذلك تكدرت أرض السجن وفرحت أخرى تعالی تعالی  
ربنا فاطر السماء وخالق الأشياء الذي بسلطانه فتح باب  
السجن ليظهر ما أنزله في الألواح من قبل أنه هو المقندر على  
ما يشاء وهو المقندر العليم الحكيم طوبى ثم طوبى لأرض فازت  
بقدومه ولعين قوت بجماله ولسمع تشرف باصغاء ندائه  
ولقلب ذاق حلاوة حبه ولصدر رحب بذكره ولقلم تحرك على ثنائه  
وللوح حمل آثاره نسأل الله تبارك وتعالى بان يشرفنا بلقائه  
قريباً أنه هو السامع المقندر المجيب .

## هُوَ الشَّافِي الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

يا غصن أعظم لعمرك الله نوازلك كدرتني ولكن الله يشفيك  
ويحفظك وهو خير كريم واحسن معين اليهاء عليك وعلى  
من يخدمك ويطوف حولك والويل والعذاب لمن يخالفك  
ويؤذيك طوبى لمن والاك والسقول من عاداك .

## هُوَ النَّاطِقُ عَلَى مَا يَشَاءُ

يا غصني الأعظم قد حضور لذي المظلوم كنا بك وسمعنا ما نأجبت  
به الله رب العالمين اتا جعلناك حوزاً للعالمين وحفظاً لمن  
في السموات والأرضين وحصناً لمن آمن بالله الفرد الخبير نسأل الله  
بان يحفظهم بك ويعينهم بك ويرزقهم بك ويلهمك ما يكون  
مطلع الغني لأهل الأنشاء وجزر الكرم لمن في العالم ومشرق  
الفضل على الأمم انه هو المقتدر العليم الحكيم ونسأله بان  
يسقى بك الأرض وما عليها لتنتب منها كلاء الحكمة والبيان وسنبلائ  
العلم والعرفان انه ولي من والاه ومعين من ناجاه لا اله الا  
هو العزيز الحميد .

## الْأَعْظَمُ الْأَلَهِيُّ

يا الهى هذا غصن اشعب من دوحه فردا نيتك وسدره ونداء  
تراه يا الهى ناظراً اليك ومتمسكاً بحبل الطافك فا حفظه في  
جوار رحمتك انت تعلم يا الهى انى ما اریده الآبما اردته وما  
اخترته الآبما اصطفيته فانصره بجنود ارضك وسمائك و  
انصره يا الهى من نصره ثم اختر من اختاره وايد من اقبل اليه  
ثم اخذل من انكره ولم يرده اى رب توى حين الوحى يتحرك  
قلبي وترت عش اركانى اسألك بولحى فى حبك وشوقى فى اظهار  
امرك بان تقدر له ولمحبته ما قدرته لسفرائك وامناء وحيك  
انك انت الله المقتدر القدير .

نونه امی از تعالیم حضرت عبدالحسین، قوله الاحلی :

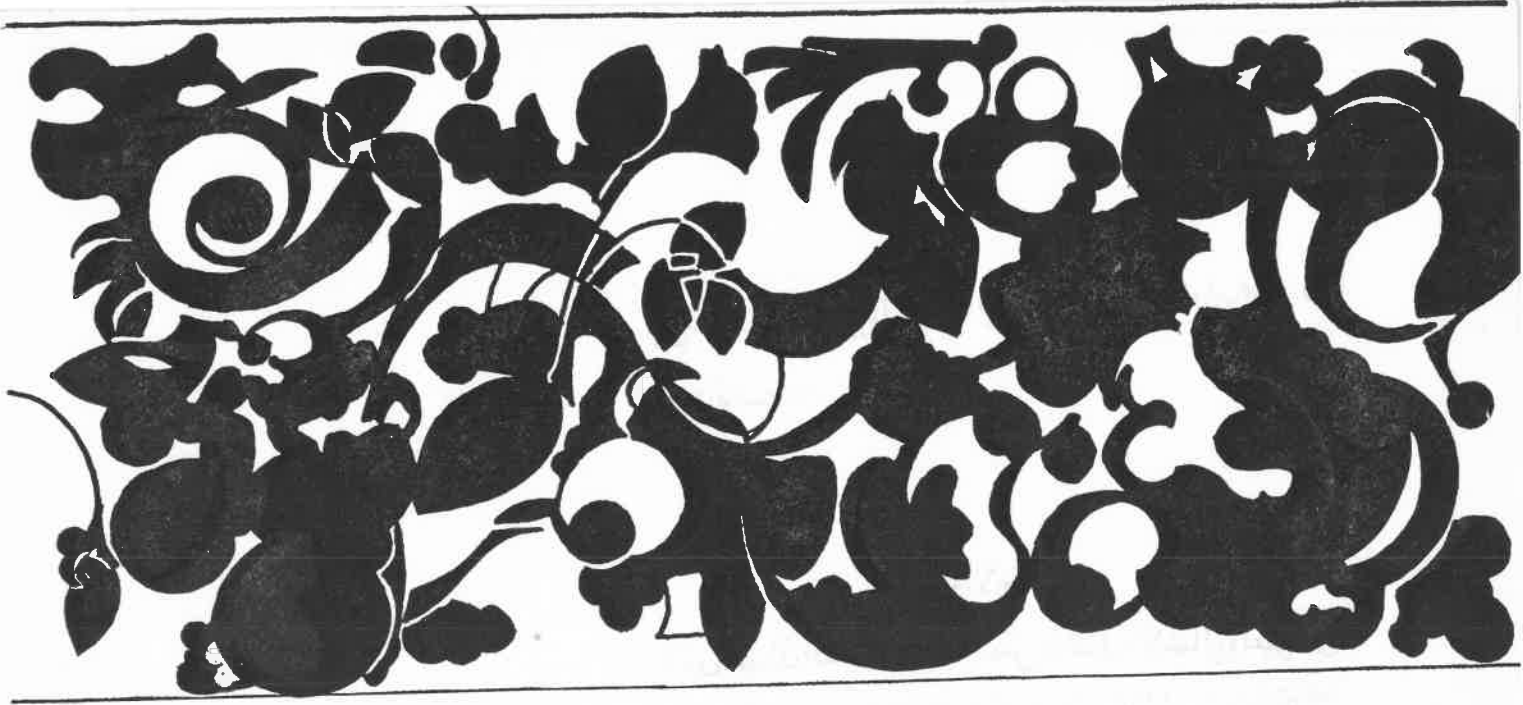
«... امی یاران الهی است در این امن نازنین را بدانید و بموجب آن حرکت و سلوک فرمایید و سبیل مستقیم و منبج  
تویم بسایید و بخلق بنمایید آنگاه ملوکت بلند کنید و تعالیم و وصایای رب و دود منتشر نمائید تا جهان بهمان  
دیگر شود و عالم ظلمانی منور گردد و جسد مرده خلق، حیات تازه جوید، بهر نفسی نفس رحمانی حیات آید  
طلبید - این زندگانی عالم فانی در اندک زمانی منتفی گردد و این عزت و ثروت و رحمت و خوشی خالدهانی  
عقرب زائل و فانی شود - خلق را بجا بخوانید و نفوس را بروش و سلوک ملا، اعلی دعوت کنید تیماران  
پدر محسبان گردید و بیچارگان را بجا، و پناه شوید فقیران را کسب خفا گردید و مریضان را درمان و شفای معین  
بهر مظلومی باشید و مجیر بر محسوم - در فکر آن باشید که خدمت بهر نفسی از نوع بشر نمائید و به اعراض و بکار  
دستبکار و ظلم و عدوان محبت ندیدید و عتسما نمانند. بالعکس معامله نمائید و بحقیقت مهربان باشید نه بظاہر  
صورت - بهر نفسی از اجزای الهی باید فکر را در این حضر نمائید که رحمت پروردگار باشد و مومبت آموزگار -  
بهر نفسی برسد خیری بنماید و نفعی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار، تا نور هدایت یابد و مومبت نصرت  
رحمانی احاطه نماید محبت نور است در هر خانه نباید و عداوت ظلم است در هر کاشانه لانه نماید - امی  
اجزای الهی تمتی بنمایید که این خلقت بکلی زائل گردد تا سر نهان آشکار شود و محتاق اشیا بشود و عیان گردد»

این مناجات را هر نفسی بکمال تضرع و اهتمام بخواند سبب روح و یحسان این عبد گردد  
و حکم ملاقات دارد.

هُوَ الْأَبْهَى

إِلَهِي إِلَهِي إِيَّيْكَ أَبْتُ الْتَضَرُّعِ وَالْتَبَتُّلِ وَالْأَبْتِهَالِ وَأَعْفِرْ وَجْهِي  
يُتَوَابُ عَتَبَةٍ نَقَدْتُ عَنْ إِذْكَ أَهْلِ الْحَقَائِقِ وَالْتَعَوْتُ مِنْ أُولَى الْأَلْبَابِ  
أَنْ تَنْظُرَ إِلَى عَبْدِكَ الْخَاضِعِ الْخَاشِعِ بِنَابِ أَحَدِيَّتِكَ بِلِحْطَاتِ أَعْيُنِ رَحْمَتِكَ  
وَتَعْمُرَهُ فِي مَجَارِ رَحْمَةٍ صَمَدًا نَبِيَّتِكَ أَيْ رَبِّ إِنَّهُ عَبْدُكَ الْبَائِسُ الْفَقِيرُ وَرَبُّكَ  
السَّائِلُ الْمُتَضَرِّعُ الْأَسِيرُ مُتَهَلِّلُ إِلَيْكَ مُتَوَكِّلٌ عَلَيْكَ مُتَضَرِّعٌ بَيْنَ يَدَيْكَ  
يُنَادِيكَ وَيُنَاجِيكَ وَيَقُولُ رَبِّ ائْتِدْ بِي عَلَى خِدْمَةِ أَحِبَّتَائِكَ وَقَوِّنِي عَلَى  
عُبُودِيَّةِ حَضْرَتِ أَحَدِيَّتِكَ وَتَوَرَّجِبْنِي بِأَنْوَارِ التَّعَبُّدِ فِي سَاحَةِ قُدْسِكَ  
وَالْتَبَتُّلِ إِلَى مَلَكُوتِ عَظَمَتِكَ وَحَقِّقْنِي بِالْفَنَاءِ فِي فَنَاءِ بَابِ الْوَهْبِيِّتِكَ  
وَأَعِنِّي عَلَى الْمُواظَبَةِ عَلَى الْأَنْعِدَامِ فِي رَحْبَةِ رُبُوبِيَّتِكَ أَيْ رَبِّ اسْقِنِي  
كَأْسَ الْفَنَاءِ وَالْيَسْبِي تَوْبِ الْفَنَاءِ وَأَغْرِقْنِي فِي بَحْرِ الْفَنَاءِ وَاجْعَلْنِي غُبَارًا  
فِي مَعْرِ الْأَحْبَاءِ وَاجْعَلْنِي فِدَانًا لِلْأَرْضِ لَبِي وَطَيْتُهَا أَقْدَامُ الْأَصْفِيَاءِ فِي  
سَبِيلِكَ يَا رَبِّ الْعِزَّةِ وَالْعُلَى إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الْمُتَعَالِ هَذَا مَا يُنَادِيكَ  
بِهِ ذَلِكَ الْعَبْدُ فِي الْبُكُورِ وَالْأَصَالِ أَيْ رَبِّ حَقِّقْ أَمَالَهُ وَتَوَرَّجِبْ سِرَّاهُ وَ  
أَشْرَحْ صَدْرَهُ وَأَوْقِدْ مِصْبَاحَهُ فِي خِدْمَةِ أَمْرِكَ وَعِيَانِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ  
الرَّحِيمُ الْوَهَّابُ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الرَّؤُوفُ الرَّحْمَنُ ع ع

مناجات لقاء



قسستى از ترجمه

دوربهاى



یاران عزیز آنچه در صفحات قبل مذکور گشت بیان حقائق بود که بعقیده راسخ این عبد در نفس دعوی شارع آئین بهائی مندج است و چون بالطبع تفکر و تامل در چنین ظهور خارق العاده مجد و بهای الهی ممکن است در اذهان سوء تفاهماتی ایجاد نماید لذا سعی گردید رفع هرگونه شبهه شود و معنی و مفهوم الوهیت آن مظهر قوه سریه معنویه واضح گردد و مبرهن شود که امر بهائی جمیع شرایع قبل را من عند الله میدانند و مبادی اصلیه آنان را تصدیق میکنند و با هر یک کاملاً مرتبط و متحد است و شارع آئین مقدس بهائی خاتمیتی را که روسای مذاهب مختلفه بدان معتقدند رد فرموده و با وجود عظمت ظهور خویش این دعوی را حتی برای خود قائل نگردیدهاست. و نکته اساسی دیگری که توضیح و تبیینش در مرحله فعلی تکامل امرالله لازم بنظر میرسد این بود که حضرت باب مبشر امر حضرت بهای الله با وجود دوره کوتاه رسالتش در مقام اول مظهر کامله الهیه بوده و دارای همان اختیارات تامه مطلقه میباشند که انبیای اولوالعزم الهی در اعصار سلف واجد بود هاند.

حال وقت آنست که شاهان و مقام حضرت عبدالبهاء روشن شود فی الحقیقه ماچنان بعهد حضرت عبدالبهاء نزدیک و مجذب قوه معنویه مغناطیس وجودش میباشیم که باسانی نمیتوانیم بهویت و مقام آن حضرت که نه فقط در ظهور حضرت بهای الله بلکه در سراسر تاریخ ادیان مقام فریدی و وحیدی را داراست پی بریم.

حضرت عبدالبهاء در رافقی خاص قائم و مرتبتش کاملاً باموسس و مبشر ظهور بهائی متفاوتست ولیکن بر اثر مقامیکه حضرت بهای الله بوسیله عهد و میثاق با آنحضرت تفویض فرموده با آن دو ذات مقدس جمعاً هیاکل اصلیه ثلاثه آئینی را تشکیل میدهند که در تاریخ روحانی عالمی سابقه است. حضرتش با آن طلعات مقدسه از رفرف علیا بمقدرات این طفل رضیع امرالله ناظر و قبل از تمام هزار سال کامل هیچ نفسی و یا هیئتی که پسر از آن هیکل مبارک برخد مت امرالله قائم گردد هرگز بآن رتبه اسنی فائز نشود. معادل و مشابه دانستن مقام حضرت عبدالبهاء با مقام نفوسی که بردای سلطه و اختیارات حضرتش مفتخر گردید هاند در حکم تنزیل مقام آن حضرت است و این امر بهمان اندازه باطل و از طریق صواب منحرف است که حضرتش را با مبشر و مظهر ظهور در صقع واحد قرار دهند. با آنکه بین مقام حضرت عبدالبهاء و مظهر کلی الهی فاصله عظیم است ولیکن

بین مرکز میثاق و ولی امرهائی که عهد در اروزیفه آن حضرتند و لود ارای اسم و رسم و عنوانی عظیم باشند و بتوفیقاتی جلیل فائز گردند این فاصله بمراتب اعظم است. نفوسی که بشرف لقای حضرت عبد البهاء فائز شده و پراشر مجاورت با مغناطیس وجودش حب آنحضرت را در دل و جان پرورد هاند سزاوار چنان است که در رپرتو آنچه مذکور گردید اکنون در باره مقام منیع جمال اقدس ابهی که بمراتب ارفع و اعظم است تفکرو تدبر نمایند .

چنانکه در نصوص مبارکه موسس امرالله و همچنین در آثار و الواح مبین آیات الله مذکور است حضرت عبد البهاء مظهر ظهور الهی نیستند و با آنکه وصی پدر بزرگوارند ولیکن دارای همان رتبه و مقام نه واحدی پس از حضرت باب و حضرت بهاء الله نمیتواند قبل از انقضای هزار سال کامل ادعای مظهریت الهیه نماید .

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس چنین انذار میفرماید :

" من یدعی امرای قبل اتمام الف سنه کامله انه کذاب مفتـر  
نسئل الله بان یؤیده علی الرجوع ان تاب انه هو التواب وان اصر  
علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه وانه شدید العقاب" و نیز من باب  
تاکید میفرماید :

ومن یاء ول هذه الایه او یفسرها بغير ما نزل فی الظاهر انه محروم  
من روح الله ورحمته التي سبقت العالمین" و نیز در مقام دیگر میفرماید .  
" اگر نفسی بکل آیات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنه کامله که هر  
سنه آن در واژه ماه بمانزل فی الفرقان و نوزده شهر بما نزل فی البیان  
که هر شهری نوزده یوم مذکور است ابد تصدیق مناعید ."

حضرت عبد البهاء نیز در تایید این اندازات بلحن موکد و شدید  
میفرماید قوله الاهی : " این است عقیده ثابته راسخه و حقیقت  
معتقدات واضحه صریحه این عبد و اهل ملکوت ابهی که جمال مبارک  
شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلی شمس حقیقت لامع از برج  
حقیقت . . . . . و اما مقام این عبد عبودیت محضه صرفه حقیقیه  
ثابته راسخه واضحه من دون تاویل و تفسیر و تلویح و تشریح . . . . .  
من مبین آیاتم این است بیان من"

" آیا حضرت عبد البهاء در کتاب وصایای خود بالحن و بیانی که  
الد ناقضین میثاق را منکوب و مخذول مینمود حربه دشمنانی را که مدتها  
سعی داشته آنحضرت را بدعوی مقامی بالا تر و بالا اقل برابر با مقام  
حضرت بهاء الله متهم سازند در هم نشکست .

از مهمترین قسمتهای آخرین وصایای مبارک که دستورات و نواهی  
آن مولای عالمیان را الی الابد گوشزد جهانیان میکند این بیانات است

که میفرماید: "اساس عقائد اهل بها" روحی لهم الفداء حضرت رب اعلی مظهر وحدانیت و فردانیت الهیه و مبشر جمال قدم حضرت جمال ابهی روحی لا حباه الثابتین فد ا مظهر کلیه الهیه و مطلع حقیقت مقدسه ربانیه و مادون کل عباد لسه وکل بامرہ یعملون .

از این بیانات واضح و مبین که با هر قسم دعوی رسالت مبینات دارد بهیچوجه نباید این نتیجه را گرفت که حضرت عبد البها فقط یکی از بندگان جمال مبارک و با فقط مبین منصوص تعالیم اب بزرگوارش میباشد . حاشا و کلا که این عبد چنین فکری در سر بیرواند و یاد رسد در القای چنین نظری باشد زیرا محدود کردن مقام حضرت عبد البها با این مراتب خیانت واضحی بعیراث مرغوب حضرت بها الله باهل عالم است . مقامی را که قلم اعلی برای حضرت عبد البها معین فرموده بینهایت رفیع و منیع است و بمراتب بالاتر از آنست که از نفس بیانات حضرت عبد البها در حق خود مستفاد میگردد . در کتاب اقدس کسه اعظم و اقدس از جمیع آثار حضرت بها الله است همچنین در کتاب عهد و سوره غصن اشاراتی از حضرت بها الله موجود است که در الواح نازلہ بافتخار حضرت عبد البها از یراعه اب جلیلش نیز تایید گشته و کلا بحضرت عبد البها قدرت و اختیاری عنایت میکند که نسل حاضر هرگز نمیتواند کما ینبغی و یلیق با اهمیت و معنی آن پی برد .

حضرت عبد البها در رتبه اولی مرکز و محور عهد میثاق بی مثیل حضرت بها الله و اعلی صنع ید عنایتش و مرآت صافی انوارش و مثل اعلای تعالیم و مبین مصون از خطای ایاتش و جامع جمیع کمالات و مظهر کلیه صفات و فضائل بهائی و غصن اعظم منشعب از اصل قدیم و رکن رکین شریعت الله و حقیقت من طاف حولها لا سما و مصدر و منشا وحدت عالم انسانی و راییت صلح اعظم و قعر سما این شرع مقدس بوده والی الابد خواهد بود و نام معجز شیم عبد البها بنحو اتم و اکمل و احسن جامع جمیع این نعوت و اوصاف است و اعظم از کل این اسما عنوان منیع "سرالله" است که حضرت بها الله در توصیف آنحضرت اختیار فرموده اند و با آنکه بهیچوجه این خطاب نباید عنوان رسالت آنحضرت قرار گیرد مع الوصف حاکی از آن است که چگونه خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس مقدس حضرت عبد البها مجتمع و متحد گشته است .

در کتاب مستطاب اقدس در این مقام چنین نازل گشته :

"از اغیض بحر الوصال و قضا کتاب المبد فی العالک توجہوا الی من ارادہ الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم"  
و نیز میفرماید: "از اطارت الورقا عن ایک الثناء و قصدت

المقصد الاقصى الاخفى ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الى الفـرع  
المنشعب من هذا الاصل القويم " ونيزد ركتاب عهد جمال اقدس ابهى  
بكمال صراحت وتاكيد ميقرمايند : " بايد اغصان وافنان ومنتسبين  
طرا بخصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلناه فى كتابى الاقدس . اذا  
غيب بحر الوصال وقضى كتاب المبدأ فى العاك توجها الى —  
اراده الله الذى انشعب من هذا الاصل القديم . مقصود از اين آيه  
مباركه غصن اعظم ( حضرت عبد البهاء ) بوده . كذلك اظهرنا الامر  
فضلا من عندنا وانا الفضال الكريم ."  
ودرسوره غصن ميقرمايد :

" قد انشعب من سدره المنتهى هذا الهيكل المقدس الابهى  
غصن القدس . فهنيئا لمن استظل فى ظله وكان من الراقدين قلل  
قد نبت غصن الامر من هذا الاصل الذى استحكمه الله فى ارض المشيه  
وارتفع فرعه الى مقام احاطه كل الوجود فتعالى هذا الصنع المتعالى  
المبارك العزيز المنيع . . . . قل قد فصل من لوح الاعظم كلمه على  
الفضل وزينها الله بطراز نفسه وجعلها سلطانا على من على الارض و  
آيه عظمه واقتداره بين العالمين . . . . قل يا قوم فاشكروا لله بظهوره  
وانه لهوا الفضل الاعظم عليكم ونعمه الاتم لكم وبه يحيى كل عظم رميم  
من توجه اليه فقد توجه الى الله فمن اعرض عنه فقد اعرض عن جمالى  
وكفر ببرهاني وكان من المسرفين . انه لوديعه الله بينكم وامانتسه  
فيكم وظهوره عليكم وطلوعه بين عباد العقيين . . . . انا قد بعثناه  
على هيكل الانسان فتبارك الله مبدع مايشاء بامر المبرم الحكيم  
ان الذين هم منعوا انفسهم عن ظل الغصن اولئك تا هو فى العراء  
واحرقتهم حراره الهوى وكانوا من الهالكين "

ونيزد بخط مبارك خطاب بحضرت عبد البهاء جنين نازل :

" يا بصرى عليك بهائى وبحر عنائتى وشمس فضلى وسما رحمتى  
نستل الله ان ينور العالم بعلمك وحكمتك ويقدر لك مايفرح به قلبك  
وتقر عينك " ونيزد رلوحى ديگر جنين مسطور است :

" البهاء عليك وعلى من يخدمك ويطوف حولك والويل والعذاب  
لمن يخالفك ويوزيك طوبى لمن والاك السفول من عاداك"  
" انا جعلناك حرزا للعالمين وحفظا لمن فى السموات والارضين  
وحصنا لمن آمن بالله الفرد الخبير نستل الله بان يحفظهم بك ويغنيهم  
بك ويرزقهم بك ويلهمك ما يكون مطلع الغنى لاهل الانشا وبحر الكرم—  
لمن فى العالم ومشرق الفضل على الامم"

ونيزد رمناجاتى كه در حق حضرت عبد البهاء نازل گشته ميقرمايد :  
" انت تعلم يا الهى انى ما اریده الا بما اردته وما اخترته الا بما

اصطغیته فانصره بجنود ارضك وسمائك . . . اسئلك بولهي في حبك  
وشوقی فی اظهار امرک بان تقد رله ولمحبیه ما قدرته لسفرائك وامناء وحمیک  
انک انت الله المقتدر القدير

ونیز در توقیعی که هنگام توقف حضرت عبد البهاء در بیروت بافتخار  
آن حضرت از لسان جمال قدم نازل و بخط میرزا آقا جان کاتب وحی مرقوم  
گردیده میفرماید :

" حمدا لمن تشرف ارض الباء ( بیروت ) بقدم من طاف حولہ  
الاسماء بذلك بشرت الذرات كل الممكنات بما طلع ولاح وظهروا شروق  
وخرج من باب السجن وافقه شمس جمال غصن الله الاعظم العظيم  
وسر الله الا قوم القديم متوجها الى مقام آخر بذلك تكدرت ارض السجن  
وفرحت اخرى . . . طوبى ثم طوبى لارض فازت بقدمه ولعين قرت  
بجماله ولسمع تشرف باصفا نداءه ولقلب ذاق حلاوة حبه ولصدر  
رحب بذكره ولقلم تحرك على ثنائه وللوح حمل آثاره"  
حضرت عبد البهاء در تایید مقامی که از طرف حضرت بهاء الله ایشان  
عنایت شده چنین میفرماید :

" به نصر کتاب اقدس مرکز میثاق را مبین کتاب فرمودند که از اول  
ابداع تا یومنا هذا در ظهور مظاهر مقدسه چنین عهد محکم متین  
گرفته شده ."

با آنکه مقام حضرت عبد البهاء رفیع و اوصاف و نعوتی که حضرت  
بهاء الله در آثار و الواح مقدسه فرزند ارجمند خود را بدان ستوده اند  
وفیر و کثیر است معذک هرگز نباید تصور شود که دارند چنین موهبت  
خاص و بوی نظیری مقامی مطابق یا معادل با مقام اب جلیلیش که نفس مظهر  
ظهور است در ارمیاشد . هرگاه الواح و آیات مذکوره بدین نحو تعبیر  
و تفسیر گردد و اضا مشهودا مبین بانصوح قاطعه و تحذیراتی است  
که از قبل بدان اشاره گردید چنانکه مذکور شد نفوسی که نسبت بمقام  
حضرت عبد البهاء راه میالغه میپیمایند بهمان درجه مضر و مستحق  
ملامت و سرزنشند که آنانکه مقام حضرتش را تنزیل میدهند زیرا با اصرار  
در استنباطات واهی خود از آثار حضرت بهاء الله من غیر عمد بهائیه  
بدست دشمن داده و مقتریات کاذبه و اظهارات ایشان را که سبب  
تخدیش از هان است تایید میکنند . بنا بر این لازم میدانم بدون  
هیچگونه شائبه شك و تردید تصریح نمایم که نه در کتاب اقدس و نه در  
کتاب عهدی و یا سوره غصن و سایر الواحی که ازیراعه حضرت بهاء الله  
حضرت عبد البهاء نازل گشته بهیچوجه نصی دیده نمیشود که موی  
عقیده " وحدت معنوی " حضرت بهاء الله و حضرت عبد البهاء باشد و یا  
حضرت عبد البهاء را با اب جلیلیش و یا یکی از مظاهر ظهور قبل دریک مقام

قرار دهد پیدایش این عقیده باطل تاحدی ناشی از تفسیر اغراق آمیز بعضی از اصطلاحات و عبارات لوح غصن بوده و یا بعلمت آن است که در ترجمه آن لوح منبع بلغت انگلیسی پاره‌ای کلمات وارد شده که یاصولاً در اصل لوح وجود نداشته و یا مبهم و یا منحرف از معنی بوده است ولی علت اصلی این اشتباه بلاشک استنباط ناصواب از عبارات اولیه یکی از الواح حضرت به‌الله است که مستخرجاتی از آن در کتاب \* Baha'i Scriptures بلافاصله قبل از لوح غصن درج شده ولی جزء آن لوح نیست.

نفوسی که این آیات را تلاوت مینمایند باید متذکر باشند که مقصود از لسان قدم " خداوند است لا غیر و کلمه " اسم اعظم " اشاره صریحی است بحضرت به‌الله و " عهدی " که بآن اشاره شد عهد خاصی نیست که حضرت به‌الله موسس و حضرت عبدالبهاء مرکز آن میباشند بلکه عهد کلی الهی است که بر طبق تعالیم بهائی خداوند همواره در هر ظهوری از بندگانش اخذ مینماید و مقصود از لسان القدم بیشتر اهل العالم " که در آن فقرات مذکور است ندای الهی بحضرت به‌الله است نه خطاب جمال قدم بحضرت عبدالبهاء بعلاوه عبارت " انه نفسی " حاکی از وحدت معنویه خداوند و مظاهر ظهور الهی است که در کتاب مستطاب ایقان نیز بیان گردیده نه آنکه حضرت عبدالبهاء نفس حضرت به‌الله باشند چنین عقیده‌ای با اصل وحدت مظاهر الهیه که کرارا در الواح و بیانات مبارکه تصریح و در فقرات مذکور نیز تلویحا تاکید گردیده است مابین و متناقض است.

قبول این عقیده بمنزله رجوع بعقاید خرافیه غیر معقولی است که در قرن اول مسیحی بطور غیر محسوس در دینانت مسیح رخنه کرد و بتدریج بعقاید و سنن مسلمی تبدیل شد که آن آئین را از نفوذ و تاثیر باز و مقصد جلیش را از انظار مخفی و پنهان داشت.

حضرت عبدالبهاء در تفسیر لوح غصن چنین میفرماید :

" معنی حقیقی و مفهوم واقعی و رمز اصلی این آیات و کلمات عبودیت محضه و رقیبت بحته و محویت صرفه این عبد در آستان جمال ابهی است. این تاج و هاج و اکلیل جلیل و منقبت عظمای من در ملکوت آسمان و زمین است و باین مقام در بین ملاء مقربین مفتخر این است بیان من " (ترجمه)

\* مجموعه‌ای از الواح حضرت به‌الله که بلسان انگلیسی ترجمه شده است.

ود عبارت بعد چنین میفرمایند .  
" مباد ا کسی این آیات را بنوع دیگر تاویل نماید " (ترجمه)  
و نیز در این باره میفرمایند :

" بنص کتاب اقدس و صریح کتاب عهد من مبین آیاتم . . . . . و هر  
کس از بیان من انحراف جوید متابعت هوای نفس خویش نمود هاست"  
(ترجمه)

گذشته از این هرگاه مرکز عهد و میثاق را با شارع این آئین مقدس  
یکی دانیم بالنتیجه باید مقام حضرت عبد البها را ما فوق مقام حضرت  
باب قرار دهیم و حال آنکه عکس این موضوع اصل اساسی این دین است  
است و لو آنکه هنوز عموم بآن پی نبرد هاند داشتن چنین عقیده ای  
مفتریات ناقضین میثاق را که در تمام دوره حضرت عبد البها در مسموم  
ساختن افکار و تخدیش از هان پیروان با وفای حضرت بها الله  
کوشیده اند تایید خواهد نمود اما آنچه بیشتر مقرون بحقیقت و با اصول  
تعالیم حضرت بها الله و حضرت باب موافق است آنست که بجای این  
تصور واهی درباره حضرت عبد البها مبشر و شارع این آئین نازنین را  
حقیقت واحد دانیم چنانکه سوره هیکل بصراحت بیان مویده این  
نکته است قوله الاعلی .

" لوکان النقطة الاولى علی زعمکم غیری و یدرک لقائی لن یفارقنی  
و یستأنس بنفسی و استانست بنفسه فی ایامی "

و نیز از قلم اعلی نازل :

" نفسی که الیوم بکلمه الله ناطق همان نقطه اولی است که سره  
اخری ظهور فرموده (ترجمه) و نیز در لوحی بافتخاریکی از حروفات حسی  
خطا با لنفسه میفرماید .

" و این همان نفسی است که در سینه ستین ظهور نمود (ترجمه)

و همچنین در سوره دم میفرماید " وهل من ناصر ینصر جمال الاولی  
فی طلعة الاخری "

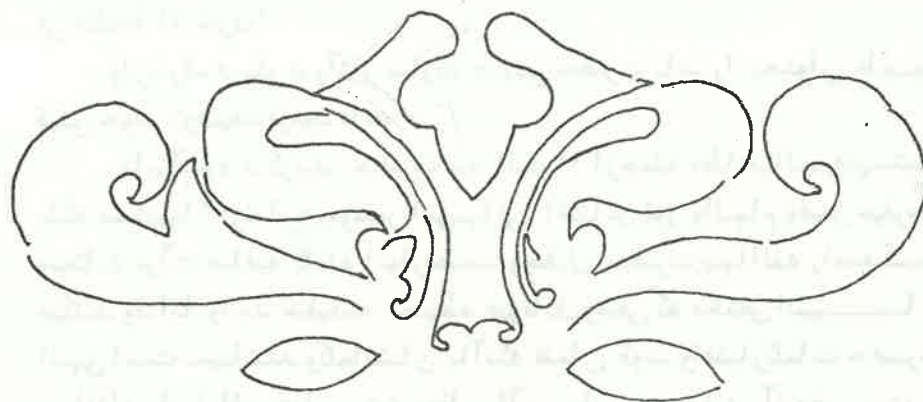
و از طرف دیگر در آثار مبارکه ظهور حضرت باب را بعنوان ظهور  
قبلی خود توصیف فرمود هاند .

بنابر آنچه ذکر شد حضرت عبد البها از جمله مظاهر الهیه نیستند  
بلکه مستقیماً از شارع و موسس امر بهائی اقتباس نور و الهام و فیض میفرماید  
و بمثابة مرآت صافیه کامله انوار عظمت و جلال حضرت بها الله را منعکس  
میکنند و ذاتا واجد حقیقت محیطه غیر قابل وصفی که مختص انبیا ی  
الهی است نمیباشند و کلماتشان با آنکه همان قوت و اعتبار کلمات حضرت  
بها الله را دارا است در رتبه و مقام بآن برابر نه و نباید آنحضرت را  
رجوع مسیح یعنی ظهور ابنی دانست که در جلال اب آسمانی ظاهر -

میگردد .

این بیانات حضرت عبد البها<sup>ه</sup> خطاب باحبای امریک کسه  
مسك الختام این رساله میگردد خود نیز دلیل دیگری بر تایید این  
حقائق است قوله الاحلی .

"مرقوم نمود بودید که در بین احبای رخصوص رجوع ثانوی  
مسیح اختلاف است سبحان الله بکرات ومرات این مسئله بمیان  
آمده وبصریح عبارت از قلم عبد البها<sup>ه</sup> جواب صادر گردیده که مقصود  
از نبوات در رخصوص رب الجنود و مسیح موعود مراد جمال قدم و حضرت  
اعلی است . نام من عبد البها<sup>ه</sup> ست ، صفت من عبد البهاست ، حقیقت  
من عبد البهاست ، نعت من عبد البهاست ، رقیبت بجمال قدم اکیمل  
جلیل وتاج وهاج من است و خدمت بنوع انسان آئین قدیم من . . . . .  
نه اسمی دارد نه لقبی نه زکری خواهد نه نعتی جز عبد البها<sup>ه</sup> . این  
است آرزوی من ، این است اعظم آمال من ، این است حیات ابدی من ،  
این است عزت سرمدی من " .





بوالعمر

جناب شهسوار علی قزوینی

بوالعمر

از خاتم اجداد الله از غصب حق عبدالمجید خدمت یازده ساله و خالصت منصب  
 لیدر و ناموریت سر در این عهد است و منصف مولا غصب نمود و در کار دلیبری  
 مشورت و حرکت نیت از خدا بر سر این بوالعمر است چلا در بر نمود و این تاج  
 منت چلا بر سر نهاد یا عهد و کانت مسکن که بابت با بزرگوار در کار مضموع و  
 خضوع بخدمت احدی که قیام نماید و از او عارضات بگذرد و یا آنکه  
 شکست بر خیزد و مشرف قصر بنام اکبر الله محمد بن بسا بید نقض عهد  
 رشوت هر حکمیت را نگر گرفت دستم . . . ع ع

ردای خدمت

# یوسف بهاء

حضرت عبدالبهاء

حضرت مولی الوری

مرکز محمد الله

فرع نشیب از صل و تدم حضرت سرالله

حضرت سرکار آقا مبین آیات الله

المسجوع با کلیل عسجدیه حضرت من اراده الله

حضرت من طاف حوله الاسماء

رایت اسم اعظم

مصباح بدایت اتم اقوم

ایچ ایچ الیشب بن بر القدم

دوین مصر جان

حضرت غضن الله اعظم

مناذی ملکوت ابی

حمامه وفا

تدوه اهل بهاء

ابو افتقار

عبدلجبت عباس

ممشوق جان و محبوب روان جنابست

بجلم در می نیساق

از خود

مثل علی

شبهه عین بهاء

میویند: حضرت عبدالبهاء، غضن بهود و مسیح نصاری و عبدالله و قمر اسلام و سرالله شریعت مقدس حضرت رب اعلی است.

ولی خود آن حضرت میفرماید: "مقصود از نبوات از رب الجنود و مسیح موعود جمال مبارک و حضرت اعلی است و باید عقاید کل مرکوز این نص صریح قاطع باشد اما نام من عبدالبهاء، ذات من عبدالبهاء، ستایش من عبدالبهاء، زیرا عبودیت جمال مبارک اکلیل جلیل من است" انتهى  
حضرت عبدالبهاء میفرمایند: من عبدبها هستم...  
ولی خود حضرت بهاء در سوره غضن میفرماید: "اوسلطان من

علی الارض . . . آیت عظمت و اقتدار الهی . . . و دیعه الهی . . . امانت  
حق . . . ظهور او و طلوعش بین بینندگان مقربین است . . . (ترجمه)  
حضرت عبد البهاء در لوحی دیگر نیز میفرماید : " نام من عبد البهاس  
صفت من عبد البهاست حقیقت من عبد البهاست نعت من عبد البهاس  
است رقیبت جمال قدم اکیل جلیل و تاج و هاج منست و خدمت بنوع انسان  
آئین قدیم من . " انتهى

ولی حضرت بهاء الله ، جمال قدم جل زکراه الاعظم در لوح مربوط به  
تشریف فرمائی حضرت عبد البهاء به بیروت میفرماید : " خوشا از برای زمینسی  
که بغور قدم او فائز گردید و خوشا بحال چشمی که بجمال او روشن شد و خوشا  
بحال گوشی که ندای او را شنید و خوشا از برای قلبی که شیرینی محبت او را چشید  
و خوشا از برای صدی که بسذکرا و منشرح گردید و خوشا از برای قلبی که  
بشنای او حرکت نمود و خوشا از برای لوحی که حامل آثار او شد . مسئلت میکنم از  
خداوند تبارک و تعالی که بزودی ما را بلبقای او مشرف نماید . . . (ترجمه )  
میخواهید بنویسم که حضرت عبد البهادر لیله بعثت حضرت رب اعلی

در پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری (برابر ۱۸۴۴ میلادی ) در  
بیت جمال اقدس را بهی در ارض طامتولد شدند و سالهای صباوت را چگونه  
طی نمودند ؟ و چطور از هشت سالگی گرفتار ازیت و آزار اعدا گشتند ؟ و در  
بلائی وارده بر محبوب آسمانی و معشوق روحانی ، یعنی اب عظیم الشان  
خود که هرگز حضرتش را بنام والد یا پدر مخاطب نفرمودند شریک و سهیم  
شدند ؟ و چطور به هوش و ذکا و فراست و دها و بخشش و عطا و عشق بجمال  
کبریا اسباب حیرت احبای و اولیاء گردیدند ؟ و چطور شاهد و ناظر مشقات  
و مآلیم وارده بر اسم اعظم در سجن انتن اظلم و مصائب وارده بر اهل  
بیت آن سلطان امم بودند و در هجرت بعراق در زمستان صعب ۱۸۵۳  
همراه قافله کوچک و بی محافظ جمال اقدس را بهی گشتند که در نتیجه پاهای  
مبارک در چار برف زدگی شد که اثراتش تا اواخر ایام حیات  
مبارک باقی ماند تا اینکه در بهار ۱۸۵۳ بغداد رسیدند و از بهار  
سال بعد تا شب نوروز ۱۸۵۶ در آتش فراق معشوق یکتا و مولای بی همتایشان  
که از شریا جوج کفر و ما جوج نفاق بکوه و بیابان سر نهاده بودند سوختند ؟  
و در حین احتراق و دلتنگی بحفظ و صیانت عائله مقدسه مبارکه و احبای فرقت  
زده پرداختند تا اینکه پس از مجاهدات بسیار نشان از حضرت بی نشان  
یافتند و بمحضر زیارت مولای محبوب صبر اقدام مبارکش نهادند و آنقدر  
گریستند که جمال کبریا را نیز نظیر خویش حتی بحسب ظاهر متاثر نمودند و از  
آن پس مدت ده سه در بغداد و یکصد و ده روز در مسافرت از بغداد به بندر

سامسون ویکهفته در شهر مزبور و سه روز رکستی از سامسون با اسلامبول و  
چهار ماه در آستانه مزبور و دوازده شبانه روز شاق و طاقت فرسای رزمستان  
صعب ۱۸۶۳ در سرگونی از اسلامبول با درنه و چهار سال و هشت ماه و  
بیست و دو روز در درنه که به "ارض سر" از جهتی و "سجن بعید"  
از لحاظی دیگر ملقب گردید چون پروانه فدائی، گرد شعله جمال آن  
معشوق عالمیان گردیدند. و علی قدر مقدور حضرتش را از لدغ شعبان  
ظلم و هجوم اعدا و اشقیای از علما و امراء عثمانی محافظه نمودند؟ کـــه  
معذرت واقع شد آنچه که ملاء اعلی و اهل جبروت بقا و سکان ملکوت ابهتی  
رایه نوحه و ندبه در آورد . . . . . میخواهید از مصائب شدید و بلاهای  
بی سابقه در سرگونی از درنه بعکا در ۱۸۶۸ و مظالم فوق الطاقه وارده در  
سجن اعظم بمدت دو سال و دو ماه و پنج روز و شهادت حضرت غصن اطهر در  
سال دوم سجن و اقامت حضرت غصن اعظم در ریز زمین مرطوب و هولناک  
قشله عسگریه و دوران هفت ساله مسجونیت در بیت عبود و سپس اقامت  
عاشقانه و شجیعانه حضرت عبدالبهاء در انتقال مقر سلطان ظهور از بیت  
عبود بقصر مزعه و پس از دو سال بقصر بهجی و از حکایت عشق و عاشقی و  
عبودیت و بندگی آن حضرت نسبت بحضرت معبود مختصری نوشته شود؟  
. . . . . یا میخواهید وقایع عهد میثاق یعنی ۲۹ سال عهد حضرت  
عبدالبهاء از صمود جمال قدم جل اسماء اعظم در ۲۹ می ۱۸۹۲ تا ۲۸ نوامبر  
۱۹۲۱ ( پنجاه سال قبل ) و بلاهای وارده از ناقضین عهد و پیمان و تجدید  
سجن و تضيیقات حکومت جابر عثمانی از ۱۹۰۱ بمدت هفت سال دیگر و  
عداوت جمال پاشا که قصد اعدام حضرت عبدالبهاء و اعدام مزار اطهر  
اقدس حضرت بهنا الله نموده بود . . . . . و اشتداد بلاها در ۱۹۰۷ با  
ورود هیئت تفتیشیه بریاست عارف بیک بحیفا و عزم اعزام حضرت عبدالبهاء  
بصحرای فیزان که بقتل منجر بانقلاب امور در کشور عثمانی و مجازات اعدا  
هیکل مبارک گردید . . . . . و سپس اسفار تاریخی و پرثمر آن معشوق اهل بهای  
از سپتامبر ۱۹۱۱ باقلیم مصر و از اوت ۱۹۱۱ تا دسامبر همان سال بقاره  
اروپا و معاوت بمصر و مجدداً از مارس ۱۹۱۲ تا دسامبر ۱۹۱۳ با آمریکا  
و اروپا . . . . . و با از رفتار ملکوتی "قای عکا" حضرت عبدالبهاء در حیفا  
و عکا شرحی نگاشته شود؟ . . . . . آخرین حماسه بی نظیر و شرح حال  
حیرت انگیز را که یکی از والهان جمال و دلایختگان حضرتش بزیانی ساده  
و شیرین نوشته و همگان خوانده اند . . . . .

میخواهید از عظمت حیات پرفتح و حوادث محیر العقول زندگانی  
پرحادثه و جلالش یاد کنیم؟ . . . . . اینکه بقلم معجزشیم حضرت ولی

محبوب امرالله، که نام مبارکش آتش عشق و فراق را در نهاد و قلوب احبامشتمل میسازد، بر آخرین صفحات عصر رسولی، در فصل مربوط به عهد عهد، درباره قائد ثالث این عصر عشق و فدا مرقوم گردیده و یکی از عاشقان جمال بی همتایش آنرا بفارسی، به نثری زیباتر از نظم درآورد، و نامش را کتاب قرن بدیع نهاد که لابد همه زیارت نمود هاند. و بیاد میآورند که چگونه حضرت ولی مقدس امر خدا، پیشرفت امرالله را در عهد حضرت عبدالبهاء از تاسیس و اكمال اولین مشرق الاذکار شرق در مدینه عشق، و نصب حجر زاویه اولین مشرق الاذکار غرب در مدینه شیکاگو، و استخراج عربی اظهار قدس الطیف حضرت رب اعلی روح من علی الارض له الفدا در قلب جبل الرب، و اشتهاار و انتشار امرالله در بیست و ۲۰ اقلیم جدید و دیگر (علاوه بر اقلیم مفتوحه در عهد اعلی و عهد ابهی) شرح میفرمایند . . . .

میخواهید از خاطرات حیرت بخش اسفار پیرمتر و تاریخی حضرت عبدالبهاء به ۳۹ شهر از شهرهای بزرگ آمریکا و ۱۳ شهر از عواصم شهرهای معظم اروپا و ۷ شهر از شهرهای پرجمعیت و تاریخی مصر شرحی نوشته شود؟

اینهارا که محمود زرقانی، آن را لباخته مولای بی همتا در دو مجلد بنام "بدایع الاثار" نگاشته و همشاق آن مه تابان هدیه نمود هاست؟

میخواهید از خاطرات عکا و حیف و از مسائل ربانی و خصائل رحمانی و صفات الهی و رفتار کبریائی و آداب پروردگاری و اخلاق ملکوتی آن معشوق اهل بها یاد کنیم؟ اینهارا نیز در دو جیب که خود بیمار عشقش بودند و سالها از خمخانه وصال نوشیدند ولی هرگز رفع عطش ننمودند، برشته تحریر در آورده اند و بنام "خاطرات ۳ ساله" و "خاطرات حبیب" به اشقسان دلخسته اثر تقدیم کرده اند.

از همه مهمتر، خطابات مهیمن و بی نظیر حضرت در بزرگترین معابد مذهبی و معاهد علمی اروپا و آمریکا نیز مکرر منتشر گشته و عالمی را بحقایق معنوی از اثبات الوهیت تا مقصود از خلقت و کشف حقیقت و عوامم اتحاد و وحدت و ده ها تا اثر آن متوجه و آگاه نموده . . . .

همچنین الواج و مناتیب آن حضرت که از نظر تعداد و احتیوای مطالب از اعظم معجزات این ظهور اعظم است، قسمتهائی در چهار مجلد بنام "مکاتیب حضرت عبدالبهاء" و در ده ها کتاب مختلف از مجموعه های السواح و آثار مبارکه نظیر مواعد آسمانی - پیام ملکوت - قاموس های السواح و تواقیع تاریخی و سایر تالیفات امری انتشار یافته است.

پس برای سروران عزیز، چه میخواهید نوشته شود؟

وصف آن ماه تا پایان؟ مدح آن دلبر یاران؟

بخدا حق دارید ، زیرا میدانید که نام او راحت روان و آرام جان است - نام او مرهم قلوب جریحه دار است - نام او تسلی دل‌های حزین و زار است - نام او ملجاء و پناه مساکین و درماندگان است ، نام او راحت و شفای بیچارگان و درد مندان است ، نام او ورد زبان حاجتمندان و ندای قلب مستمندان است ، نام او شیرین‌ترین و عزیزترین نام‌ها در دل هر خردسال و برنا و سالخورده است ، چه که شفاعتش مقرون بعبودیت و مغفرت و عنایت و شفقت و اعطا و مرحمت حضرت معبود ، یعنی مولای عالمیان حضرت به‌الله ، جمال قدم جل اسم‌العظم است .

پس بیایید وصف جمال و مدح و ثنائیش را از میان صدها قصیده و غزل شعرائی که تاب سکوت نیاورد و بقیامت ملامت حضرتش لب به ثنا نشود ، اند جستجو کنیم . . . . . قسمتهای از بهاریه نعیم چار راست ؟ . . . ببینید چقدر سوز دارد ، چه خوب فهمیده ، چقدر عاشقانه و پاشه‌مات سروده ، زبان حال هر عاشق دلخسته و شوریده شیدائی حضرت عبدالبه‌است . . . .



بجان رسیدم ز درد ساقیک‌اخیزخیز      از آن می‌درد سوز بسا غم ریز ریز

زمی بچشم خرد خاک سیه بی‌یز      نامه کنم لخت لخت خامه‌کنم ریز ریز

جامه کنم چاک چاک چامه کنم پار پار

آتش عشق و جنون شعله‌زند گاه گاه      گاه، کنم وای وای گاه کشم آه آه

ناله‌کنان سال سال مویه زنان ماه ماه      صبح چو کبک دری خند هزمن‌ماه ماه

شام چو مرغ سحر گریه کنم زار زار

از غم یاری عزیز ز هجر شخصی شریف      چهره او بس منیر بیکرا و بس لطیف

منطق او بس فصیح کلام او بس ظریف      رتبه او بس منیع درگه او بس منیف

بازوی او بس قوی هیکل او بس نزار

فرقت او دلگداز دوری او جان فکن  
نرگمراو فتنه جو سنبل او خانه کن  
ابروی اوتیغ کتر مژه اوتیغ رزن  
آهوی اوشیر گیر غمزه او صف شکن  
هندوی او دلریا طره او جان شکار  
سیرت او نازنین حالت او مهربان  
حضرت او مستطاب رحمت او مستعان  
طلعت او آفتاب رفعت او آسمان  
رتبت او مشتری قدرت او روزگار  
آدم نوح اهتمام نوح خلیل اعتدال  
خلیل یوسف غلام یوسف موسی کمال  
موسی عیسی مقام عیسی احمد خصال  
احمد قائم قیام قائم ابهی جنلال  
بہاء عباس نام غصن خداوند گار  
ای سراہل وفا درخم چوگان تو  
غلطان ازہر طرف چوگو بمیدان تو  
خوش آن سر و جان کھرفت برسریما تو  
هر سروجان کی شود قابل قربان تو  
گر بنمائی قبول زہی زہی افتخار  
عقلی و عقل نخست روحی و روح روان  
ماہی و ماہ زمین شاہی و شاہ زمان  
فلکی و فلک امین حصنی و حصن امان  
خلدی و خلد برین باغی و باغ بہار  
شمس جمالت چو گشت بعالم افروخته  
بہر کسی عاشقی بنوعی آموخته  
یکی چو حریا د و چشم بصر برد و ختہ  
یکی سراپا چو شمع ساخته و سوخته  
یکی پی سوختن پر زده پروانہ وار  
توئی توفرع قویم توئی تواصل قدیم  
توئی تو رب رحیم توئی توحق علیم  
توئی توحی کریم توئی تو عرش عظیم  
مہر تو خلد نعیم قہر تو نار حجیم  
حب تو نعم القرین بغض تو بئس القرار

حقى وحق جديد ركنو و ركن شديد  
توئى ولى حميد توئى كتاب مجيد  
صرحى وصرح مشيد فردى و فرد و حيد  
تويفعل مايشاء تو يحكم مايريد

تومالاي يوم دين تو صاحب اختيار

سر مكرم توئى رمز منمنم توئى  
اصل مقدم توئى اسبق و اقدم توئى  
غصن معظام توئى اكبر و اعظام توئى  
بيتز توئى كم توئى قضره توئى يم توئى

اين تو وآن هم توئى توئى خداوندگار

دیده چکار آیدم انر نجوید لقا  
تن بچکار آیدم اگر نکرد فنا  
لب بچکار آیدم اگر نکوید ثنا  
سر بچکار آیدم اگر نباشد فدا

جان بچکار آیدم اگر نسازد نثار

طالعت شمس الشموس طلعت عبد البها<sup>ست</sup>  
رحمت رب الربوب رحمت عبد البهاست  
قدرت رب النفوس قدرت عبد البها<sup>ست</sup>  
حضرت غیب الفیوب حضرت عبد البها<sup>ست</sup>

ذات اله الاله ذات همین شهریار

حامل اسرار حق بگو جزا و کیست کیست  
بجای حق غیر حق چسان کند زیست زیست  
بحمل ثقل عظیم طاقت کس چیست چیست  
بحق یکتائیش حق جز او نیست نیست

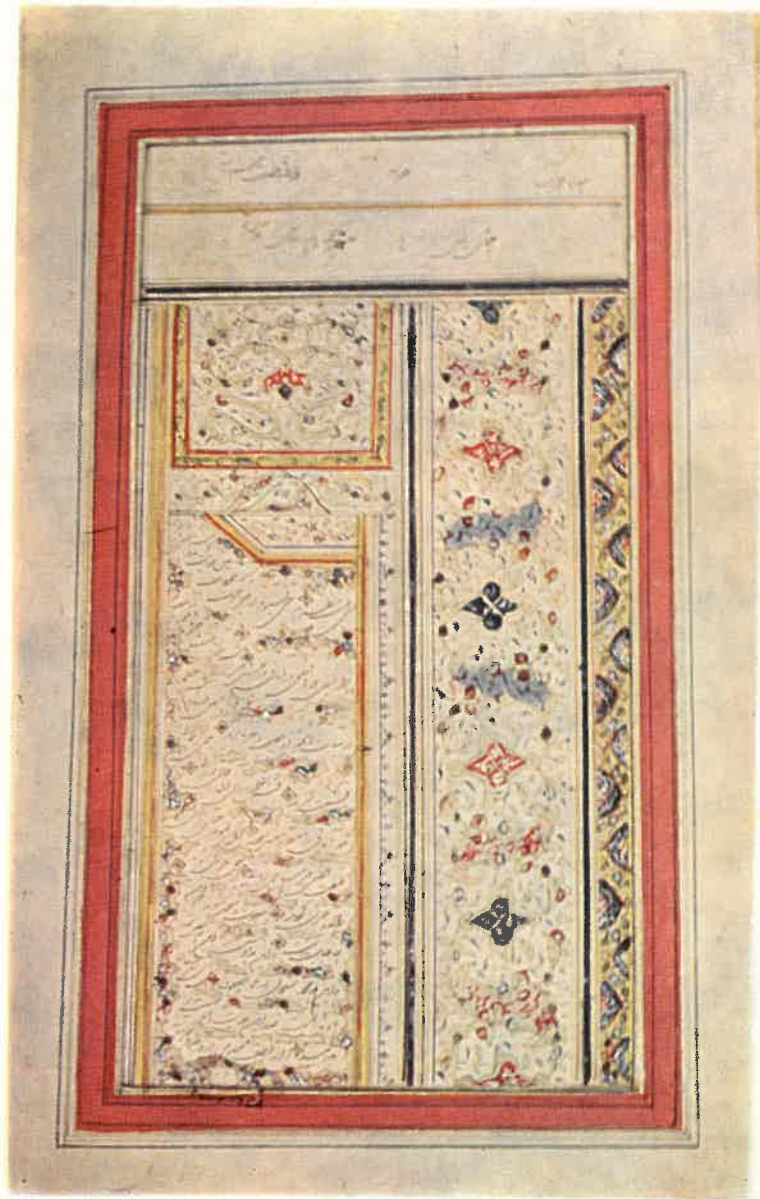
در همه ارض و سما در همه لیل و نهار

نعیم وصف حبیب برای احباب گفت  
ولی بتوصیف حق هر چه زهریاب گفت  
چو بین الاحباب بود تسقط الاداب گفت  
بعجز مال التراب ورب الارباب گفت

بنده کجا بی برد بذات پروردگار









## درسجین اعظم

آقای تورنتون چیس در کتاب خود مینویسد : "پنج روز ماداخل آن دیوارها باقی ماندیم و بازندانی "سجن اعظم" در حبس و قید سهیم شدیم . این زندان سجن صلح و سلام و محبت و خدمت است و جز سعادت نوع انسان و صلح اهل عالم و اعتراف بر ابوت خداوند و حقوق متبادله نوع بشر که مخلوق و اطفال او هستند آرزو و مقصدی در میان نیست . در حقیقت سجن داخلی که عبارت از محیط خفقان آور و محرومیت از نوایای صافه قلبیه و قیود و مقتضیات دنیوی است همه اینها خارج از آن دیوارهای سنگی است . اما در داخل آزادی دل و جان است و نسیم محبت جانان و روح فاضل از حضرت یزدان . متاعب و انواع رنجها و کشمکشها و محنتها و آلام و اضطرابات برای امور دنیوی در آنجا راه ندارد . در نظر اغلب مردم مصائب زندان اعظم بلایا و رزایا محسوب است و لکن برای حضرت عبدالبها ترس و وحشتی نداشت چنانکه در زندان چنین مرقوم فرموده : "از مسجونیت و بلایای وارده بر من محزون مباشید زیرا این سجن برای من گلستان است و بیت معمور چنان و سریر عزت و جلال در عالم امکان این بلایا در این زندان اکلیل جلیل من است که بین ابرار افتخار مینمایم در اوقات آسایش و راحت و عیش و عشرت و صحت و عافیت و فرح و مسرت هر نفسی مردمیدانست ولی اگر نفسی در اوقات سختی و محنت و بلا و رنج و غم مسرور و شادمان باشد آن دلیل بر علوهست و شرافت منزلت اوست ."

**شجره انبیا**

شجره انبیا مبارک نبیهاست اهان ساسانی هر ساله  
 الحمد لله ایستاره موهوب است قبل از انبیا  
 مطهری را بطور مقدس یاد می کنند در سوم  
 حضرت امام حسن علی امام زمان علیه السلام  
 اسامی و وفات فخر و قدر زنی از حضرت باو  
 عدد از امامت شود بیست و دو در اخبار

احبای عزیز، اینک پنجاه سال از صعود حضرت عبد البهاء مرکز عهد وميثاق الهی، غصن الله الا عظم میگذرد و از ملکوت ابهی مستعرا<sup>۱</sup> از لسان اطهر این بیان مبارک بسمع یاران ثابت بر پیمان میرسد که میفرماید: قوله الاحلی " الیوم میزان امرالله و حفظ وصیانت دین الله و سلامت احبائه الله و نجات عباد الله و صون کلمه الله و نشر نفعات الله منوط و مشروط بثبات و رسوخ د ر عهد و ميثاق الله است و اگر چنانچه مقدار جزئی وهن و سستی حاصل گردد جمیع امور منقوص و مختل گردد . . . ای بندگان حضرت بهما الله رظل شجره انیسا در فردوس اعلی در بساط موهبت جمال ابهی حاضر شدید و خطاب عهد و ميثاق را بجان و دل استماع کردید و جام الست را سرمست

نوشیدید و بوقای عهد قیام نمودید و در سیل پیمان جان و روان ایثار نمودید جانتان از صهبای محبت الله شیرین و شکرین و متلذذ و ازباده عشق خوشگوار، مظاهر الطافیید و مطالع عنایت، در بحر بخشایش جمال مبارک مستغرق و در ظل رحمت اسم اعظم مستتریح و مستشرق پس بشکرانه این فضل عظیم و لطف عمیم بایکدیگر در نهایت الفت و محبت رفتار کنید و از اختلاف و اختلاف برکنار. کل ینک بحرباشید و ینک نهرو ینک شخص. ۰۰ ع .  
انتهی .



این ندای مبارک همواره مستمر است و اسماع احبای الهی را متلذذ میسازد شما ای احبای الهی الحمد لله ثابت و راسخید و بدستورات مبارکه عامل و در نشر شریعه الله و تبلیغ امر الله ساعی و جاهد در این ایام بیاد الطاف و مراحم مولای حنون هستید و صفحات تاریخ حیات پر عظمتش را میخوانید و از آلام و مصائبی که مولای مهربان در مدت هشتاد سال عمر مبارکش تحمل فرمود متاثر و متحسرید جزئیات تاریخ زندگانی آنحضرت بر همه کس عیان است و همه از آن مطلع هستید صدقات و مصائب دوره عمر آنحضرت فداکاریها و اقدامات عظیمه اش در راه نصرت امر جمال قدم<sup>۲</sup> تحمل محنت زندان شدید و صبر و شکیبائی در مقابل اقدامات شدید دشمنان داخل و خارج و سفرهای تاریخی آنحضرت بیلابعد غرب برای تبلیغ امر الله و معرفی شریعه الله و آثار کریمه عظیمه صادره از کلك زعامت اهل بها و سایر مشون مربوطه بدوره حیات آن بزرگوار همه در تاریخ امر الله ثبت است بخصوص حضرت ولی امر الله جل سلطانه در لوح احبای امریکا بتفصیل شرح جمیع احوال و ذکر تمام آثار

عظیمه آن حضرت راز کس فرمود هاند وهمه از آن مطلع هستید سایر نفوس مهمه نیز در شرق و غرب در باره عظمت حضرت مولی الوری بقدر قوه و استطاعت خود حقایق دوره زندگانی آنحضرت را نوشته و منتشر ساختهاید . نامه نگار در این اوراق بذکر آنچه بدان اشاره شد نمیپردازد و فقط در این گفتار بذکر مطالبی مبادرت مینماید که کمتر در باره آن بحث شده است و امید است که مورد عنایت و توجه یاران رحمن قرار گیرد .  
موضوع اول در زکرنسب و نژاد



## نسب و نژاد

نژاد هیکل مبارک بـــــــــــــــــه شاهنشاهان ساسانی میرسد و نص الهی در این باره موجود است . قبل از آنکه بششرح موضوع بپردازم مطالبی را بطور مقدمه باید متذکر شوم . حضرت امام حسن عسکری امام یازدهم شیعه بسال ۲۶۰ هـ ق در سامرا وفات فرمود و فرزندش از آن حضرت باقی نبود تا متصدی

امرامت شود ، پیشوایان شیعه که از اصحاب حضرت عسکری بودند برای حفظ نظام شیعه مجلسی برای مشاورت منعقد کردند و خواص اصحاب حضور یافته بمشورت پرداختند که چه باید کرد ؟ زیرا اگر جامعه شیعه میفهمیدند که از حضرت عسکری فرزندش باقی نیست ورشته امامت منقطع شده همه ناامید میشدند و در بین اکثریت اهل سنت مستهلك میگشتند ریاست مجمع شور با حسین بن روح بود و نتیجه شور آن شد که اعلان کنند حضرت عسکری را پسری پنج ساله است که از خوف اعداء حسب الامر خدا از انظار غیبی فرموده و از طرف آن حضرت نایبی خاص و بایسی مخصوص تعیین شده که بنوبت متصدی مقام بابیت میشوند و در این ایام حسین بن روح باب مخصوص و نایب منصوب بود و شیعیان باید در امور خود بیاب مخصوص مراجعه نمایند و هدایا و سهم الامام را باود دهند و او بحضور مبارک تقدیم میکند و جواب از امام غایب میگیرد و باریاب رجوع میدهد . باری کار بر این قرار استوار شد و در این میان جمعی بمخالفت پرداختند و از آن جمله ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی بود که معروف بود بابن العزاقر

مشارالیه علنا " بای مزبور مخالفت آغاز کرد و گفت نباید مردم را گمراه کرد و بایست حقائق را آشکارا گفت هیاهو و هنگامه ای برپا شد و اختلافی شدید حاصل شد . شلمغیان نام قریه ای از واسط بود که زادگاه شلمغانی است شرح این داستان بتفصیل اما بتا تغییر و اختلاف بسیار در کتب معتبره تاریخ ابن الاثیر و بحار الانوار مرحوم مجلسی مجلد غیب و کتاب کمال الدین صدوق و خاندان نوبختی عباس اقبال و غیره مسطور است .

در همان اوان اشعاری که برخی بشلمغانی نسبت میدهند و برخی بیکی از پیروان او اشتها ریافت که در ضمن آن اشعار این چند مصراع جلب نظر میکند زیرا بصراحت در آن ذکر شده که قائم موعود از نژاد کسری خواهد بود و از خانواد های ایرانی و بلند مقام ظاهر خواهد شد . میگوید :

یا طالباً من بیت هاشمی

و جاحداً من بیت کسروی

قد غاب فی نسبة اعجمی

فی الفارسی الحساب الرضی

كما التوی فی الغرب من لوی

(خاندان نوبختی ص ۲۲۹)

است که نسب سلسله علییه نوریه بملك عادل انوشیروان منتهی میشود . . . . . اولاً هدایت با وجود انغماس در بحر ضلالت از مشاهیر مورخین ایران است و کتاب روضة الصفای ناصری از مایش اوست . . . . . و ثانیاً " هدایت از اعدای امر الهی است . . . . . والحق گوی وقاحت را در اختلاق و افترا از مولف ناسخ التواریخ ربوده است . . . . . معلوم است که اگر در انتساب عاقله نوریه بخسرو - عادل انوشیروان شك و ریبی بود او هرگز نمی نوشت و معروف نمیداشت و از حسن اتفاق در آن ایام در بیت یکی از اکابر مقیمین طهران فدوی را با مرحوم حاجی میرزا رضاقلی اتفاق ملاقات افتاد صاحب بیت با اشاره فانی از ایشان استفسار نمود که نسب شما سلسله نوریه بکدام يك از عائلات شهیره ایران منتهی میشود . جناب حاجی میرزا رضاقلی فرمود بیزد گرد شهریار، صاحب بیت مجدداً جویا شد که در این خصوص مستندی مکتوب هم در دست هست و بها لساناً در میان اکابر سلسله مذکور و محفوظست فرمود بلی نسب نامه در دست هست که فرداً فرداً، اسماً و رسماً" و شغلاً ترجمه هر يك از آنها" و اجداد این سلسله در آن مذکور است و اسامی هر يك تا برسد بیزد گرد شهریار در آن مضبوط

بود در تفسیر شعری از اشعار ابو عبد الله شلمفانی فیما بین احببنا الله گفتگویی واقع شد و شعر مذکور اینست  
یا طالباً من بیت هاشمی  
و جاحداً من بیت کسروی  
قد غاب فی نسبة اعجمی  
فی الفارسی الحسب الرضی  
و این شلمفانی در بغداد و بامر ابن مقله که از مشاهیر و وزرای بنی عباس بود کشته شد خلاصه بعضی از احباب شعر مذکور را بشارت ظهور نقطه اولی عز اسمها لا علی دانستند زیرا لفظ فارسی را که در شعر واقع است مساوی لفظ شیرازی گرفتند و بعضی دیگر آنرا بشارت ظهور جمال اقدس الهی روحی لترتبه الفداء دانستند چه که شلمفانی منکر شد هاست که حضرت موعود از بیست بنی هاشم ظهور فرماید و بصراحت خبر داده است که آن نور الهی از بیت کسری طالع شود . پس ثابت است که مقصود او بشارت ظهور جمال قدیم باشد نه حضرت باب . . . . . خلاصه القول بان ملاحظات فدوی از عان نمود که سلسله نسب عاقله نوریه بسلاطین فرس اولی منتهی شود و بناءً علی هذا مقصود شلمفانی در شعر مذکور بشارت ظهور جمال اقدس الهی باشد نه بناءً ظهور نقطه اولی . . . . . رضاقلیخان ملقب با میرالشعرا در کتاب نژاد نامه مذکور داشته

یعنی ای کسیکه ظهور موعود انتظار داری از خاندان هاشمی باشد، وای کسیکه انکار میکنی که ظهور موعود از خاندان هاشمی کسری باشد همانا آن نور الهی در نسب و نژاد ایرانی منتقل و پنهان شده، نژاد ایرانی که دارای شرافت حسب و علو نسب است محل پنهان شدن آن نور است.



و قتیکه ظهور مبارک حضرت رب اعلی و سپس ظهور جمال اقدس الهی واقع شد و احببای الهی بتبلیغ نفوس پرداختند از جمله بابیات مزبوره هم استدلال میکردند ولی جمعی از احببای بواسطه کلمات فارسی ( شیرازی ) و حسب الرضی ( اشاره بید حضرت اعلی سید محمد رضا ) میگفتند که این بیت شلمفانی اشاره بظهور حضرت رب اعلی جل زکوره است و بعضی هم بواسطه جمله بیت کسروی و فارسی ( ایرانی ) و حسب الرضی ( خانواد هوزارت ) میگفتند که مقصود از ابیات مزبوره ظهور جمال قدیم است . . . . . بقیه را از بیان شیوای حضرت ابوالفضائل گلپایگانی بشنوید :- میفرماید  
قوله علیه الرحمه : در سنه ۱۲۹۸ و یا سنه ۱۲۹۹ هجری در ایامیکه فانی در طهران مقیم

و مسطور و از کلام ایشان چنین مستفاد میشد که نسخ این نسب نامه متعدد است و نزد هریک از کبار سلسله و بنی اعمام ایشان موجود و بالجمله چون این مستند به دست آمد فدوی عریضه ای بساحت اقدس معروض داشت و صورت اختلاف آراء را در مقصد شلمغانی با بشارات نبویه ملت فارسیه و شواهد تاریخیه در آن عرض نمود لوح امع اقدس مفصلی که تاریخ آن ۲۴ شعبان ۱۲۶۹ بود در جواب وصول یافت و در آن لوح مقدس در خصوص مقصد از شعر شلمغانی این بیان از قلم رحمن نازل شده بود قوله جل زکرة یا ابا الفضل قد نطق بالحق و اظهرت ماکان مستورا فی کلماته . . . . الی اخر بیانها الا حلی عزاسمه الا قدس الاعلی و از اتفاق در همان سنوات جناب استاد جوان مرد رئیس مدرسه فارسیان یزد که از کبار احبای پارس محسوب بود عریضه ای بساحت اقدس معروض داشت و از نسب مبارک استفسار نمود در جواب اولوح مبارک شهر مرد عز نزول یافت در آن لوح اقدس نازل شده است آنچه که خلاصه آن اینست در خصوص نیاکان پاک نهاد پرسشش نموده بودید ابوالفضل گلیپایگانی از نامه های آسمانی نوشته است آنچه سبب

هدایت شود ( چون اصل لوح مبارک حاضر نبود خلاصه اش عرض شد ) باری این خلاصه رساله های بود که فدوی در بیان نسب عائله مبارکه تالیف نموده بود ولی چون در ریموم ۲۸ ربیع الاول سنه ۱۳۰۰ هجری فدوی و جمعی از احباء الله را با مر نایب السلطنه کامران میرزا در طهران ماخوذ داشتند جمیع کتب و نوشتجات این فانی بتاراج رفت حتی کاغذ پاره های که در آن دوائی پیچیده شده بود بردند و لذا مسود هاین رساله نیز بدست اعداء افتاد و علی ما حکاه بعض محو و مفقود شد . . . . ( نقل از رساله ابوالفضائل که در سال ۱۳۲۱ هجری قمری دهم ماه ربیع الثانی از امریکاد رحین عزیمت بعد رسه تابستانی گرین ایگور نوشته اند استنساخ شد )



در نسب نامه های که هیکل مبارک بانگلیسی مرقوم فرمود هاند اول از نام شهریار حسن آغاز کرد هاند که در دوره صفویه میزیسته و سال ۱۰۸۰ هـ ق در آن محب قید شده است و سپس یکایک فرزندان و اعقاب او نام برد هاند تا میرسد بکربلائسی عباس که د و پسر داشته بنام فتح علی بیک و رضاقلی بیک \* رضاقلی بیک پدر جناب میرزا بزرگ وزیر نوری بوده و در دوره

حیات هفده فرزند داشته است از پنج زوجه \* یکی از زوجاتش مسعات بشاه سلطان خانم بوده مشارالیهاد ختر حاجی اسمعیل بیک تاکری بوده که پنج فرزند از او داشته است که یکی از آنان موسوم بعیرزاعباس است که بعد هاب معروف بمیرزا بزرگ شد جناب میرزاعباس ( میرزا بزرگ ) دارای پانزده فرزند ذکور و اناث بوده از هفت زوجه \* یکی از زوجات وزیر ( میرزا بزرگ ) خدیجه خانم نام داشته است که اولادش از اینقرار بود  
 ۱- نساخانم ۲- ساد ه خانم  
 ۳- میرزا مهدی ۴- میرزا حسینعلی ( حضرت بها الله )  
 و میرزا موسی ملقب بکلیم .  
 حضرت بها الله با آسیه خانم دختر میرزا اسمعیل وزیر نوری ازدواج فرمودند ( جمادی الثانی ۱۲۵۱ هـ ق ) سن هیکل مبارک از هجده متجاوز بود . جمال قدم در الواح مبارکه نسبت بحرم محترمه اظهار عنایات بسیار فرمود هاند که در سایر مولفسات نامه نگار مسطور است . بر حسب شجره نامه انگلیسی نتیجه این اقتران هفت فرزند بود که از آنجمله عباس ملقب بغصن الله الاعظم است . تولد هیکل مبارک غصن الله الاعظم در لیله ۵ جمادی الاولی ۱۲۶۰ هـ ق در طهران بوده یعنی شب بعثت حضرت نقطه اولی عسز اسمع . پسر از سه سال حضرت



# کتاب تاریخ قبائل ایران

الرحمن علیه السلام میپیوندند که درمفاوضات ذکرآن را فرموده‌اند ، و در لوح قرن احبای امریکانیز حضرت ولی امرالله جل سلطانه بهر دو سلسله تصریح فرموده‌اند در ص ۹۵ نسخه انگلیسی لوح قرن احبای امریکا طبع سال ۱۹۴۴ باین مضمون فرموده‌اند . . . . از نسل ابراهیم ( پدر مهربان ) بوسیله زوجه‌هاش قطوره از طرفی و نژاد سلاطین ایرانی مخصوصاً " یزدگرد آخرین پادشاه سلسله ساسانی از طرف دیگران نسب جلیل می پیوندند . . . . "

برای اطلاع بیشتر بشجره نامه انگلیسی در مجلد پنجم عالم بهائی و کتاب اقلیم نور تالیف جناب محمد علی ملک خسروی و نوشته‌جات ابوالفضائل گلپایگانی و غیره مراجعه شود .



## موضوع و شرح

### القاب عبد البرها

حضرت من اراده الله قبل از صعود جمال قدم دارای القاب عظیمه بودند که از لسان و قلم حضرت کبریاد ر باره آن وجود مقدس عطا شده بود و در الواح

بهائیه خانم که بعد ها بورقه علیا معروف شدند و پسر از سده سال حضرت غصن اطهر میرز امهدی متولد شده اند . حضرت عبد البهاء در ایام سجن اعظم باراده جمال قدم جل ثنائیه با دختر میرزا محمد علی نهری اصفهانی ملقبه بمنیره خانم و سمات بفاطمه ازدواج فرمودند و دارای هشت فرزند بود که فقط چهار دختر از آن جمله باقی ماندند و دوام یافتند . نبیل زندی در لیله مزبوره یعنی لیله عروسی قصیدهای مفصل گفته که قسمتی از آن را با ذکر سایر امور مربوط باین ازدواج و غیره در کتاب نورین نیرین بتفصیل نوشته‌ام مراجعه فرمائید .

باری ملاحظه فرمودید که رشته نسب و نژاد هیکل اطهر بشاهنشاهان ساسانی می پیوندند و از طرف دیگر نیز نژاد و نسب حضرتتسش به ابوالانبیاء ابراهیم خلیل

مبارکه از قبیل کتاب اقدس و سوره الفصن والواح بیسروت و غیرها نازل شده است . القاب عظیمه مزبوره عبارت بودند از " سرالله ، فرع منشعب از اصل قویم ، فرع منشعب از اصل قدیم - من طاف حوله الا سما ، من اراده الله ، غصن اعظم ، سرالله الاکرم ، نوربصر ، آقا ، مولی الوری و . . . که همه شما احبای الهی از آن مطلع هستید . بعد از صعود جمال قدم جل جلاله که ناقضین عهد الهی با هیکل اقدس بمنازعت و مخالفت پرداختند ظلم‌ها کردند و جفاها روا داشتند تهمت‌ها زدند و افتراءات نسبت دادند و از جمله نسبت ادعای ظهور جدید بآن مظلوم فرید دادند و حضرتش را مدعی قبل الالف دانستند و بآیه بیعت علیه من لا یرحمه تهدید نمودند و فریاد برآوردند که احکام کتاب را نسوخ کرد و حکم دیگری قرار داده و از این قبیل بسیار است . حضرت عبد البهاء جل ثنائیه برای آنکه جلوائین مقدمات را بگیرند و کذب اقوال ناقضین را اثبات فرمایند الواح متعدده متابعه شامل عبودیت و فناء راستان حضرت کبریا مرقوم فرموده و در همه آن الواح که ازینجاه لوح متجاوز است خود را بلقب عبد البهاء ملقب ساختند و از هیچکس هیچ عنوانی بجز

همان عنوان عبد البهائم را  
 نپذیرفتند و این موضوع  
 بصراحت در الواح مبارکه  
 موجود و در همه جا منتشر است  
 و از جمله بیانات مبارکه است  
 که اینک نقل میشود قوله الاحلی  
 (از لوح معروف بهزار  
 بیتی خطاب بجلیل مسکروخی  
 ناقص معروف از ریاجان که  
 میرزا محمود زرقانی در سال  
 ۱۳۱۵ ه. ق آن را در تبریز  
 بناقص مزبور ارائه داد و تمام  
 آنرا برای اوتلاوت کرد )  
 . . . . از غرب غرائب آنکه  
 اعتراضات اهل زلزال بر  
 این عبد مطابق احتجاجات  
 اهل ضلال بر جمیع اعمال  
 ذوالجلال طابق العمل  
 بالنعل ولی از برای این عبد  
 مفتریاتی جعل کرده اند و بر آن  
 رد نوشته اند ، ولوله در آفاق  
 انداخته اند و آتش برافروختند  
 و خرمن بیگانه و خویش سوختند  
 . . . . ملاحظه نمائید  
 ادعائی از برای این عبد خلق  
 نمودند پس محاججه بآیه من  
 یدعی قبل الالف نمودند  
 و حال آنکه جمال قدم و اسم اعظم  
 روحی لترتبه الفداء این عبد  
 را از کودکی رضیع ثدی عبودیت  
 فرمود و در آغوش خضوع و خشوع  
 و رقیق پرورش داد و بخلامت  
 بندگی درگاه احدیت الهیسه  
 این هیکل محویت را زینت  
 بخشید تا در قطب امکان علم  
 میثاق بنسیم عبودیت کبری

مواج گرد و سراج عهد از  
 زجاج رقیق بمحویت عظمی  
 وهاج شود ، عبودیتی در ابداع  
 ظاهر گردد که در جمیع عوالم  
 تحقق یابد و شبیه و نظیری در  
 این عهد نداشته باشد . . . .  
 . . . ولی حمد نمایم حضرت  
 احدیت را که اهل فتور پسر  
 ازینجسال غور و شور قصوری  
 که بر این عبد وارد آوردند این  
 بود که بکنایه و اشاره و عبارت  
 و تلویح و حال بتوضیح تفهیم  
 کل مینمایند که این عبد مدعی  
 مقامی و شائنی و ظهور جدیدی  
 و طلوع بدیعی هستم یعنی خود  
 را مطلع وحی میدانم و مظهر  
 الهام شرم و نصرت کتاب  
 وحی مختص بحضرت اعلی و  
 جمال مبارک است و تا هزار سال  
 وحی منقطع و بیعت مظاهر  
 ممتنع است پس بسبب آن ادعای  
 وحی کفر ثابت و حکم بیعت  
 الله من لایرحمه لایق چه که  
 این متم آیه من یدعی امر قبل  
 اتمام الف سنه کامله است . باری  
 چنین افترای صریحی زدند و  
 تهمت شدیدی روا داشتند و  
 فتوای عظیمی دادند فنعم  
 ما قال

طوعا لقا ضاتی فی حکمه عجا  
 افتی بسفک دمی فی الحل والحرا  
 چون قلم در دست غداری فتاد  
 لا جرم منصور برداری فتاد  
 باری در سنه صعود مکتوبی  
 بعراق ارسال گشت که

مضمونش باین معانی مشحون  
 اعلم ان العبودیه فی عتبه  
 السامیه هی تاجی الوهاج  
 واکلیلی الجلیل و بها افتخر  
 بین العالمین . . . و همچنین  
 صفحه ای مرقوم گشت که از  
 عنوان تا ختام (عبد البهائم)  
 بود و مضمونش از این عبارات  
 داله بر فقر و فنا اعلم ان اسمی  
 عبد البهائم و لقبی عبد البهائم و  
 نعنی عبد البهائم و کینونتنی  
 عبد البهائم و ذاتی عبد البهائم و  
 جنسی الماوی عبد البهائم و  
 امثال ذلك الی الانتها .  
 این نوشته در عراق الان بخط  
 این عبد موجود و همچنین مکتوبی  
 که سه چهار سنه قبل بجناب  
 آقا محمد علی مشهور برجبال  
 الغیب مرقوم گردید صورتش  
 اینست : هو الا بهی ای طالب  
 صادق و حبیب موافق . . . .  
 اما این عبد مقامش عبد البهائم  
 است و ذره از خاک استان  
 جمال ابهی ، در ساحات  
 احبایش محو و نابودم و در استان  
 بند گانش تراب بی وجود . . . .  
 با وجود این اهل فتور چقدر  
 مفتری و جسور که انتشار میدهند  
 این عبد نعوز بالله مقامی  
 فوق جمال ابهی ادعا نموده و  
 این قضیه براهل فتور گران  
 آمده . . . باری این عبد باین  
 عبودیت عظمی در کمال  
 محویت و فساد استان اقدس  
 قائم و چون ذره مفقود و  
 معدوم و نابود در مقام بندگی

در آن ایام شهرت داشت و جمال قدم این لقب را بسا و عنایت فرموده بودند و اینک فرموده اند بورقه من اوراق سدره الوفاء التي زينها الله بطراز الشهاده في سبيله . . . صبيحه حضرت سلطان الشهيد اسماء بنت عبد منافندی است و در خاتمه لوح هم صریحاً سید یحیی را بنام اصلی مخاطب فرموده اند بقوله تعالی یا یحیی اسمع النداء من نوره العلیا وخذ الكتاب بقوه . . . الح الح باری از این اقتران دختری بنام خورشید بوجود آمد. بقیه مطالب مربوطه در کتاب نورین نیرین مسطور است مراجعه فرمائید .

### موضوع سوره

### نبوات

### کتاب آسمانی

در کتب مقدسه الهیه قبل در باره عهد و میثاق الهی بشارات و نبوات بسیارنازل شده

مشارانیه برادر حضرت منیره خانم حرم محترمه حضرت غصن الله الاعظم است. حضرت سلطان الشهید او در ختبر داشتند که یکی مسماست به سکینه خانم و دیگری مسماست بخانم افندی بود . سید محمد صادق پسر محبوب الشهید از ساحت اقدس درخواست کرد که با سکینه خانم ازدواج کند و جمال قدم جل جلاله مسئول او را اجابت فرمودند و او به آرزوی خود رسید و شرح این داستان را بتفصیل در لوحی که در مجلد هشتم مائده اسمانی است میتوانید بیابید .

دختر دیگر حضرت سلطان الشهید را که مسماست به افندی خانم بود سید یحیی اصفهانی پسر میرزا محمد علی نهری و برادر حرم حضرت غصن اعظم در ارض اقدس با اجازه مبارک بحلیه نکاح خود در آورد . جمال قدم به سید یحیی لقب عبد البهاء را عنایت فرموده بودند این خطبه در مجموعه ادعیه محبوب منطبقه مصرافحه ۲۹۱ بعد مندرجست اینک فرموده اند " . . . اراد مولی الوری ان یزین فراس احد الاولیا الذی سمی بعبد البهاء من لسان الکبریا . . . مقصود سید یحیی مذکور است که بلقب عبد البهاء

ثابت و راسخ و دائم هیچ نخواستم و خویش را بهیچ لقبی نیاراستم و ادعای وحی ننمودم حتی خود را ملهم خواندم . . . . . انتهی

از این قبیل الواح بسیار است . باری باین جهت بود که هیکل مبارک خود را در متجاوز ازینجاه لوح بلقب عبد البهاء ملقب فرمودند .

نکته ای که در اینجا قابل ذکر است اینست که بعضی گمان کرده و نوشته اند که خطبه نکاح نازل از قلم جمال قدم جل جلاله که در ادعیه محبوب منطبقه در مصر مندرجست راجع بازواج حضرت عبد البهاء با منیره خانم است و چنان پنداشته اند که مقصود از سمی من لسان الکبریا بعبد البهاء مقصود هیکل مبارک غصن اعظم الهی است ولی شما توجه فرمودید که در دوران جمال مبارک لقب عبد البهاء بشرحی که نوشتیم برای حضرت غصن اعظم نه از طرف جمال قدم و نه از جهت دیگر تعیین شده بود و بسا بر این گفته ها نوشته های بعضی از حلیه صحت عاری است این خطبه نکاح که در ادعیه محبوب مندرجست راجع بسید یحیی پسر آقا محمد علی نهری اصفهانی است

که در کتب استدلالیه اهل  
بها موجود و مند رجست. جناب  
ابوالفضائل ثلثیا یگانی ( ۱۲۶۰  
— ۱۳۳۲ ه. ق ) در رساله‌های  
مخصوص نبوت‌های کتب مقدسه  
را استخراج فرموده و ثبت  
کرده‌اند. آن رساله بسیار  
مفصل است و در اینجا قسمتی  
از آن برای اتمام فائده در  
این گفتار نقل مینمایم. قوله  
علیه الرحمه: . . . ملاحظه  
فرمائید در بشارات کتب  
مقدسه که چگونه حق جل جلاله  
بر طلوع نیر ولایت پسر از غروب  
شمس حقیقت تصریح فرموده و  
عهد مرکز میثاق را پسر از عهد  
نیر آفاق از امم ماخوذ  
داشته . . . . از جمله رمز مور  
ثانی پسر از ن کریموم الله و ظهور  
الله میفرماید:

ای پادشاهان اکنون بنه  
هوش آئید و ای حکام زمین  
پند گیرید خداوند را بخشوع  
و خضوع بسرائید و پسر را ببوسید  
مبادا که غضبناک شود و شما  
گمراه گردید . . . . خوشا  
بحال کسیکه بر او توکل نماید  
و در اصحاب چهارم کتاب  
اشعیای نبی میفرماید  
قوله ذلك اليوم یكون غضن الرب  
بهاء و مجدا و ثمر الارض  
فخرا و زینة للناسین . . . .  
و كذلك در آیه ۲۶ از اصحاب  
ثلاثین از سفر اشعیای نبی  
پسر از ن کر حوادث یوم الله  
میفرماید در روزیکه خداوند

شکستگی قوم خود را خواهد  
بست . . . . نور ماه مانند  
نور آفتاب خواهد بود و نور  
آفتاب مانند نور هفت یوم  
هفت مرتبه افزون تر از سابق  
خواهد گشت . . . . و همچنین  
در اصحاب سوم کتاب زکریا  
میفرماید . . . اینک منم که  
بنده خود غصن را ظاهر  
خواهم فرمود و او حجری است  
که برابر یشوع امام عظیم  
نهادم و بر حجر واحد عیون  
سبعه مقرر داشته اینک  
نقشه آن رسم خواهم فرمود  
و عصیان ارض مقدس را در یک  
یوم محو خواهم نمود در این  
ایات اشارات دقیقه‌ایست که  
اکنون مجال بیان آن مفصل  
نیست اگر حق جل جلاله  
توفیق عطا فرماید در کتاب  
ابرار ترجمه مفصل آن بنظر  
اخیار خواهد رسید و ایضا  
در اصحاب ششم همین کتاب  
زکریا پسر از ن کر حوادث  
یوم الله میفرماید . . . . قال  
رب الجنود هوز الرجسل  
الفصن اسمه و من مکانه ینبت  
و ینسی هیکل الرب فهو ینبی  
هیکل الرب و هو یحمل الجلال و  
یجلس و یتسلط علی کرسیه . . .  
این آیات کریمه و بشارات  
عظیمه در غایت صراحت است  
که پسر از غیبت اب همایون  
غصن حضرتش بر کرسی  
مجد جالس خواهد شد و فرع  
منشعب از اصل قدیم بر عرش

جلال مستولی خواهد گردید و  
هیکل رب یعنی مطاف ملاء  
اعلی را بنا خواهد نمود و کلمه  
الهییه را بر مشارق و مغارب  
نافذ و غالب خواهد فرمود . . .  
و در انجیل مقدس ملاحظه  
فرما که حضرت ابن روح الله  
النازل من السماء بصراحت  
در اصحاب شانزدهم انجیل  
متی میفرماید ان ابن الانسان  
سوق یتاتی فی مجد ابیه مع  
ملائکته و حینئذ یجازی  
کلاحد حسب عله و این  
بشارت صریحست که ظهور  
روح الله در ظل ظهور رب  
خواهد بود و تجلی ابن در یوم  
طلوع مجد اب واقع خواهد  
شد و اگر بصیری در جمیع  
رسائل رسل و آیات کتاب  
رویا بدقت ملاحظه نماید  
می بیند که در اکثر مواضع که  
بظهور الله بشارت فرموده  
بشارت بظهور ابن را نیز بآن  
مقرون داشته و اراضی مقدسه  
را با استقرار عرش رب و عرش  
مسیح یعنی منصور او تخصیص  
فرموده بل بصراحت بظهور  
عهد و میثاق الهی تصریح و  
تخصیص نموده است مثلا از  
جمله در اصحاب یازدهم  
کتاب رویا یعنی سفر مکاشفات  
یوحنا پسر از بشارت ظهور  
حضرت رسول و حضرت امیر و  
اعمه هدی ع و انقضای اجل  
اسلام در مدت یک هزار و بیست  
و شصت سال در آیه ۱ میفرماید

در رسائل خود از آن حضرت  
 باین لقب تعبیر نمودند و  
 ترجمه عبری آن در کتب عربیه  
 بلفظ جمل ولفظ حروف  
 مرقوم داشتند و معنی واحد  
 است . . . از اینجمله که عرض  
 شد میرهن میشود که در یوم  
 ظهور اب مسیح ومنصوص اونیز  
 ظهور خواهد فرمود . . . و از  
 انوار ونیر مشرق که با سمس  
 شمس وقمر مذکورند مستفیض و  
 مستنیر خواهند گشت و ذلک  
فضل له یوتیه من یشاء  
 واللہ واسع علیم و در قرآن  
 مجید و فرقان حمید که حاوی  
 جمیع اشراط و علامات این یوم  
 عظیم است در سوره مبارکه  
 والشمس میفرماید والشمس  
 وضحاها والقمر اذا تلاها  
 والنهار اذا جلاها یعنی  
 قسم بافتاب حقیقت چون  
 طلوع فرماید وقسم بقمر ولایت  
 چون پس از وی طالع گردد  
 وقسم بنهار یوم الله چون  
 روشن ومتجلی شود و این آیه  
 مبارکه نیز بصراحت دلالت  
 نماید که در یوم عظیم نخست  
 آفتاب جمال رب کریم طالع  
 شود وعالم را از ظلمت ضلالت  
 وتاریکی احواء مزله مظاهر  
 شیطنت حفظ فرماید . . . الحج  
 انتهى کلام ابوالفضائل  
 رحمه الله علیه .  
 شیخ بولسی احمد بن علی  
 متوفی بسال ۶۲۲ هـ . ق در  
 کتاب شمس المعارف الکبری  
 ولطائف العوارف که در شرح

حضرت روح . . . را حکمة  
 بلفظ حمل تعبیر میفرمودند  
 و اگر چه در آن ایام ظلم یهود  
 و رومیان اهل ایمان را باین  
 کلمه مجبور میداشت و لکن  
 بالا صل این لفظ را اولاً حضرت  
 یحیی بن زکریا ع بر آن حضرت  
 اطلاق فرمود چنانکه در آیه  
 ۲۹ از اصحاح اول انجیل  
 یوحنا مسطور است . . . که  
 یحیی فرمود . . . اینک بره  
 خدا . . . . . بالجمله نظر  
 بآن بیان مبارک اکابر رسل

ونفخ الملك السابع فی  
 صوره فحدثت اصوات  
 عظیمه فی السماء قائله قد  
 صارت ممالك العالم لرینا  
 ومسیحه فیملک الی اب  
 الابدین" وهكذا تا آنکه  
 در آیه ۱۹ میفرماید وانفتح  
 هیکل الله فی السماء وظهر  
 تابوت عهده فی هیکله وحدثت  
 بروق واصوات ورعود و زلزله  
 وبرد عظیم ملاحظه فرما که  
 در غایت صراحت بشارت  
 میفرماید که هیکل امر الله مفتوح  
 خواهد شد وتابوت عهده که  
 عبارت از کتاب عهد ومركز میثاق  
 است اشکار خواهد شد و رعود  
 وبروق واصوات وبرد نقض و  
 نکس ونعاق وشقاق ظهور  
 خواهد یافت و کذلک در اصحاح  
 ۲۱ همین کتاب رویا میفرماید  
 . . . در آن مدینه جدیده  
 هیکلی یعنی معبدی ندیدم  
 زیرا که پروردگار توانا  
 وحمل معبدان خواهد بود و  
 آن مدینه محتاج بنور آفتاب  
 وماه نخواهد شد زیرا که بها  
 وجه الله آنرا روشن خواهد  
 فرمود وحمل سراج وهجاج  
 آن مدینه خواهد بود وهمچنین  
 در اصحاح ۲۳ همین کتاب  
 رویا میفرماید ونمود مرا  
 نهری صاف وزلال از آب حیا  
 درخشنده چون بلور که جاری  
 بود از عرش خدا وحمل "و سر  
 ارباب نباهت پوشیده نیست  
 که ائمه نصاری و اکابر حواریین

اسماء الله الحسنى وتفصیل  
اسرار ورموز علم بحروف  
تالیف فرموده واز کتب مهمه  
است و مکرر بطبع رسیده در  
ضمن شرح دائره امیرالمومنین  
علی ع اسرار و اشاراتی عجیب  
در باره ظهور حضرت موعود  
و قیام مرکز میثاق و سایر امور  
ذکر کرده که موجب شگفتی  
است . این کتاب الان در نزد  
نامه نگار موجود است و منطبقه  
مصر است . در جزء سوم این  
کتاب ص ۲۹ - ۳۲۸ در باره  
دائره امیرالمومنین چنین فرموده  
است واعلم انی لما هاجرت  
الی زیارت بیت المقدس خطر  
ببالی ان ازور الشام و حلب  
..... بهتر آنکه مضمون گفته  
اورا بفارسی بشنوید تا اطناب  
دست ندهد . میفرماید  
وقتیکه برای زیارت بیت  
المقدس سفر اختیار کردم بر آن  
شدم که بسرزمین شام و حلب  
نیز سفر کنم ناگاه بحضور یکتن  
از ابدال رسیدم بمن فرمود  
میخواهم در باره امر مهمی باتو  
گفتگو کنم ، گفتم چه مطلبی داری  
بفرما فرمود روزی بمعبادت و  
ریاضت مشغول بودم در ضمن  
اوراد و از کار که تلاوت میکردم  
ناگهان لوحی بمن دادند تا  
آنرا بخوانم دیدم در آن لوح  
خطوطی چند کشیده و دائره  
رسم شده و حروف و اسما در آن  
نگاشته اند آن لوح بشکل جسم  
روحانی نورانی درآمد و مرد  
ابدال آن را بمن داده ، من

گرفتم و هر آن اضطرار بم زیاده  
میشد و چیزی نمیفهمیدم در  
آن حال مرا خواب در ریود و  
در خواب حضرت امیر علی ع  
را دیدم که ایستاده بود و بمن  
سلام کرده جواب دادم -  
فرمود آن لوح کجاست گفتم  
اینست و لوح را بآن حضرت  
دادم . امام ع لوح را بوسید  
و فرمود در این لوح راز حقیقت  
مستور است و معرفت اسرار  
الهیة منوط بفهم این لوح  
است . لوح قضا و قدر و سر  
الف و مبدا اسم اعظم همه در  
این لوح است . . . . خلاصه  
بر این قیاس شرحی میدهد و بعد  
ابدال با اجازه امام بشرح  
اسرار دائره میپردازد  
و میگوید که این دائره شامل  
اسامی جمیع ملوک و ارباب  
دول و حوادث و وقایعی  
است که باید در عالم اتفاق  
بیفتد و بعد در چند صفحه  
شرح اسرار این لوح را بیان  
میکند و در ضمن شرح اسرار  
دائره میگوید برای آنکه مردم  
نااهل باین سرعظیم پیسی  
نبرند من عبارات و اشارات  
را پس و پیش کردم و بهم آمیختم  
میگوید قوله ص ۳۲۷ -

فان افهم المتامل هذه  
الاسرار نطق بالفرائض  
واخبر بالعجایب وعد  
من الحكماء الاحلا والساده  
الفضلا فافهم فقد قدمت  
واخرت وقسرت و بعدت  
و رمزت و صرحت و كتبت

و لوحت . . . . الح بعدا  
در ضمن قصیده مفصل اشاره  
با سرار دائره میکند و مطالبی  
راجع بظهور اعظم و امرالله  
مینماید پس از آنکه شرحی در  
باره ملوک مصر و عراق میدهد  
اشاراتی در باره امر دارد البته  
ادراك و استخراج این  
اشارات بسیار مشکل است  
جناب سید احمد صدر الصدور  
همدانی در استدلالیه خود  
شرحی بر این رموز نوشته اند  
که نامه نگار در اینجا بنقل  
قسمتی از آن میپردازد . برای  
نمونه مقدمه قسمتی از آن  
اسرار را از عین کتاب حاضر  
نقل میکنم تا ببینید که همه  
اسرار و الغاز است و بعد  
مشاهده کنید که چگونه  
حضرت صدر الصدور با الهام  
الهی موفق بکشف آنجمله  
شده است فی المثل در ص ۳۳۸

ع است عباس . . ( ۳۳۹ ) -  
یہلک یعنی ( ابن الہ البہی  
محمد علی ) ہلاک میشود کہ  
جمع الفاظ میشود ۳۳۹ و این  
اشارہ بنقض عہد است .

۳۴۰ یمک یعنی ( ابن  
اللہ و عیدہ عباس ) پادشاہ  
میشود کہ جمعش میشود  
( ۳۴۰ ) و شعر وللشمس من  
بعد الطلوع . . . الح

مقصود از طلوع ظہور شمس  
جمال قدم است کہ در سنہ  
ست و ثلاث یعنی سال ۹  
از ظہور نقطہ اولی کہ سنہ بعد  
حین است ( ۶۹ ) طلوع  
فرمود . . . انتہی

( برای تفصیل با صل  
صد الرصد و مراجعہ شود )  
نبوات در بارہ مرکز عہد و میثاق  
الہی در کتب الہیہ و صحائف  
سبحانیہ بسیار است و برای  
نمونہ آنچه ذکر شد کافی است  
و گرنہ این گفتار مانند مثنوی  
ہفتاد من کاغذ خواہد شد .

### موضوع چہارم

ان الفیوضات الالہیہ . . . علی  
قسمن



این داستان تاریخی را ہم  
بشنوید :-

فاطمہ سلطان بیگم از  
اماء الرحمن دورہ قدیم بود .  
مشار الیہاد ربین احباب

وا حکم له بالزوج فی الایام  
وبعد شین ثم لام الفین  
یحکم السر کرتین

میفرماید پیش از انقضاء زمان  
بعد د شین و لام و الف  
کہ میشود ( ۳۳۲ ) حکم میکند  
حضرت سر اللہ در عالم دو  
مرتبہ و این اشارہ استعلای  
امر اللہ است بعد از سال  
۱۳۳۲ و کرتین اشارہ بزمان  
صعود است تا زمان اضمحلال  
امر یحیی ازل .

ومن یعش حقارتی امورا  
هذا وان بقی منها سرورا

جناب صد الرصد و برہمین  
قیاس قصیدہ دائرہ را تفسیر  
میفرمایند تا میرسد باینجا کہ  
فرمودہ " ونیز در بیان آیہ  
الغیب گوید الاخ فح والعم  
غم ملک صادق طاہر فاتح  
العین ۳۳۹ یہلک ۳۴۰ -  
یمک وللنجم من بعد الغروب  
استقامہ وللشمس من بعد  
الغروب طلوع من ستہ و ثلاث  
میفرماید عم غم است ( اشارہ  
بہ یحیی ازل است کہ عم مرکز  
میثاق و سبب غم و حزن او گردد  
زیرا با جمال قدم مخالفت کرد )  
واخ فح است ( اشارہ بمیرزا  
محمد علی ناظر اکبر است کہ  
برادر مرکز میثاق بود و دام بلا  
در راہ حضرتش میگسرتد )  
وسلطنت الہیہ متعلق است  
بپادشاہی کہ راستگو و طاہر  
است و فاتح و آغاز اسم مبارکش

باینجا میرسد کہ میگوید . . . .  
الاخ فح والعم غم ملک  
صادق طاہر فاتح العین  
۳۳۹ یہلک ۳۴۰ یمک .

وللنجم من بعد الغروب  
استقامہ وللشمس من بعد  
الغروب طلوع من ستہ و  
ثلاث لانہا بدایہ الحراب  
. . . الح الج و در صفحات  
قبل ہم اشاراتی کردہ  
جناب حاجی صد الرصد در  
شرح این اسرار بتفصیل بیان  
فرمودہ اند آنچه را کہ سبب  
روح و ریحان است اینک  
قسمتی از بیانات آن حضرت  
را نقل میکنم .

" . . . بعد در وصف در جال  
میگوید ( یحیی ازل ) "

عسر الذراعین بہ علامہ  
و واسع الصدر روفیہ شامہ  
وحکمہ بالفرد فی الاعوام

طهران واصفهان بچند اسم معروف بود از قبیل "گل سرخ بیگم" آقازاده خانم بیگم و بالاخره فائزخانم و از خانواده سادات امامی اصفهان بود پدرش میرزا محمد حسین نقاش از علما بود و مکرر در منزل امام جمعه سلطان العلماء بحضور حضرت رب اعلی جل ذکره رسیده بود و باطنا "بامر الهی محبتی داشت و بالاخره در سن ۱۲۰ سالگی وفات کرد. دخترش فائزه دارای جمال و زیبایی ظاهری و کمال و روحانیت معنوی بود ابتدا موهوم نداشت، مشارالیهها را پسرعموی بود موسوم به سید صادق نقاش یعنی نقاش قلمدان بود و در ساختن قلمدان که در آن ایام بکار میرفت مهارتی داشت. برعکس فائزه این سید نقاش مملو از خرافات و اوهام و عقاید تقلیدی بود مقدر چنان بود که این دو نفر باهم ازدواج کنند و کردند و از اصفهان بطهران رفتند و ساکن طهران شدند. در طهران فائزه مومن بامرالله شد و لسی شوهرش ایمان نیاورد. فائزه سفرهای تبلیغی میکرد و شور و انجذابی عجیب داشت و هر چه خواست شوهرش را تبلیغ کند اثر نداشت. بقیه داستان را از جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی بشنوید (بهجت الصدور درص ۴۴۱)

(۴۴۳) جناب آقاسید صادق نقاش شوهر جناب فائزه خانم مکذب جحود لجوجی بود ولی متدین و جناب فائزه بسیار، بسیار برای هدایتش میکوشید، فانی میخواست سفر برود از فانی دعوت نمود که شب برود منزلش و با آقاسید صادق صحبت کند . . . . . اجابت نمود و رفت و بقدر وساعت صحبت داشت و او فروخته و آثار غل از جمیع جوارح و ارکانش ظاهر و چائی که بغائی میداد فغانش علیحده بود . . . . . وگفت ولو اکرام ضیف واجبست ولی نه بحدی که بر خدا و رسول تهمت و افتراء زنند و طرف مقابل ساکت شود . . . . . باکمال محبت گفتم از خدا میخواهم که بصرف فضل شما راهدایت فرماید . . . . . فانی بیرون آمد . . . . . فردایش حرکت نمود . . . . . جناب آقاسید صادق . . . . . بالاخره کاغذ سفیدی را در پاکت گذاشته لاک و مهر نموده تقدیم مینماید و کشف ضمیر خود را سرا "مسئلت میکند و پاکت و کاغذ سفید چون بحضور مرآت من لا یغرب عن علمه شتی باز میشود لوح منیع قلیل اللفظ عالم معنائی فوراً نازل میگرمایند . . . . . چون لوح منیع را زیارت نمود مومن شد و با عیالش محرم حرم

مقصود شدند . . . . . در مرخص شدن عیال آقاسید صادق را فائزه فرمودند (انتهی ملخصاً) چنانچه شنیدید پسر از تصدیق سید صادق و فائزه در رسال ۱۳۱۶ هـ. ق باهم بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف شدند و بنشر انوار شبتوت و هدم بنیان نقض پرده اختنند فائزه بتبلیغ مشغول بود و سفری باصفهان رفته حاج سید محمد صادق پسر محبوب الشهدا را تشویق کرد و با او حضور مبارک مشرف شدند باری فائزه بخدمات امریه ادامه داد تا در سال ۱۳۲۶ هـ ق در طهران صعود فرمود و در گلستان جاوید طهران مدفون گردید. الواح بسیار باعزاز او نازل شده. فائزه دارای فرزند نشد و سه برادر و یک خواهر از او باقی ماندند (ملخصاً از جلد هشتم ظهور الحق جناب فاضل مازندرانی) از جمله الواح مشارالیهها این لوح است که از کلمه مظهر میثاق نازل شده قوله الاحلی، ای امه الله زحمات تود را استان الهی مقبول است و مشقات تومذکور و مشهور هم چو گمان منما که چیزی مستور و مجهولست و امری غیر معلوم بماند مکتوب مهور ساده ننگاشتنند نقطه را و نگذاشتند از طهران ارسال شد و آنچه منوی ضمیر کاتب و نامق بود و مطلب را قسم



جواب مرقوم گردید . در این صورت واضح است که زحمات شما مشهود و مقبول شده ، مطمئن باش و مسرور و البهائم علیک ع . انتهى

اما اصل لوح مبارک که در جواب سید صادق نقاش صادر شد اینست قوله الاحلی هو الا بهی ان الفیوضات الالهیه والاشراقات الرحمانیه علی قسمین منها ما هو بوسائط المجالی والمظاهر والعراپی والدلائل والثقات من الهدایة ان لولا الواسطه لذهب الموسوط ومنها ما هو بلا واسطه تتوسطه ودلیل بلا انجذاب الیه بحرکة شوقیه الی جمال اشراق بنوره الافاق وارتفعت رایة الوفاق وثبتت آیه اشراق والبهائم علی کل من عرف اشاره هذه العبارة ع ع نسل الفیاض من ریاض ملکوت الابهی یهدیکم نسمة مسرات ونفحة حیات کیف شاء وشئت والبهائم علیک ع . انتهى (درج لثالی هدایت ج ۲ ص ۲۲۲-۲۲۰) سؤال سید صادق نقاش از حدیث نبوی بود که فرمودند العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء .

این حدیث را به حضرت صادق ع هم منسوب داشته اند . در همان ایام بود که آقا جمال بروجردی ناظر معروف

هم بنکبت وید بختی مبتلا و هـ هـ جار سوی خاص و عام شده بود . حضرت عبد البهائم در لوح مبارکی که در همان ایام نازل شده اشاره بایمان سید نقاش و نقض و مطرودیت آقا جمال بروجردی فرموده اند در آن لوح مبارک میفرمایند قوله الاحلی (مکاتیب جلد دوم ص ۱۲۶) . . . هر نفسی ثابت تر ، موید تر و موفق تر است و اگر روح القدس مجسم گردد فرضاً ادنی توقف نماید قسم بجمال قدم روحی لا حیاثه الفداء که جسم معوق و جسد معطل گردد چه که اساس دین الله و علو کلمه الله و سمو امر الله در اینست و بالفرض طفل رضیعی بثبات و رسوخ تام قیام نماید جنود ملکوت الیه نصرت او نماید و ملائکة اعانت او کند . عنقریب این سر عجیب اشکار گردد . . . جناب حاجی میرزا حمید رعلی در یادداشتهای خود فرموده اند که مقصود از طفل رضیع جناب سید صادق نقاش بود که تازه مومن شده بود و در طفل راست میثاق آن طفل یکشنبه راه صد ساله را پیمود و اما آقا جمال بروجردی که نقض عهد کرد همان روح القدس معطل و جسم معوق است مرحوم لطف الله موهبت پسر آقا جمال پیر گفتار میفرمود روزی در واگون طهران بودم و بمجلسی میرفتم ، بسرف

کردند و خواص اصحاب حضور یافتند و در این مجلس برای منشا در مشهد عسکری بوردند برای حفظ نظام سبعمجلسی برای منشا در مشهد

وباران شدید بود، مردی را دیدم افسرده و فرسوده سوی ریش سفید بالباس ژنده و احوال زار عبائی نازک بسر کشیده و ویای برهنه دست تکدی نزد مردم دراز میکرد چون وقت کردم دیدم آقا جمال ناقص بروجردی است که بر اثر اعراض از حق به اینروز سیاه افتاده است. بیاد این بیان مبارک افتادم که فرموده . . . "هرکه را بیندازی از خاک پست تر بلکه هیچ از او بهتر" آری بروجردی نواده دختری میرزا ابوالقاسم قلی صاحب قوانین الاصول تاد رطل امرالله وعهد و میثاق الهی بود معزز و محترم بود و همینکه از ظل عهد الهی بیرون رفت جسم معطل و جسد معوق ماند و بخت و خواری ادامه حیات داد تا آنکه بعد از وبال بسیار سال ۱۳۲۵ ه. ق در طهران مرد (ظهور الحق چ هشتم) فاعتبروا یا اولی الابصار.

## موضوع پنجم

## مراتب محبت



بشرحیکه پیش از این اشاره شد یکی از آثار مهمه و عالییه صادره از کک اطهر حضرت

غصن الله الاعظم عبد البهاء جل ثنائه اثری عظیم موسوم بتفسیر حدیث کنز "یا لخواج کنز" است.

این حدیث را محققین صوفیه و عرفای کاملین از سنی و شیعه در کتب خود از حضرت صادق و حضرت رسول ص روایت کرده اند و جزو احادیث قدسیه محسوبست، یعنی از مطالب ملهمه است نه آنکه از مصدر وحی مانند آیات قرآنی نازل شده باشد. بهر حال پیغمبر فرمود که خداوند میفرماید کنت کنزا مخفیا "فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف در باره معنی این حدیث قدسی آثار بسیار از عرفا و محققین صوفیه موجود است. در دوران توقف هیکل مبارک در بغداد به شرحیکه حضرت ولی امرالله جل سلطانه در گاد پسزیای (صفحه ۲۴۱ اصل انگلیسی منطبقه ۱۹۴۴) فرموده اند یکی از محبین عرفان بنام علی شوکت پاشا از محضرت جمال قدم جل ز کرده درخواست شرح این حدیث قدسی را نمود جمال قدم، انجام این مهم را بحضرت غصن اعظم موكول فرمودند. حضرت ولی امرالله میفرمایند که حضرت غصن اعظم در آن ایام در ریجان و عنفوان شباب بودند و چون ایمن درخواست پاشا بعد از مراجعت هیکل اقدس از جمال

کردستان بود است احتمالا سن مبارک حضرت عبد البهاء در حین نگارش این تفسیر بهر حدیث کنز در حدود ۱۲ سال الی چهارده سال پیش نبوده است زیرا اصل بیان مبارک در گاد پاسزیای اینست قوله الاحلی :

"From His pen, while still in his adolescence in Baghdad, had issued that superb commentary and well-known Muhammadan tradition written at the suggestion of Baháullah in answer of a request made by Ali Showkat Pasha...."

باری علی شوکت پاشا بقدری از شاهد آن جلیل کوه از کک چنین جوانی در عنفوان شباب جاری شده بود متعجب شد که حدی بر آن متصور نیست. اگر شعاع رنوشجات و آثار صادره از افاضل قوم ملاحظه فرمائید عالی ترین آنها در مقابل لوح مبارک کنز ابداء قدر و ارزشی نداشته و ندارد هیکل مبارک بشرحیکه قبلا ذکر شد این لوح را در بغداد نازل و مرقوم فرموده اند و مطابق نص حضرت ولی امرالله در گاد پاسزیای در بغداد شرفصدور یافته است قبلا"

ذکر شد که حضرت ولی امرالله در گاپاسزیای در آغاز قسمت سوم کتاب فصل چهارم هم در موضوع عهد و میثاق الهی در صفحه ۲۴۱ (طبع سال ۱۹۴۴ اصل انگلیسی از کتاب) صریحا ذکر فرموده اند که این لوح از قلم مبارک حضرت مرکز عهد الهی در بغداد در حالیکه هنوز در اوائل عهد شباب بود بامر و اشاره جمال مبارک بنا بدخواست علی شوکت پاشا نازل شد و سبب حیرت و اعجاب پاشا گردید . . . در ترجمه فارسی لوح قرن در اینجا مترجم کلمه "بغداد را بکلی حذف فرموده (با آنکه در اصل انگلیسی موجود است) بطوریکه معلوم نمیشود این تفسیر رکبانا نازل شده است البته ارباب تحقیق بعد از مراجعه باصل کتاب و ترجمه فارسی آن (قسمت سوم ص ۱۴) باصل مطلب پی خواهند برد هیکل مبارک نه تنها در این لوح بتفسیر ظاهر الفاظ پرداخته اند بلکه تا ویصل حقیقت آنرا هم ذکر فرموده اند باچنان بیانی لطیف و تعبیراتی جالب و جاذب که بوصف نیاید . ملا عباسعلی کیوان قزوینی که از افاضل صوفیه عهد اخیر بود و در تمام ایران شهرتی بسزا داشت و هنوز هم دارد وقتی در رشت مرکز گیلان یکی از احباب لوح کتبی را باو داد ، بعد از مطالعه گفته بود که حقا اقوال

عرفای اولین و کاملین آخرین از اتیان یمثل این تفسیر عجیب عاجز و قاصرند . هیکل مبارک در این تفسیر نه تنها بمصطلحات قوم اکتفا فرموده اند بلکه در بعضی موارد زائد بر اصطلاحات قوم حقایقی جدید الابداع فرموده اند که سابقین بدان پی نبرد هودر کتب خود ذکر نکردند از جمله این مواضع بحث در مراتب محبت است . صوفیه کاملین محبت را دارای چهار رتبه در آنسته اند که هیکل مبارک آن مراتب اربعه را در تفسیر حدیث ذکر فرموده اند و سپس رتبه پنجم هم بر آن افزودند که در کتب و اصطلاحات قوم از قبل سابقه ندارد میفرمایند قوله الاحلی . . . مراتب محبت را بر چهار مرتبه معین نمودند و این عهد در این رساله پنج رتبه ذکر نموده اگرچه در نزد این ذره فانی بنظری مراتب محبت بی حد و شمار است و بنظری در قمیص وحدت اشکار است . . . "

پس از این بیان مبارک در باره کلمه محبت و معنی حقیقی آن بیان میفرمایند از این قرار قوله الاحلی . . . محبت میل حقیقی است به جمال خود جمعا " و تفصیلا " . . . مضمون آنکه ذات غیب منبع لایدرک که حقیقت وجود و هستی مطلق است بذات خود میل و دوستی دارد و این دوستی عین ذات

او و بذات خود اوست نه آنکه دیگری غیر از او باشد که ذات غیب بآن غیر دوستی داشته باشد و ذات غیب مانند آئینه ایست که عین ذاتست و حق تعالی ذات غیب خود را در آئینه ذات خود مینگردد کان الله ولم یکن معه شیئی در این مقام اثری از اسماء و صفات و مریای ممکنات نیست و جز ذات مقدس عشقی و عاشقی و معشوقی وجود ندارد بقول مولانا جامی :-

در آن خلوت که هستی بی نشان بود  
بکنج نیستی عالم نهان بود

وجودی بود از نقش وئی دور  
زگفت وگویی مائی و توئی دور

جمالی مطلق از قید مظاهر  
بنور خویش هم بر خویش ظاهر

دل را شاهدی در حجله غیب  
میرا دانش از همت عیب

نه با آئینه رویش در میانسه  
نه زلفش را کشیده دست شانه

صبا از طره اش نگسته تباری  
ندیده چشمش از سره غباری

نگشته با گلش همسایه سنبل  
نبسته سبزه اش پیرایه برگل

نوای لبری با خویش میساخت  
قمار عاشقی با خویش میساخت  
(هفت اورنگ)

بنابراین معنی محبت همان علاقه واقعی ذات غیب بذات غیب است یعنی اول و آخر همه عشق و محبت است حضرت مسیح فرموده است که " خدا محبت است " این رتبه از محبت را مقام جمع بجمع گویند یعنی عشق خدا بخدا و محبت ذات به ذات و بس و این اشاره بمقام مظهر مقدس الهی قبل از اظهار امر و پیش از آنستکه خود را بخلق خود آشکار کند شهد الله انه لا اله الا هو. در این باره در لوح کنز

میفرمایند " محبت میل حقیقی است بجمال خود جمعا " و تفصیلا " و آن محبت روحانی و میل رحمانی یا از مقام جمع به جمع بود و آن شهود جمال هویت است جمال و کمال خود را بذات خود بدون واسطه مجالی و مرایای کاینات و این تجلی و ظهور ذات است در نفس ذات چنانچه حقایق عاشقین در رکت عم مستور لکن ذات احدیت علم عشق و محبت بر افراخته و اعیان مجتذبین در سراق هویت مخفی . لکن معشوق حقیقت با جمال و کمال خویش نرسد محبت باخته . . . " انتهى این رتبه اولای محبت است که مخصوص شمس حقیقت است. رتبه دوم محبت عبارت از جمع بتفصیل است یعنی ذات

غیب و شمس حقیقت در مرایای امکانیه و عالم اسماء و صفات در هر مراتب جمال و کمال خود را مشاهده فرماید و ندای تبارک الله احسن الخالقین در این رتبه بگوش میرسد ، در این باره میفرمایند قوله لا حلی " یا از جمع بتفصیل است چنانچه آن ذات یگانه در مظاهر بسی حد و کرانه مشاهده انوار جمال خود نماید و آن غیب احدیه در مرایای مصقوله و مجالی قدسیه ملاحظه عکس طلعت بی مثال خود فرماید . . . انتهى

مانند در لبر طنازی که در مقابل آئینه شفافی بایستد و در آئینه جمال و حسن خود را مشاهده کند . مولانا جامی در این مقام فرموده است قوله :

ولی ز آنجا که حکم خوب روی است  
زیرده خو برود رتنگ خوی است

پر پرو تاب مستوری ندارد  
ببندی در روزن سر بر آرد

کند شق شقه گلریز خارا  
جمال خود کند ز آن آشکارا

چو هر جا هست حسن اینش  
تقاضاست

نخست این جنبش از حسن ازل  
خاست

برون زد خیمه ز اقلیم تقصد  
تجلی کرد بر آفاق و انفس

زهر آئینه‌ای بنمود روئی  
بهر جا خاست از وی گفتگوئی

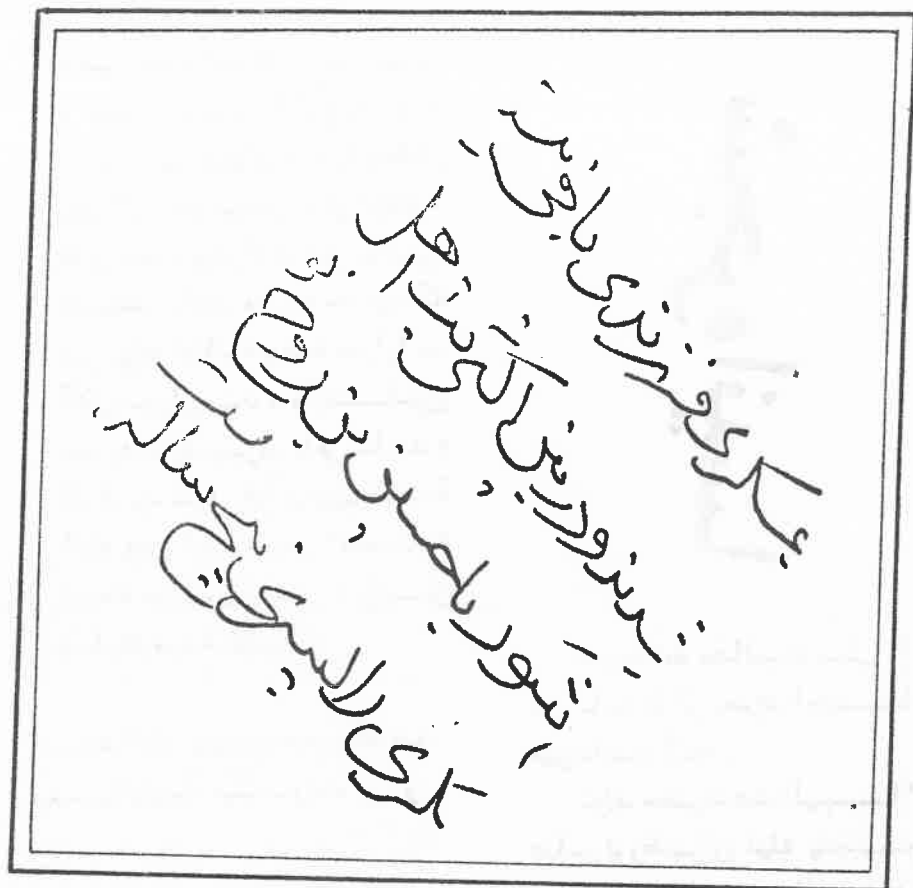
و این مقام اشاره بقیام مظهر امر الله در بین مردم برای اعلان مقام عظیم خود است و این در رتبه یعنی جمع بجمع و جمع بتفصیل راجع بشمس حقیقت است .

رتبه سوم محبت مقام تفصیل بتفصیل است و این رتبه بخلق اختصاص دارد به این معنی سالک طریق حق چون بمعنات نظر کند در هر موجودی حق منیع را مشاهده کند و در هر آینه‌ای جداگانه جمال معبود را ببیند بقول شیخ شبستری :

دلی کز معرفت نور وضیا دید  
بهر چیزی که دید اول خدا دید

ما رایت شیئا الا ورایت  
الله معه . . . " در این باره میفرمایند قوله لا حلی . . .

یا از تفصیل بتفصیل چنانچه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای حقایق ممکنات مشاهده نمایند . . . و این مقامی است که میفرماید سنریم ایا تنافی الافاق که مقام علم الیقین است " انتهى .



هربرکه ای جداگانه موجود است نظراند از د آخریک ماه نبیند و این مقام تشبیه عالم و مرتبه تفصیل بجمع است که آن را کثرت در وحدت نیز گویند . هیکل مبارک در این باره میفرمایند قوله لاجلی :

”ویا ان میل و محبت از مقام تفصیل بجمع است و آن مشاهده محبت عاشقین و مجتذبین است جمال ان ذات احدیت و معشوق حقیقت را لکن منزّه از غبار تیره وسائل و وسائط و مبرا از کدورت مجالی و مریای و سالکین در این مقام از کثرت وجود بواحد حقیقی ناظر گردند . . . . چشم از مشاهده اشراقات و تجلیات شمس حقیقت در خاک پاک نمایند و در خورشید افلاک نگرند و نظر را از ملاحظه بد رعالمتاب در جسم آب منقطع نمایند و قمر منیر را در سما رفیع بانسوار بی حد و حساب مشاهده فرمایند . . . . این رتبه چهارم از محبت بود انتهى

رتبه پنجم بسیار قیق و از بیانات خاصه هیکل مبارک است که میفرمایند قوله لاجلی اما رتبه پنجم از محبت آن میل روحانی و محبت وجدانی عاشقان جمال احدیت است بجمال خود در نفس خود و این مقام و مرتبه از محبت از جمع بجمع حکایت نماید . . . . سالک در این مقام از یادیه محسو و

مقام چهارم محبت مقام تفصیل بجمع است ، یعنی سالک چون بعالم کثرات و جهان ممکنات نظر کند در مریای وجود کل فقط یک تجلی و یک جمال و کمال مشاهده کند نه آنکه در هر مرآتیی عکسی مخصوص بیند فی المثل برکه ای چند پیر از آب را در نظر بگیرد که در هر یک عکس ماه نمایان است و عکس ماه نظر بتعدد برکه های آب متعدد است و سالک چون برکه ها مخصوصاً نظر کند در هر یک ماه را جداگانه بیند که مقام تفصیل بتفصیل بود ولی چون سالک از برکه ها چشم بیند و بماه آسمان که عکسش در

با باطا هر همدانی

فرموده :

بدریا بنگرم دریات بینم  
بصحرا بنگرم صحرات بینم

بهرجا بنگرم کوه در و دشت  
نشان از قامت رعنائ بینم

حضرت عبد البها میفرمایند  
” بعضی از عارفان این مقام را بعشق مجازی تعبیر نمود هاند لکن نه چنان است بلکه عشق مجازی شبح و صورت آن مقام است ، انتهى .

سرگردانی بر شاطی بحر بیکران  
 و قلزم بی پایان و فی انفسکم  
 افلاتبصرون . . . داخل شود  
 لمعات تجلیات جمال احدیت  
 را از فجر جمال خود طالع بینند  
 . . . . از فقدان صرف بسر  
 دولت بیزوال پی برد . . . .  
 جمال حق را در جمال خود باقی  
 یابد . . . . این مقام اعظم  
 اکبر در مرتبه اولیه مختص است  
 بشموس حقیقت که از فجر الهی  
 طلوع نمودند و طلوعشان را  
 غروب نه و در مغرب ربانسی  
 غروب نمودند و قلوبشان را  
 افولی و نزولی نه . . . تجلیات  
 این مقام از این شمس لاشعات  
 در مرایای حقایق سالکین و  
 طالبین تجلی فرموده چنانچه  
 اگر مرآت قلوب از کس و رات  
 عوالم کثرت و حدود ممتاز  
 گردد تجلیات این مقام  
 در امر منطبق آید . . . . .  
 انتهی . این مقام عظیم  
 در ابتدا مخصوص مظاهر  
 مقدسه است که از خود فانی  
 و بحسب منیع باقی هستند  
 گفتارشان گفتار حق و رفتارشان  
 رفتار حق و ما یینطق عن الهوی  
 ان هو الا وحی یوحی است و در  
 رتبه ثانیه مخصوص سالکین  
 طریق هدی است که از خود  
 فانی شده و بتجلیات ساطعه  
 از شمس حقیقت باقی و برقرار  
 هستند از خلید ک فسی  
 جیبی لا رفع راسی عن  
 حبیبک مشرقا مضمیثا که در  
 کلمات مکنونه است اشاره به

همین مقام اعزاعلی است  
 و سمعک سمعی فاسمع به رمزی  
 از این رتبه علیاست در این مقام  
 بندگان حق بیسن بکلی از خود  
 فانی شده و باراده حق باقی  
 هستند مانند قطعه حدید که  
 در بوته افتاده و همه سراپا -  
 آتش سوزان شده و از ششون  
 حدید بارد چیزی باقی نمانده  
 که فرمودند در قرآن صیفة  
 الله ومن احسن من الله  
 صیفة مولوی رومی در این  
 باره فرموده قوله :

صیفة الله چیست خم رنگ هو  
 پیسهای کنگ میگردد ز او

چون در آن خم افتد و گویش  
 قم  
 از طرب گوید منم خم لا تلم

ان منم خم خود انا الحق گفتن  
 است  
 رنگ آتش دارد اما آهن است

آتش چه آهن چه لب بپند  
 ریش تشبیه و مشبه را بخند

ای برون از وهم وقال وقیل من  
 خاک بر فرق من و تمثیل من

برای تفصیل احوال باصل  
 لوح مبارک کنز که خزانه ایست  
 مملو از زواهر جواهر و بوستانی زین  
 بگلهای معطر بدیع الالوان  
 مراجعه فرمائید .

# شجره انبیا

در خاتمه مطالب ذیل را  
 من باب تذکر بعرض احببا  
 میرساند که :

تولد حضرت عبدالبهاء  
 عباس در طهران لیله پنجم  
 جمادی الاولی سال ۱۲۶۰  
 ه. ق مطابق می ۱۸۴۴ م -  
 اتفاق افتاد . در جمادی  
 الاولی سال ۱۲۶۹ ه. ق همراه  
 جمال مبارک و عائله محترمه از  
 طهران بطرف بغداد عراق  
 توجه فرموده و در اواخر ماه  
 جمادی الثانی سال ۱۲۶۹  
 ه. ق مطابق مارچ - اپریل  
 سال ۱۸۵۳ م وارد بغداد  
 شدند .

توقف هیکل مبارک حضرت  
 عبدالبهاء در بغداد قریب  
 دوازده سال بود تا آنکه  
 باموکب مبارک جمال قدم از  
 بغداد در ماه ذی القعدة  
 سال ۱۲۷۹ ه. ق مطابق  
 اپریل ۱۸۶۳ م بطرف باغ  
 رضوان عزیزت فرمودند و از باغ  
 رضوان در سوم ماه می ۱۸۶۳

چونکہ بتخت عهد عبد بہا  
نشست  
ہرکہ رخس بدید گشت بہا  
پرست  
من چہ سراہم از وصف شہی کہ  
ہست  
برہمہ ممکنات تا ابد از است  
بفعل مایشاہ و بحکم ماہرید.

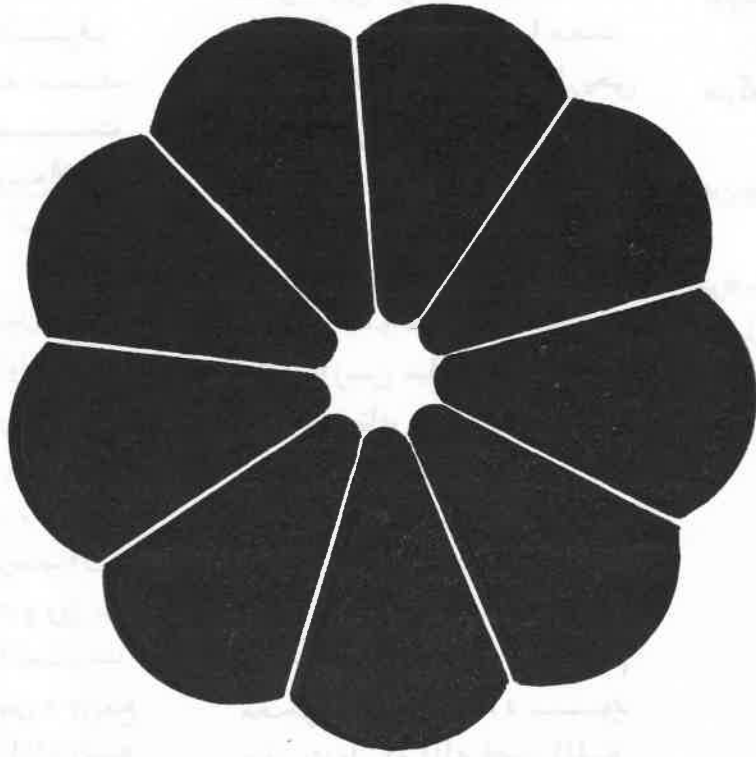
حضرت ولی امر اللہ جل سلطانہ  
مسطور گردیدہ است. مراجعت  
ہیکل مبارک از این اسفار تاریخی  
بحیفا درینجم دسامبر  
۱۹۱۳ م بوقوع پیوست و  
بالاخرہ در سال ۱۹۲۱ م -  
مطابق ۱۳۴۰ ه. ق حضرتش  
در حیفا بعوالم آخری صعود  
فرمود و از سن مبارکش بحساب  
قمری ہشتاد سال و بحساب  
شمسی ۷۸ سال گذشتہ بود  
منتسبین آن حضرت نامشان  
در تواریخ امر ثبت است و پس  
از صعود حضرتش بر حسب  
الواح مبارکہ وصایا کہ از قلم  
معجز شہمش نازل شدہ بود  
حضرت ولی امر اللہ غصن اللہ  
الامتاز مبین آیات الہیہ  
و حجة اللہ علی الخلائق  
اجمعین زمام دار امور

شریعت اللہ شدند و مرجع  
اہل بہا گشتند و نام حضرتش  
بصراحت تمام در الواح مبارکہ  
وصایا ذکر شدہ است باصعود  
حضرت عبد البہا بنصر  
حضرت ولی امر اللہ عهد سوم  
عصر رسولی خاتمہ یافت و  
دورہ زمامداری حضرتش  
بعد از صعود جمال قدم واسم  
اعظم در عالم ادنی ۲۹ سال  
بود.

این بود آنچه در این  
گفتار ذکر شد و گفتار را  
بشعری از لقائی کاشانی  
علیہ الرحمہ خاتمہ میدہد کہ  
در حقیقت زبان حال نامہ نگار  
است :-

مطابق ۱۴ ذی القعدہ  
سال ۱۲۷۹ ه. ق بطرف  
اسلامبول رہسپار شدند.  
ظہر یکشنبہ ۱۶ اگست  
۱۸۶۳ مطابق اول ربیع الاول  
۱۲۸۰ ه. ق وارد اسلامبول  
شدند.

مسافرت از اسلامبول تا  
ادرنہ دوازده روز طول کشید  
و ۱۲ ماہ دسامبر ۱۸۶۳  
مطابق اول رجب ۱۲۸۰ ه. ق  
وارد ادرنہ شدند. مدت  
توقف در ادرنہ چہار سال و  
ہشت ماہ و بیست و دو روز بود  
وروز چہارشنبہ ۱۲ اگست  
سال ۱۸۶۸ م مطابق ۲۲ ربیع  
الثانی ۱۲۸۵ ه. ق از ادرنہ  
خارج شدند. روزد و شنبہ  
۳۱ اگست ۱۸۶۸ م مطابق  
۱۲ جمادی الاولی سال ۱۲۸۵  
ه. ق بعکا رسیدند و تا سال  
۱۹۱۰ م در زندان عکا  
بسر بردند، ہیکل مبارک  
بفرمودہ خودشان جوان وارد  
زندان عکا شدند و پیروز  
زندان خارج شدند و پس از  
آزادی قصد مالک غرب  
فرمودند و سفرهای تاریخی  
خود را برای تبلیغ امر اللہ  
در اروپا و آمریکا و مصر و غیرہا  
آغاز فرمودند. شرح مسافرتہا  
در بدایع الآثار مرحوم زرقانی  
مہرزا محمود بتفصیل در کتاب  
بدایع الآثار مسطور است و شرح  
حیات پرافتخار آن حضرت  
در کتاب قرن احبای امریکا  
گاد پاسزیای بقلم مبارک



# لہریا عید حضرت

نوشتہ  
محمد علی فیضی







الهی انتقال یافته بود عباس نامید نند و آنحضرت سومین فردی از این عاقله مبارکه بود که باین اسم نامید شدند و همیشه دیدار آن طفل عزیز و سیله‌ای بود که خاطر جد بزرگوار را در رقب و روان افراد آن خاندان اصیل و شریف مخصوصاً "والد مبارکش" حضرت به‌الله تاز و زنده می‌داشت تا آنجائیکه در همان سنین صباوت روزی - حضرت به‌الله مهرهای جناب وزیر را هم بآنحضرت عنایت فرمودند که در بعضی از تحریرات بکار برند .

در لوح مبارک خطاب بجناب ابوالفضائل از آن روز و ساعت مبارک چنین یاد می‌فرمایند : "در یوم ولادت اول اسمی که عنایت فرمودند عباس است و بعد از چندی در ایام طفولیت این عبد را احضار و بعد از اظهار عنایت کبری و موهبت عظمی مهر جد بزرگوار روحی له الفدا را التفات فرمودند و آن مهر منور است که سجع یکی از آن مهر حساس (عبد عباس) است .  
 ظهور حضرت اعلی در همان بد و طلوع مانند شهاب ثاقب با سرعت بی نظیری بر اهریمنان فرود آمده آفاق مظلمه را روشن و افکار عموم خلق را متوجه خود نموده آنانکه در حال انتظار مشتاقانه بسر میبردند پروانه وار گرد آن سراج منیر الهی اجتماع نمود و وبال ویر خود را بآتش مصائب و بلا یا سوختند و در ره معشوق جان باختند .  
 حضرت به‌الله نیز در همان اوان ظهور با وجود حشمت و جاه و ثروت موروثی چنان بنصرت و حمایت از امر اعلی قیام فرمودند که جمیع مقامات ظاهری و ثروت پداری خود را فدای ره جانان نمودند و در آن هنگامه و نهضت عظیم یگانه ملجاء و پناه مومنین و مظلومین شناخته شده و بیت مبارک در طهران

ولادت مبارک حضرت عبدالبهاء در طلوع فجر همان لیله تاریخی واقع گردید که حضرت اعلی در بالا خانه بیت مبارک شیراز در رحینی که در ساعت و یازده دقیقه از شب میگذشت رسالت عظیم خود را بجناب ملاحسین بشرویه ابلاغ فرمودند . محل تولد مبارک مدینه منوره طهران در خانه‌ای واقع در محله دروازه شمیران که فعلاً بنام پانزار مشهور است میباشد . همانطور که اراده و مشیت الهی در آن لحظات حساس که ظلمت و تاریکی غلیظی قلوب اینا بشیر را احاطه نمود بود بر این تعلق گرفت که آفتاب حقیقت از افق قلب مبارک حضرت اعلی بد رخشد مقدربود که در پایان آن شب هنگامی که طلوع صبح پد ظلمت را بیک سو زده و جهانیان را بتابش آفتاب جهانتاب بشارت میداد نوزادی در خانه‌دان اصالت و نجابت ایران قدم بمرصه وجود گذارد که در این عصر پد هشت و انقلاب ثقل عظیم عهد و میثاق الهی را بجهت حفظ وحدت جامعه اهل بها و را کبین سفینه حمرا و نجات عالم بشریت از قیود و سلاسل تعصبات و اختلافات مد هسه برد و ش خود حمل نماید . پد بزرگوارش حضرت به‌الله آن طفل نازنین را بنام پد ر خود جناب میرزا بزرگ وزیر نوری که چند سالی بود بجهان

محل ایاب و ذهاب اصحاب قرار گرفت و در همین ایام است که حضرت عبدالبهاء در سن خرد سالی بسیاری از کبار اصحاب و مومنین را در بیت مبارک پدر بزرگوار خود ملاقات نمود و مخاطرات و نشیمنی از آن ایام در قلب مبارکش مرتسم گردید بعد ها در بیانات مبارکشان از آن روزگار بخوبی و خوشی یاد فرمودند. زمانی در بیرونی بیت مبارک خود را در امان حضرت طاهره که در ورای حجاب نشسته و برای حاضرین صحبت مینمودند دیده خطاب مهیمن آن قبه نار محبت الله را به جناب آقاسید یحیی وحید اکبر شنیدند که فرمود "تایحیی فات بعمل ان کننت ذاعلم رشید"

و روزی در کنار جناب آقاسید یحیی نشسته و مشاهده نمودند که شخص در رویشی باعصا و تاج در رویشی ویای برهنه وارد بیرونی بیت مبارک شد و چون دانستند که او تازه از ماکو کوی دوست و زیارت حضرت اعلی آمد و نامش میرزا علی سیاح است جناب آقاسید یحیی با آنکه کوه سکنینه و وقار بود خود را بی اختیار بر روی پاهای آلوده بگل او انداخته محاسن خود را به گلگهای پای او میالائید و متبرک مینمود که از کوی محبوب آمده است. و روزگاری لانه و آشیانه عائله مبارکه را مشاهده نمودند که مورد هجوم اعدا واقع و سنگباران شده بطوریکه سکونت در آن بیت دیگر مقصد و نبوده و ناگزیر در پناه والده ماجده خود بخانه محقری در محله دیگر پناه برده و چنان امور معشیت بر آن خانواده که دارای همه چیز بودند صعب و سخت گردید که ناگزیر والده آن طفل عزیز را بخانه یکی از بستگان فرستادند که چند قرانی برای

امرار معاش آنها فراهم نماید. و وقتی هم در حادثه کشتار مهیب مظلومین اصحاب در طهران که حضرت بهاء الله نیز در سیاه چال طهران گرفتار شدند از مفارقت پدر بزرگوار بیقرار شدند تا ناگزیر آن طفل را با یک نفر مستخدم سیاه چال برده و در بیرون از محبس که دسته مسجونین را از دهمه تاریک بیرون آوردند چشم مبارکش بر آنحضرت افتاد که در زیر زنجیر سنگین قره کهر خم گشته و چنان حالتی دست داد که هرگز آن خاطره در دناک را فراموش نفرمودند.

باری آنحضرت از همان سنین طفولیت در جمیع مصائب و بلاهای وارده شریک و سهیم پدر بزرگوار خود بودند و در موقع عزیمت حضرت بهاء الله بیفداد در سن نه سالگی همراه بودند و در مدت ده سال توقف مبارک در آنصفحات همواره مراقب و مواظب خدمت بوده و در ایام غیوبت حضرت بهاء الله بسلیمانیه که مدت دو سال طول کشید سبب حفظ و حمایت عائله مبارکه و همراهان و تسلی خاطر آنان بودند و سپس از مراجعت مبارک که بیت آنحضرت بر روی عامه ناس از وضع و شریف مفتوح گردید پذیرائی از واردین و دلجوئی و محبت با صاحب ستم دیده ایران که از هرسو رو بیفداد و بیت مبارک آورد میبودند کلا "بر عهد آنحضرت واگذار گردید و هر کس بملاقات حضرت عبدالبهاء ناقل میگشت مجذوب اخلاق و صفات عالیها آنحضرت میگردد و هر قدر بر سنین عمر مبارکش افزود همگشت آثار نبوغ ذاتی و خصائص وجودی آنحضرت بیشتر آشکار میگردد. علاوه بر اخلاق و صفات حضرتش که جاذب قلوب بود وسعت اطلاعات و

همراهان در سجن عکاد رهمه جا وهمه حال مراقبت دائمی و دلجوئی و رسیدگی باحوال آنها و حل و عقد امور و ارتباط بانفوس مهمه استمرار داشت وغالبا "تحریر بسیاری از آیات نازله که در جواب عرایض احببنا از لسان مبارک نازل میشد واستنساخ السواح مهمه بعهد ه آنحضرت واگذار میگردد که باخط خوش مرقوم وارسال میداشتند وحتی جواب بعضی ازسئوالات وپرسشها را که از حضور مبارک در کشف و حل رموز آیات و کتب مقدسه وغیره مینمودند بانحضرت محمول میفرمودند .

تشریف زائرین در ایام سجن با مشکلاتی مواجه بود وسوء تفاهماتی که از ناحیه دشمنان داخل وخارج در ذهن عامه ناسر ایجاد شد ه بود بر مشکلات ومصائب وارد ه میافزود وجمع آنها بتدریج در اثر حسن تدبیر وکیاست وفراست آنحضرت که باخلق و خوی رحمانی وصفات ممتاز ه و ملکوتی با جمع طبقات مواجه میگردد ید ه و آنها را مورد لطف ومحبت خود قرار میدادند مرتفع گردیده و بسیاری از آن سؤ و تفاهمات و اتفاقات سوء که خاطر عامه را متنفر ومضطرب نمود ه بود بحسن تفاهم و آرامش وسکون قلبی واطمینان تبدییل یافت تا آنکه قصر مزرعه وپس از چندی قصر بهجی به همت وجدیت آنحضرت محل سکونت دائمی حضرت بهالله گردید . تنها فردی از اغصان که به لقب مطلق (آقا) از لسان مبارک حضرت بهالله ملقب گشت آنحضرت بودند که در بین احببنا بعنوان (سرکار آقا) شهرت یافتند و در بسیاری از امور بالنیابه از طرف حضرت بهالله بملاقات نفوس مهمه ویا انجام مهم امور توفیق می یافتند ویا بین ترتیب بود که وجود مبارکش مراتب ثقه واعتماد خود را

معلومات که با وجود حدیث سنن از آن حضرت دید ه میشد توجه خواص را نیز بخود جلب میفرمود وهمه بانظرا عجاب واحترام بایشان ناظر بودند .

چنانکه در آن ایام یکی از بزرگان عثمانی از حضور مبارک حضرت بهالله استدعای تفسیری بر حدیث قدسی معروف کنت کنترا مخفیا" نمود و آنحضرت صد ورجواب را بقلم حضرت عبدالبهاء محول فرمودند . صد ورجنین تفسیری با آن فصاحت و بلاغت کلاموتشریح معانی وحقائق مودعه در آن از جوانی نورس که در رهپج مکتب ومدرسی علوم رائج زمان را فرانگرفته اند در عالم معارف امری بدیع ومورد توجه اهل علم ودانش گردید . جناب ابوالفضائل در یکی از رسائل خویش چنین مینویسند :

(نخست اثری که از آن وجود مبارک در دارالسلام در عالم معارف ظهور یافت رساله شرح حدیث قدسی کنت کنترا" مخفیا" فاحیبت ان اعرف بود که بر حسب مسئلت یکی از ذوات مرقوم ونگارنده در اوایل تصدیق در مجلسی حاضر بود که یکی از جالسین از حالات وجود اقدس جمال ابهی از مرحوم حاجی سید جواد طباطبائی کربلائی سؤال مینمود وی فرمود بگوئید که آن وجود اقدس نورساطعی است که نجل اعظمش در سن صفر ومراهقت این چنین کتابی از قلم مبارکش صادر شده است .\*

در همین مراحل از عمر مبارک بود که در مدینه بغداد به عظمت مقام پدر بزرگوار خود پی برده وچنان مفتون آنجمال الهی گردید که خود را بر اقدام مبارکش انداخته ورجای شهادت وآرزوی مقام فدادرسبیل امرش نمود ودر ایام توقف مبارک در اسلامبول و در نه و سپس استقرار حضرت بهالله و

نسبت بان فرع منشعب از اصل قدیم  
 بمروور زمان ابراز میفرمودند . حضرت  
 عبد البهاء نهنها در بین احبا و یاران الهی  
 مورد احترام قرار گرفته بود بلکه هر  
 شخصی که بدید ارا آنحضرت نائل میگردد  
 چنان تحت تاثیر صفات و کمالات آنحضرت  
 قرار میگرفت که زبان بمدح و ثنا میگشود  
 چنانکه مستر بیرون مستشرق مشهور  
 انگلیسی که بشرف لقای حضرت بهاء الله  
 در تاریخ اپریل ۱۸۹۰ در قصر بهجی  
 نائل گشت شرح ملاقات خود را با حضرت  
 عبد البهاء در مقدمه ترجمه کتاب مقاله  
 سیاح صفحه ۳۶۳ و ۳۶۴ چنین مینویسد :

" در تاریخ شخصی را دیدم که زیارتش  
 باین اندازه در من تاثیر نماید . رجلی بلند  
 قامت و خوش بنیه دارای اندامی موزون و  
 محکم قامتی چون سرو روان کشید ه و خرامان  
 مولوی سفید رنگی بر سر دارد و لبها سفیدی  
 در بر . گیسوان مشگنی بر دوش افشاند ه  
 از پیشانی بلند و نیرومندش آثار کمال عقل  
 و ذکا و اراده محکم خلل ناپذیر پیدا ر  
 دارای چشمانی حاد و جازب و در عین حال  
 فتان و دلریا . این است اولین اثری که در  
 ذهن نگارنده از ملاقات حضرت عباس  
 افندی یا ( سرکار آقا ) بلقی که با بیان  
 حضرتش را مینامند باقی مانده . جلسات  
 متوالی در حضور حضرت عباس افندی  
 و مکالمه در حضور مبارکش بر اثرات دیدار  
 که از روز اول نگارنده را مجذوب و بیقرار  
 ساخته بود افزود . هر جلسهای از نطق  
 فنی فصیح نمودن و بلا تامل بیانی جدید  
 و پرهانی بلیغ ادراک و با کمال قدرت  
 و مهارت هر موضوع را وصف و تمثیل نمودن  
 و تا این اندازه در کتب مقدسه عبرانیان ،  
 مسیحیان و مسلمین احاطه و علم داشتن

بنظر من از نواد و غرائب امور است که  
 حتی در بین خود ایرانیان هم که هم نژاد  
 آنحضرت هستند و بر لطائف و دقائق امور  
 واقف و آگاهند یافت نشود .

این اوصاف که با مشی و وقار و عظمت  
 و لطف و مهربانی حضرت عباس افندی  
 آمیخته بود مراد چار شگفتی و تعجب  
 نمود . مبهوت و متحیر ماندم که تا چه اندازه  
 آنحضرت نهنها در اثره پیروان پسر  
 بزرگوارش بلکه در خارج آن محیط و جمیع  
 نفوس نفوذ و احترام دارد . هر کس که  
 حضرت عباس افندی را زیارت نمود ممکن  
 نیست بتواند نسبت به عظمت و اقتدار آن  
 حضرت شك و ریبی نماید ."

وقبل از آنکه قدر محتوم فرا رسد و شمس  
 جمال ابهی از افق عالم ناسوت افول نماید  
 در الواح مهمه مانند کتاب اقدس و لوح  
 مبارک غصن و کتاب عهدی مقام وصایت و  
 جانشینی و مرکز عهد میثاق الهی را در باره  
 غصن برومند خود حضرت عبد البهاء  
 بصراحت بیان مرقوم و بنصورت لا تحصی  
 آنحضرت را با اهل بهاء معرفی فرمودند . و  
 پسر از صعود مبارک حضرت بهاء الله آنکه  
 القاب و عناوین شامخه ای مانند ( غصن الله  
 الاعظم العظیم ) و ( سر الله الا قوم القوم )  
 و ( من اراد ه الله ) و ( من طاف حوله  
 الاسماء ) از قلم اعلی در باره آنحضرت  
 نازل گشته بود معذک همرا بصرف  
 فضل و عنایت مبارک دانسته و جز کلمه  
 ( عبد البهاء ) که حاکی از عبودیت و محویت  
 صرفه در پیشگاه جمال مبارک است برای  
 خود اختیار نفرموده و در مقام خدمت  
 احبا و عبودیت و بندگی استان مبارک خود  
 را غلام حلقه بگوش و بند ه غاشیه بر دوش  
 تراب آن استان نامیدند .



حیات مبارک حضرت عبد البها سراسر مملو از شرافت ذاتی و خیرخواهی عالم است و خدایت واقعی با بنای بشر بوده است و خود آنحضرت در طریق کردار و عمل سر مشق دیگران بوده و تمام نوایا و آرزوهای خیرخواهان را قبل از هر کس از حینز قول بمیدان عمل ظاهر میساختند و در حقیقت خود وجود مبارکش اول مجری تعلیمات حیات بخش حضرت بها الله در حیات روزانه خود بودند و بعد دیگران را بآن سرچشمه حیات دعوت میفرمودند تا اعمال و رفتار خود را با پاکی و طهارت و خلوص انجام دهند و مکرر ربیانات شفا هسی و مکاتیبی که از قلم معجز شیم آنحضرت صادر میگشت جمیع را باین حقیقت عالیه متذکر میشدند گفتا انسان خود کامل نباشد نمیتواند بدیگران راه کمال را بیا موزد و تا خود حیات جدیدی نیابد نمیتواند دیگران را زنده نماید و تا خود نورانی نشود نمیتواند دیگران را بمبداء نوره دایت کند

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش جناب هوار کلبی آیوزد ر کتاب خاطرات خود از ایام تشرف بحضور حضرت عبد البها چنین مینویسد :

(نقل از کتاب در گد وست)  
 " در این موقع حکایتی را که یکی از دوستان عضو محفل روحانی نیویورک برایم گفت بخاطر آوردم وقتی از حضرت عبد البها تقاضا کردند محفل روحانی را بقدم مبارک خود مزین فرمایند تشریف آوردند و جالس شدند و بعد اکر از اعضا گوش میدادند مدتی گفتگو طول کشید هیکل مبارک با هستگی و آرامی دم در ایستاده بچهره اعضا نگریسته فرمودند شنیدم اینجا محل اجرای اوامر است رئیس عرض کرد بلی چنین است فرمودند پس چرا اجرا نمیکنید "

حضرت عبد البها از سنین طفولیت با روح فداکاری و شجاعت و پرورش یافتند و باینجهت از مصائب و بلا یاکه در تمام مدت عمر آنحضرت و عائله مبارکه را از جمیع جهات احاطه کرد نبود نهراسیدند و تمام حوادث را بارانده و مشیت الهی میدانستند و غالباً جمله ( قل کل من عند الله ) بر لسان مبارک جاری میگشت و در بعضی از الواح مبارکه این جمله ( وکل الامور فی قبضه قدرتك اسیر و ان ذلک علیک سهل یسیر ) را برای مزید اطمینان مخاطب لوح مرقوم میفرمودند و حالت توکل و رضا و تسلیم و امید

و اطمینان از همت و عباراتی که از قلب  
آنحضرت صادر میگشت مانند اشعه نورانی  
قلوب را تسلی می بخشید و با همین روح  
اعتماد و توکل به تائیدات غیبیه الهیه  
بود که در برابر جمیع حوادث ناگوار که  
بدست اهریمنان سست عنصر و دشمنان  
و مخالفین امرالله بوجود میامد مانند  
کوه پرشکوه پایداری نمود و واستقامتی که  
فقط در خور حیات انبیا و اولیای الهی  
است از آنحضرت ظاهر و نمودار میگردد  
بالتجربه بر همه مشکلات و موانع غالب و فائق  
میآمدند. و این حالت و کیفیت رضا و تسلیم  
نه از جهت اعتقاد به جبر و عدم اختیار  
بود بلکه از آنجهت که با داشتن اراده و  
اختیار در مقابل اراده و فرمان الهی تسلیم  
شدن شایسته انسان قوی الاراده است نه  
انسان ضعیف و مجبور و در مقابل این بیت  
که

رشته‌ای برگردنم افکنده دوست  
میکشد هر جا که خاطر خواها دوست  
میفرمودند :

رشته برگردن زنا فرمانی است  
این کشتن گریب رسن باشد نکوست

هیچوقت کلمه (من) بر لسان مبارکش  
نگذشت و همواره از ای کلمه‌ای که دال بر  
خود خواهی و خود پسندی باشد بر حذر  
میداشتند در یکی از بیانات مبارک که در  
حیفا جهت احباصحبت میفرمودند چنین  
فرمودند :

... این را بدانید در قلبی که  
ذره‌ای نورانیت جمال مبارک هست کلمه  
من از لسانش جاری نمیشود یعنی کلمه من  
که دلالت بر خود پسندی کند که من چنین و  
چنان کردم من خوب کردم فلانی بد کرد  
مرا تب عیوب یک محضه و فنای آنحضرت  
در استان الهی خود نمونه پگری از عشق  
وافر آنحضرت بخدمت عالم بشریت است

در لوحی چنین میفرمایند : " جمیع یساران  
الهی باید ذبیح الهی باشند یعنی جمیع  
شئون خویش را فدای او قربان جمال یزدان  
نمایند تا بمقام فنا فی الله که قربانی کلی  
ربانی است فائز گردند و آن ترک اراده و رضا  
و خواهش خود و عبودیت بندگان جمال  
الهی روحی لاحبائه الفداست "

و در لوح دیگر میفرمایند : " در عالم  
امکان چندگی احبای الهی آزادگی و دو  
جهانست و آسودگی دل و جان سلطنت  
معنویه است و موهبت ربانیه این تاج اکلیل  
جلیل اینعبداست که بر سر نهادی و این  
خدمت موهبت رب است که بآن فائز شدی .  
در لوح دیگر میفرمایند " اول خادم شما  
منم و اول غلام شما من "

و در لوح دیگر میفرمایند : " ای احبای  
الهی تقید با سماء و تشبیه با اوصاف  
سز گردان نیست و چون باد بادیه پیمائی  
که خدمت برینندید و در نشر نجات الله  
بکوشید و در اعلائی کلمه الله جانفشانی  
نمائید "

بطوریکه مذکور شد آنحضرت تنها لقبی  
را که برای خود انتخاب فرمودند (عبد البها)  
بود و آن را تاج و هاج و اکلیل جلیل خود  
شمرد و باین سمت افتخار میفرمودند و  
آرزوی مبارک آن بود که جمیع بشر از حرارت  
انوار آفتاب حقیقت که از افق عالم انسانی  
در سطوع و بروز است استفاده نموده و  
استعدادهای فطری از حسیف زلفت  
باوج سعادت واقعی برسد و انسان حقیقی  
گردد و برای وصول باین مقام اعلام فرمودند  
که طریق عبودیت و خدمت بخلق تنها  
راهی است که ممکن است ما را با عظم مقامات  
انسانی برساند و لذت و کیفیت خادم بودن  
را بالاتر از مخدوم بودن شمرده و همواره  
آنوجود مبارک سعی و کوشش مداوم و  
بلا انقطاع خود را در سبیل تخفیف آلام و -



رنجها و مصائب عالم بشریت بکار برده و هیچ امری حتی حوادث و وقایع ناگواری که همواره از ناحیه دشمنان امرالله و ناقضین پرکین خاطر نورانی آنحضرت را ملول و افسرده مینمود نتوانست افکار عالییه آنحضرت را از این امر مهم منصرف سازد .

استقرار شریعت مبارک حضرت بهاءالله در خطه امریکه مقارن با ایامی بود که تازه حضرت عبدالبهاء زمام امور را بید قدرت خود گرفته و چندی نگذشت که دستجات زائرین که مومنینی جدید الوله بوده بودند بارض اقدس توجه نموده و با وجود مشکلات و تضییقات زیاد بزیارت آن هیکل نورانی نائل گشته و با روحی جدید و انجذاب سی خارق العاده بکشور اروپا و امریکه بازگشته قیامی عظیم برای بسط و توسعه امرالله نمودند . تا آنکه در سال ۱۹۱۰ - نسیم آزادی وزید و اوضاع کشور عثمانی منقلب گشته و دره سجن و قلعه بندی آنحضرت در عکا خاتمه یافت و توجه مبارک بعزیمت اروپا و سپس بآمریکا جهت اعلائی امرالله معطوف گردید و در طی مسافرت مبارک بصفحات اروپا و امریکه که مدت سه سال بطول انجامید با القای خطابات و نظرها و بیانات حضوری جمیع را با سبب محبت عمومی و وحدت عالم انسانی و تشرک جنگ وجدال متذکر و متنبه فرمودند و مخصوصاً بزرگان و زعمای قوم رایه مضرات جنگ و منافع و فواید صلح عمومی آگاه و پیر انتباه فرمودند معذالک تعصبات شدید ملی و نژادی که منبعث از حمیه جاهلیه بود چنان بر افکار و عقول مستولی شد بود که آنهمه نصایح و مواعظ الهیه مانع از وقوع جنگ مهیب جهانی نگردید ولی از جهت نفوذ امرالله در غرب و امید ی که در آتیه از این حرکت و نهضت جدید در خاطر مبارک

نقش بسته بود چنین فرمودند :

" ثم اعلم بان الشرق استضاءت آفاقها بانوار الملکوت و عنقریب تتلأأ هذه الانوار فی مطالع الغرب اعظم من الشرق و تحى القلوب فی تلک الاقالیم بتعالیم الله و تاخذ محبت الله الا فئده الصافیة "

و همچنین فرمودند :

" امید از فضل و موهبت رب جلیل در این عصر جدید چنانست که اقلیم غرب مشرق شمس حقیقت گردد و احبای الهی مطالع انوار و مظاهرا آثار شوند "

در اواخر ایام حیات ناسوتی آنحضرت در این عالم فانی شدت متاعب و مصائب و اوضاع آشفته جهان و وقایع هولناک جنگ وجدال و کشتار بیرحمانه ای که در میادین جنگ وجدال بر نوع بشر وارد میشد و از طرف دیگر اخبار جانگدازی که از قتل و غارت و شهادت مظلومانه عدوهای از احبای شرق میرسید نوعی قوای جسمانی آنحضرت را به تحلیل برد بود که دیگر زمام طاقت و تحمل از دست رفته بود و قبل از آنکه واقعه هائله صعود مبارک رخ دهد غالباً در الواح و آثار مبارکه و بیانات شفاهی با اشاراتی بس لطیف جمالات و عباراتی دیده و شنیده میشد که حاکی از قرب صعود آنحضرت بملکوت ابهی بود . تا آنکه در شب دوشنبه ۲۸ نوامبر سال ۱۹۲۱ مقارن با یکساعت و نیم بعد از نیمه شب روح مقدس پر جلال آنحضرت بمعالم ملکوت ابهی پرواز نمود و از ظلم و جور دشمنان حقیقت و زحمات متوالی که قریب هشتاد سال برای خیر عامه ناس تحمل فرموده بود رهائی یافت .

اینک مدت پنجاه سال از آن یوم رهیب میگذرد که آن هیکل مکرم در آرامگاه ابدی



خود در جوار مقام حضرت اعلیٰ استقرار یافته است و در این مدت همه ساله در سراسر عالم عاشقان و والهان روی آن مه تابان در ليله صعود حضرتش که آن روح عظیم بعوالم الهی پرواز نمود در قایق و لحظاتی چند گرد یکدیگر جمع شده و بذکر اوصاف و خصائل حمیده آن حضرت ما ءنوس وبتلاوت الواح و آثار مبارککاهش ما ءلوف و باسوز و گداز قلبا " ولسانا " بیباد جمال و کمالش در مسازیم و از ساحت اقدس سر طلب تا عیبید و توفیق مینمائیم و در این مدت با چشم سر و سرتاییدات و امداد از غیبیه و لاریبیه آن مولای حنون را از عالم بالا مشاهده نمود هایم که چگونه شامل حال اهل بهابوده و لحظات الطاف و عنایاتش از این مشت ضعفا قطع نگردیده و در ایام سی و شش سال در و ره ولایت عظمی جمیع بندگان خود را موفق و موید با طاعت و پیروی از وصایای مبارکه فرمود که جامعه بهائیان عالم توانست در تحت هدایت و قیادت آن مولای رؤف و مهربان بفتح مدائن قلوب و تاسیس مراکز جدید نائل گردیده و عالمی را از پیشرفت و تقدم

امرالله در چار حیرت و شگفتی نماید .  
واکنون نیز که بیت العدل اعظم الهی مرکز منصوص و مصون از خطا طبق نصوص الهی زمام امور را در ید قدرت خود گرفته و جامعه بهائیان جهان را بطرف تعالی و ترقی هدایت و رهبری میفرماید روح حیات در جامعه اهل بها دمیده شده و بهمان وفاداری و فداکاری چنان قیام با امر هجرت و تبلیغ و سایر خدمات امریه از خود نشان داده اند که در اثر اجرائی نقشه های تبلیغ دسته جمعی تعداد مومنین در اطراف و اکناف جهان روز افزون است و تاسیسات و مشروعات جدید مانند ساختمان مشارق از کار در آفریقا استرالیا، آلمان و اخیرا در یاناما نویسد فتح و ظفر امر الهی را بیش از پیش میدهد و جای شکر گذاری است که امر مبارک در همه جا رو بتقدم و پیشرفت است .

باش تا صبح در ولتش بد مد  
کاین هنوز از نتایج سحر است





# از کتاب :

## شهادت مستشرقین

از دیوید استار جوردن رئیس سابق دارالفنون استانفورد

“حضرت عبدالبهاء یقیناً شرق و غرب را متحد خواهد نمود.”



قسمتی از نوشته لرد ساموئل کرمل

..... این بنده همانطور که هر زائری از عظمت و وقار حضرت عبدالبهاء مجذوب  
میشد مفتون آنحضرت گشتم . قامت معتدل ، سیمای جذاب و نیرومند و قیافه محبوب و متین  
حضرت عبدالبهاء را شخصیتی بی نظیر و عظمت و جلالی مخصوص به آنحضرت بخشیده بود .  
در طی مذاکرات بصرافت طبع در باره اصول عقاید بهائی صحبت میفرمودند و جواب  
سئوالات را بیان و بعرض تقریظ و تحسین من گوش میدادند . اکنون من بطور وضوح آن  
ملاقات دوستانه را که در شانزده سال قبل در اطاق ساده در ویلای محاط به باغچه ها  
رخ داده و آن محل در دامنه و سرایشی جبل کرمل واقع بود بخاطر دارم .  
بسیار مشغوفم که این ملاقات زود انجام یافت و تاخیری در وقوع آن حاصل نشد زیرا  
حضرت عبدالبهاء در سنه ۱۹۲۱ صعود فرمودند و در آنوقت فقط من توانستم بوسیله  
حرکت از عاصمه فلسطین برای حضور در تشییع جنازه حضرت عبدالبهاء مراسم احترام  
خویش را بآئین بهائی و خود آنحضرت تقدیم دارم . جم غفیری نیز در آن سوگواری حضور  
داشتند و بهمان درجه که در حیات حضرت عبدالبهاء از نعمت وجودشان مسرور و مبتهج  
بودند از صعود مبارکشانشان بینهایت محزون و قرین تاشر و تحسر بی پایان گشتند .”



# تذکرہ صحابہ کرام

نوشتہ دکن محمد رفیق خان

مقاله سیاح تاریخ تحلیلی امریهائی است که در حقیقت مسائل اساسی تاریخ در آن مورد توجه قرار گرفته و از مباحث فرعی بعهد فقط ذکر مختصری بمیان آمده و بالاخره نتایج و عواقب وقایع و امور بیان گردیده است. اگرچه این اثر جلیل بصورت ظاهر در کمال سادگی و سهولت و مختصر و موجز است اما در حقیقت از جهتی تاریخ بهائی است و از جهت دیگر معرفی امر به متحیران حقیقت.

مفاوضات مبارک که مجموعه‌ای از مباحث استدلال عقلی و استشهادات دینی است در حقیقت متضمن اصول و اساس استدلال و راهنمای روشی است که حقائق معقوله در لباس دلائل محسوسه بیان شود و خطابات مبارک در مجامع مختلفه روش صحیح معرفی امر بظالمان است که باید سرمشق ابلاغ کلمه قرار گیرد.

تذکره الوفا مجموعه‌ایست که مستقل از ترتیب تاریخ یعنی وقایع تدوین شده و در حقیقت متضمن قدرشناسی از وفای احباء است که بسیار مورد نظر هیکل اطهر بوده است و درس وفا و قدردانی است.

از قلم حضرت عبدالبها الواح فراوانی صادر شده که بنا بر بیان مبارک نظر بکمال عبودیت در آستان بها بطور کلی بنام مکتوب نامیده شده و مکاتیب مبارک مجموعه‌ای از آنست از این مجموعه تغییر که حاوی درر و جواهر معنوی است تقریباً "پانصد و چهل لوح جمعا" در مجلدات منتشره مکاتیب مبارک طبع شده است و شاید تقریباً "یک ثلث" دیگر نیز در مجموعه‌های متفرق جمع آوری شده باشد بعضی از این الواح مبارک فقط چند سطر و بعضی چندین جزو است که از آنها میتوان از تفسیر کنت کنت - تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم - تفسیر الم عنبت الروم - لوح هزاربیتی نام برد - با احتساب اینکه حضرت عبدالبها مدت ۲۹ سال ایام

لطف کلام و زیبایی تعبیر و حسن ترکیب سخن و بیان فصیح و رسا که در محسنات لفظ و رفتار از اصول و مبانی شمرده شده در آثار حضرت عبدالبها کیفیتی ثانوی است که به تناسب و تبعیت بلاغت و اعالت بیان حاصل شده است هیچیک از آثار حضرتش به نیت سخن پردازی و کلام آرائی صادر نشده است بلکه لطافت معانی که در حقیقت کلمات مستور بوده الفاظ را روح جدید بخشیده و طراوت بدیع ارزانی داشته است و بهمین سبب این آثار در نوع خود بی مثل و نظیر و فزاری و الهامی است خلق جدید است و روح بدیع معانی است که در قالب کلمات الفاظ را حیات تازه می‌دول داشته و مفاهیم حقائق را بلباس جدید آراسته و طرح نوی در قالب لغات پرداخته است. این مقدمه نه از آن مذکور آمد که تجلیل و تعظیم از آثار بدیعه آن مربی عظیم الشان باشد چه که از آن مستغنی است که نفوس ناقصه بستایش برخیزند بلکه بدان سبب است که اظهار ناتوانی و عجز از شناسائی مقام حضرتش شود چه که شناسائی وجود مقدسی که خالق روح جدید در اجساد کلمات و مودع حقائق و معانی در پیکر آثار و الفاظ است از شعون بشری برتر است. بنده کجا پی برد بذات پروردگار در همه حال عذر تقصیر و ناتوانی است و العذر عند کرام الناس مقبول

از قلم و لسان حضرت عبدالبها آثار و خطابات متعددی صادر شده است که هر یک حاوی مطالب بسیار مهمه‌ایست و بعقیده نگارنده نه تنها متضمن اصول مسائل و مبین حقائق امریهائی است بلکه نمونه‌های جامعی بعنوان راهنمای تحقیق و تجسس در حقائق و ترتیب و تنظیم مطالب است.

عهد میثاق مرتبا " بشرق و غرب عالم و جمهور احبا الواح خطاب فرموده و همچنین با توجه باینکه حتی قبل از مرکزیت میثاق نیز حضرتش باراده و اشاره جمالقدم خطابات والواحی صادر فرموده میتوان حدس زد که این الواح در آنها برابر است .

مکاتیب مبارک را میتوان بدو گروه کلی تقسیم کرد نخست مکاتیب عمومی که حسب الامر در همان ایام تکثیر و بین کلیه یاران توزیع میشد و عموماً حاوی تعالیم مبارک و اوامر کلی بود و دیگر الواح و خطابات خصوصی که گرچه متضمن مطالب کلی و عمومی نیز هست اما بتناسب قابلیت و احتیاج مخاطبین صادر شده است .

مکاتیب مبارک بطور کلی نظم و تناسب مخصوص دارد غالب این الواح نخست با خطبه یا مناجاتی شروع شده و معمولاً " با طلب تائبید و یا مناجاتی بآنها رسیده است گرچه نباید چنین پنداشت که کلیه الواح صادره از قلم مبارک بهمین سبب است با اینهمه اکثر " متضمن مناجاتی است - مناجاتهای صادره از قلم حضرتش بعضی خصوصی و عده ای عمومی است و برخی افراد و تعدادی نیز بلسان دسته جمعی و در حقیقت همه این مناجاتها جنبه آموزندگی دارد که چگونه باید مناجات کرد و بچه حالت و کیفیتی ذات الهی و مظاهر الاسما و صفات او را توحید و تقدیر کرد از آستان رحمتش چه طلبید و به چسان طلبید و نمونه زیر شواهد گویائی از مناجاتهای است که راه و رسم توجه و طلب را بما میآموزد :

ای یزدان مهربان غریق بحر عصیانم طریق غفران بنما سراسر قصورم از دام غرور رهائی بخش جسمانیم روحانی نما امکانیم رحمانی کن تشنه ماء معینم بعین تسنیم دلالت فرما مشقتاق دیدارم مشاهده انوار میسر فرما از خود بیزار گرفتار خویش کن و از عالمیان در کنارم نفعه زلف

مشگبار بمشامم آر سرگردانم سر و سامان بخش بیچاره ام آواره ام پناه ده مشتاقم بوثاق وصال در آر در احتراقم نور اشراق ببار ضعیفم توانا نما فقیرم کنز غنا عطا کن دردمندم درمان ده جریحم مرهم عطا کن گرفتارم رهائی بخش پرگناهم از ذلت عصیان برهان در ظل عنایت مسکن بخش و بصرف موهبت معامله فرما تایی بجهان دیگر برم و یکشورد یگر رهبر شوم از کاس طهور سرمست گردم و در میخانه محبت می پرست شوم تویی قادر و توانا و تویی کریم و رحیم و پر عطا ع

پاک یزدانا خداوند مهربانا آوارگان کسوی توئیم و مشتاقان روی تو و عاشقان خوی تو بیچاره ایم افتاده ایم ذلیلیم حقیریم ضعیفیم رحمتی فرما و موهبتی عنایت کن از قصور در گذر و خطایای بی پایان بپوش هر چه هستیم از توئیم و آنچه گوئیم و شنویم وصف تو گوئیم و روی توجوئیم و در راه تو پوئیم تو خداوند مهربانی و ما گنه کار بی سر و سامان پس ای ابر رحمت رشحاتی ای گلشن عنایت نجاتی ای بحر موهبت موجی وای آفتاب عنایت پرتوی رحم فرما عنایت کن قسم بجمالت که جز خطا متاعی نه و بغیر از اعمالی نه مگر پرده ستاریت بپوشاند و حفظ و حمایت شامل حال گردد والا این ضعفا را چه توانائی که بخد متت پردازند و این فقرا را چه غنائی که بساط عزت بکسترانند تویی مقتدر و توانا تائبید کن توفیق بخش این نفوس پژمرده را بر رشحات ابر موهبت طراوتی عنایت کن و این حقائق مبتدله را با شراقات شمس احدیت روشنائی بخش این ماهیان تشنه لب را بدریای رحمت افکن و این قافله گمگشته را به پناه احدیت دلالت کن گمگشتگانرا بعین هدایت دلالت کن و آوارگانرا در پناه عزت ماء و ی بخش تشنگانرا از سلسبیل موهبت بنوشان و مردگانرا بحیئات ابدیه زنده کن کوران را بینا فرما و کرانرا شنوا کن گنگانرا گویانما و افسردگانرا برافروز غافلانرا



هشیار کن و خفتگانرا بیدار نما و مغروران را متنبه  
در هر کار توئی مقتدر توئی بخشنده توئی  
مهربان انک انت الکریم المتعال .

اما در ضمن مناجاتهای حضرت عبدالبها  
معدودی مناجاتهای مخصوص از لسان مبارکش  
جاری شده که جز بنام حضرتش نتوان آنرا تلاوت  
کرد و در حقیقت مخصوص آن وجود انور بوده است  
از این دسته باید مناجات لقا و مناجاتهای  
طلب مغفرت که در حق بسیاری از افراد احبب  
صادر شده بحساب آورد نمونهها ————— از  
این مناجاتها را در صفحات ۱۸۳ و ۲۲۳ جلد  
اول مکاتیب میتوان زیارت کرد .

مطالعه کیفیت آثار مبارکه حضرت عبدالبها  
بدون توجه بمقام و وظیفه آنحضرت و سهم بزرگی  
که در استقرار امر بدیع و تمدن بهائیس بحضرتش  
تفویض شده ناتمام و غیرمیسراست چه که این آثار  
کلام در سبیل استقرار هدف مقدس و وظیفه  
مبارکی است که بمدلول آیه کریمه "توجهوا الی  
من اراد هاللہ" بحضرتش واگذار شده است .  
جامعه بهائی در ایام مرکز میثاق از ایمان بمظهر  
کلی الهی و نشئه دور جدید سرشار بود ولی  
هنوز اوامر و احکام کتاب مستطاب اقدس اصالت  
و استقلال خود را ظاهر نساخته و روابط اجتماعی  
و اداری جامعه که اساس نظم بدیع است استقرار  
نیافته بود بنابراین نقشه اساسی امرالله  
متضمن این نکتهها بود که از طرفی حضرت  
عبدالبها در ظل مرکزیت میثاق بعنوان معلم و  
مربی و مشوق و مثل اعلی نفوس خالصه ممتازهای  
را تربیت فرماید و جامعه را آماده آن سازد که  
اخلاق و آداب و صفات بهائی در اطوار عموم  
ظاهر شود و از طرف دیگر افراد را برای روش  
شور و مرکزیت انتخابی که مقدمه تاسیس بیت  
العدل اعظم منصوب در الواح بود پرورش  
فرماید و بالاخره امرالله را از تفرقه و تفرق حفظ  
نماید و برای سد طریق هرگونه اختلاف و انشاقی

و حل و توضیح هر مسئله و حقیقتی تبیین مطالب  
آیات فرماید و بطرق منطقی و صحیح مقدمات  
توسعه و استقرار امر الهی در جهان را فراهم  
سازد بنابراین اهداف که مذکور شد حضرتش  
مربی توانا و پدربهرانی بود که با محبت و رافت  
فطری خویش خلق جدید میفرمود و در دل دوستان  
شوق خدمت و آرزوی فداکاری و خلوص پدید  
میاورد و سراسر آثار مبارکش مشحون این لطائف  
است .

مکاتیب حضرت عبدالبها مبتکر و پیشرو سبک  
و روش ادبی جدیدی نیست در حقیقت همان  
سبب و اسلوب ادبیات روحانی امر بهائی است  
بدیع و لطیف و شیوا و نافذ قطعات ادبی  
نیست اما آهنگ بدیع بهائی نوای موسیقی  
روحانی و نغمه و آواز ملکوتی است .

۱- اسلوب بدیع ادبیات بهائی که مکاتیب حضرت  
عبدالبها را نیز شامل است از لحاظ سبک و سیاق  
انشاء کیفیت بدیع را حائز است بدینمعنی که  
لغات و اصطلاحات و تشبیهات و اشارات مختلفه  
که در طبیعت و زندگی و علوم و معارف ادبی و دینی  
متداول است برای بیان مطالب اساسی و  
حقائق روحانی بکار گرفته شده و اگرچه غالب  
مکاتیب مبارک بصورت اثری ادبی و سراسر مملو  
از تشبیهات و فنون هنراست اما در حقیقت متضمن  
هدف و مطلب اصلی و مقصود اساسی است و لفظی  
بدون ضرورت و معنی بکار نرفته است . این  
قسمت از بیان مبارک که ذکر اشارت بظهور امر بدیع  
است در عین اختصار دنیائی است از مطالب  
روحانی در استعارات دینی و ادبی .

قد فار نارالسینا فی فاران الشناء و تسعیر سعیر  
الحب فی ساعیر البقاء و تجلی الجبار فی لهیب  
من النار المضطرمه فی الشجرة المبارکة و نغاد  
الرحمن من غیب الاکوان اعلی ذروه الملکوت .  
یا اهل الناسوت ابشروا بفیوض مترادفه و غیوث  
هاطله و میاه منمهره من سحاب الرحمه و غمام

البراهه يا سماء امطرى ويا حباب انيبي ويا  
 غيوم ابرقى وارعدى ويا ثور الاناق تبسى ويا  
 نسمة الله هبى ويا روح الله تبهجى طوبى  
 للمستفيضين ويا سرورا للمقوسلين ويا فرحا  
 للشابطين ويا شوقا للمجنذبين (مكاتيب اول ۲۱۵)  
 اين بيان مبارك چه سان در عين  
 عنایت پراز مطلب است  
 هو الله

ای منجذب بنفحات حق صبح است وهر نفسی  
 در هوسى واین عبد بیاد روی وخلق و خوى تو  
 مشغول و در کمال وجد و اشتیاق بتحریر ماء لوف  
 چندی است که بهیچ وجه خبری از آنجناب  
 نه و اثری از خامه عنبر بار ظاهر نشد اگر چه میدا  
 که در هر جائی که هستی و بهر جامی که مستی در پای  
 خم معانی آرمیدی و از صهباء محبت الهی مخمور  
 افتادی ولی اشتیاق از جهتی و انتظار ورود اخبار  
 از جهتی مشکل است. البته اخبار شما دائما باید  
 برسد خواه جواب ارسال شود و خواه بعهد  
 تعویبی ماند چه که فرصت تحریر و تقریر بجهت  
 این عبد انکسیر اعظام شده است با وجود این  
 ملاحظه نما که چه قدر تحاریر و مکاتیب از این قلم  
 نگاشته میگردد

در این لوح مبارک پدر مهربان روش خدمت  
 را بلحنی که سراسر محبت و عنایت است میآموزد  
 و از قصور و ناامیدی بقیام و امید و آری دلالت  
 میفرماید.

ای یاران الهی و یاوران عبد البهء چه  
 نگارم و چه گویم آنچه در دل و جانست بتعبیر و  
 تحریر نیاید و آنچه بعبارت آید احساسات جان  
 و وجدانرا بیان ننماید لهذا گویم که ای یاران  
 حقیقی آینهء دل را مقابل نمائید البته اسرار  
 این قلوب در آن دلها جلوه نماید و آثار این مشتاق

در آن آفاق واضح و آشکار گردد جهـان  
 ظلمانیست و فیض الهی نورانی این ظلمات را  
 باید نورانی نمود و این جهان تنگ و تار را باید  
 وسیع و پیرانوار کرد هیكل عالم جسم مرده است  
 باید زنده نمود پژمرده است باید ترو تازه کرد  
 انسرده است باید افروخته نمود مرکز بغض است  
 باید مطلق حب و ولا کرد مصدر بیگانگی است باید  
 محور یگانگی نمود معرفت خدایان ابدیست باید  
 مطلع انوار عزت سرمدی کرد بیگانگان را آشنائی  
 نمود و غافلانرا هشیاری داد دشمنانرا محبت  
 کرد و مبغضانرا مودت نمود شعلهء افروخته شد  
 و نار الله الموقده کشت جهانرا بحرکت آورد و  
 آفاقرا روشن نمود تا همت یاران چه نماید و  
 جانفشانی درستان چه کند عبد البهء فریاد  
 برآرد و ناله و فغان نماید و از قصور خویش سر در  
 پیش است و از فتور مکرر و محزون شما دعائید  
 و تضرع و زاری کنید که بخدمت آستان موفق گردید  
 و بعبودیت درگاه احدیت موید شوید من در  
 شام و یام عجز و نیاز نمایم و تضرع و ابتهال کنم و  
 طالب تائید نمایم تا رب جلیل یاران را دلایل  
 سبیل ملکوت فرماید ان ربی لعلی کل شیء قدیر  
 ع (مكاتيب اول ۲۸۷)

حضرتش در آثار مبارکه یاران را باطمینان و  
 اعتماد بعنایات الهی و زوال ظلم و عدوان و  
 ظهور سعادت و عنایت بشارت میدهد بیان  
 مبارک علاج هر دردی است و حرارت بخش هر  
 سردی.

ای یاران مهربان عبد البهء چندى بود که  
 سبیل مسدود و طریق مقطوع و قاصدان ممنوع و  
 عوانان محظوظ و مستمکاران مسرور دست تطاول  
 دراز و جاسوس و مراقب همدم و مساز مسجونرا  
 در زندان زندانی دیگر و مظلوم را هر دم از پست و  
 جفای بدتر تهدیدات متتابع و تضییقات مترادف  
 هر ماء موری فرعونى و هر والى نمردى تلفراف  
 از مرکز ولایت مخابره سرى مینمود و تعرض جهری  
 میکشت قلوب محزون بود نفوس دلخون و مغموم.

جمال مولای الابهی وعلیکم التحیه والثناء فی  
الاولی والاخری ۶۶ (مکاتیب اول ۲۷۴)

لوح مبارک زیروصفی ازظهورات الابهی علی  
الخصوص جلوه اعز ابدع بهائسی است وشمسه  
ظهور در آن مذکور آیا ازاین لطیف تر وپرشکوه تر  
اثری خلق شده است؟

هوالله

ای دوستان الابهی ومنجذبان ملکوت رحمانی  
از عادات الابهی وحکمتهای بالغه صدانی آنکه  
چون فصل ربیع آید و صولت خریف را شکند و بهار  
جانبخش برسد و آفتاب انور به برج حمل بخرامد  
و ابرنیسائی کوهرفشاند و لواقع اردیبهشت بسوزد  
ونسائم جانبخش آزاری بگذرد درخت سبز شود  
و شاخسار شکوفه نماید و دشت و صحرا و تلمها  
چون زمرد خضرا غبطه سندس و استبرق گردد  
کلهاولا لهها چمن بیاراید و مرغزارو گلزار رشک  
باغ جنان شود و سرو در بوستان ببالد و بلبل  
بنالد و عندلیب ناله و فغان نماید و غنچه نکته در  
دهان گیرد و جمیع این مواهب حضرت بیچون  
رخ بگشاید و لکن هنگام ثمر و میوه ترون نتیجه این  
اثر فصل صیف است و موسم حرارت غیظ و در شدت  
سورت تابستانست و در حدت تاب حرارت شمس  
آسمان پس حال که بهار الابهی منتهی شد و بساط  
ربیع معنوی منطوی گشت لطافت گل و سنبل جمال  
محبوب مخفی شد و حسن جمال محبوب الابهی در  
ملکوت اعلی و جبروت بقا و معالک اخری جلوه فرمود  
باید از اشجار حقائق احبائه الله در حدائق امرالله  
اشار لطیفه طیبیه و فواکه بدیعیه رطبه روحانیسه  
ظاهر وهوید اگرد والا از آن بهار الابهی نصیب  
نداشته و بهره نبرده و از فضل نیسان فیوضات  
حضرت یزدان محروم مانده و از نسائم جانبخش

یاران در اطراف مضطرب دوستان در اقالیم  
منتظر بسیاری مایوس جمعی بدرد و غم مایوس  
چون جمیع ابواب بسته شد و دلها خسته گشت  
بفتة سروش غیب صیحه شدید زد جنود ملکوت  
ابهی هجوم نمود جیوش ملاء اعلی نزول فرمود  
ارکان استبداد بزلزله آمد بنیان ظلم و جور هبوط  
نمود ابواب مفتوح شد مراقب مرفوع گشت  
قاصدان ببقعه نور اشتافتند محرومان بشرف  
زیارت عتبه رحمان فائز شدند سحاب ظلمانی  
متلاشی گشت و کوب ظلم نامتناهی متواری شد  
بزم سرور بر پا گشت جشن حبور مهیاشد رایت  
حق سر بر افراخت آیت نصرت دلها بنواخت حال  
یاران در کلشن رحمان همدم عود و رود و سرودند  
و بنغمه مزامیر آل داود مشغول از هر طرف  
بشارتی و هردم از ملکوت الابهی اشارتی عبدالبهی  
بتراب تربت مقدسه مشرف و مسجونان در بقعه  
مبارکه مشام معطر پسرای یاران این موهبت  
حضرت یزدان غنیمت است و وقت یوم فرصت  
ملاحظه نمائید که در مدتی قلیله در ایران و ممالک  
ترکان چه موج و هیجان عیان و در دواقلیم  
چگونه آثار قدرت نمایان این وقایع در قرون  
اولی سبقت نیافته امیدوارم که سبب انتباه  
نفوس گردد و علت تیغ قلوب شود خفتگان  
بیدار شوند عاقلان هوشیار گردند آهنگ ملاء  
اعلی بلند شود و کلبانک طایور کلشن الابهی مسموع  
گردد یاران بتبلیغ پردازند نادانان یرلیغ  
بلیغ خوانند بیخردان دانش آموزند آزردهگان  
آسایش یابند کوران بینش جویند تابسیط غیرا  
جنت الابهی گردد و کلخن ترابی گلشن رحمانی  
شود کشور ممت حیات یابد اقالیم غیر ذی زرع  
اثبات شود بقعه افسرده افروخته گردد کنسز  
ملکوت الابهی اندوخته شود جهان جهانی دیگر  
شود امکان قمیص جدید پوشد طایور شکور  
بنغمه آیند و نفوس مشکور ترتیل آیات توحید  
کنند و هدامن فضل ربی الاعلی و هدامن مواهب

معنوی آغاز نغمه و آهنگی کن ومد هوشمان  
 صحنه‌اش را بیدار کن ع (مکاتیب دوم ۱۴۹)  
 چه زیباست این لوح مبارک که از طرفی نقشی  
 از صبح ظهور در عالم وجود است و از جهت آهنگی  
 از ادوار و اخلاق روحانیان.

### هوالله

ای دوستان راستان صبح است و دلبر  
 امرالله در نهایت صباحت و ملاححت جلوه بافراق  
 نموده و بنور اشراق رواق اطباق را روشن کرده  
 و مانند مه تابان ایوان کیوان را زینت بخشیده  
 بشر و شجر ومد روحجر را بحرکت آورده نداء  
 یا بهاء الابهاس است که از ملاء اعلی بلند است و  
 ترانه سبوح قدوس رب الملائکه والروح است که  
 گوشزد هر هوشمند "ولوله در شهر نیست جز  
 شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی  
 دوست" عالم امکان در جوشش است و امیرا مکان  
 در بذل و بخشش نفحات قدس در مرور است  
 و افواج عون و عنایت رب غفور در صدور و عبور  
 نسیم رخیم جنت ابهاست که شرق و غرب را معطر  
 نموده و نور مبین افق اعلی است که خاور و باختر  
 را منور کرده جنت ابهی در قطب امکان خیمه و  
 خرگاه زده و بهار روحانی اقالیم ربانی را سبز و  
 خرم نموده آیات توحید است که در مجامع رحمانیا  
 در ترتیل است و محامد و نعوت رب جلیل است که  
 بالحن بدیع ترینیم اهل تجرید است صییت  
 امرالله است که ولوله در آفاق افکنده و آوازه امر  
 جمال مبارک است که جهانگیر گشته و لرزه بارکان  
 امکان انداخته آهنگ ملکوت ابهی بگوش  
 مشتاقان متواصل است و بانگ طیور حدائق ملاء  
 اعلی باذان روحانیان متتابع متواصل (مکاتیب ۴ / ۶۱)

ریاض احدیت ماء یوسر گردیده و لایق سوختن و  
 افروختن گلخن است چه که باغبان الهی را مقصد  
 در غرس این اشجار و نشان دادن نهالهای بیهمال  
 در این مرغزار و فیض بهار الهی و بخشاینده  
 متناهی ربانی و اشراق و تربیت شمس حقیقت و  
 هبوب لواقح عنایت و موهبت جمال احدیت ظهور  
 اشمار و بروز فواکه بیه مشکبار است و موسم بهار  
 اگرچه طراوت و لطافت اشجار و شاخسار بیشتر و  
 شکوه و جلوه و زینت و زیور گلها و ریاحین و ازهار  
 با هر تر و دشت و صحرای سبز و خرم تراست و موسم  
 استفاضة از فیض الهی است لکن ظهور و نتایج و  
 شمر و فواکه مالا راءت عین ولا سمعت اذن و لا  
 خطر بقلب بشر در موسم تابستان است طویلی  
 لشجره ظهیرت منها النتيجة والثمر العظیم ع

(مکاتیب اول ۴۴۷)

و یا از این بیان محبت آمیز و شورانگیز میتوان  
 بی نصیب ماند

### هوالله

ای پیر آشیان محبت الله آواز راز که از جنج  
 عشق الهی باهر و صادر بسمع طیور حدائق  
 اشتیاقی واصل و در قلوب این طیور شکور روح  
 و ریحان حاصل گشت هر نسیمی که از اقلیم  
 انجذاب بر خیزد جان دوستان الهی را مسرور  
 نماید و قلوب معمور و عقول را مست و مخمور کند  
 نغمه گلزار جسمانی جسمانیان را فرحی بی اندازه  
 بخشد و افسردگان را روح تازه میزدل دارد  
 ظلمت قلوب بزداید و از کسالت وجود برهانند  
 دیگر واضح است که نسائم روحانی که از گلشن  
 قلوب رحمانی و گلزار عشق الهی وزد چه تاثیری  
 نماید این است که میفرماید انی اجد راعیه  
 الرحمن من جانب الیمن این یمن قلوب  
 روحانیان است و این عدن وجدان اسراقیان  
 پیر ای مرغ سحر وقت نغمه و آواز است و ای جوهر  
 فقر زمان عجز و نیاز در این شاخسار گلستان

این بیان مبارک مورد دیگری از معرفی الهی و آثار آنست نکته لطیف آنست که حضرتش فقط با اشاره ای از غافلان یاد نموده و بر محر و میتشا اناهار تا عسف فرموده ولی بذکر حروف اثبات توجه مخصوص فرموده است.

۲- ترکیبات جدید -

ان یاران الهی و یاوران این عبد فانی شمس حقیقت چون از مطالع آمال فیض نامتناهی میزدول داشت وافق وجود بپرتو تقدیر منور گشت چنان چنان جلوه فرمود که المات رهما مضمحل و معدوم گردید لهذا خطه خای غیبه افراک شد و عرصه ادنی جلوه ناه ملکوت اعلی گشت نفعات قدس وزید و روائح طیبه منتشر شد نسائم ربیع الهی بمرور آمد و اریاح لواقح فیوضات نامتناهی از مهیب عنایت بوزید صبح نورانی د مید و بشارت موهبت کبری رسید نو بهار الهی در عالم امکانی خیمه و خرگاه زد ارض وجود بحرکت آمد و خطه شهود مهتر گشت خای افسرده ریاض باقیه شد و ارض میته حیات ابدیه یافت گل وریاحین عرفان روئید و سبزه نوخیز معرفه الله د مید عالم امکان ما مهر فیوضات رحمن شد و حضرت شهود جلوه ناه غیب مکنون گردید ندای الهی بلند شد و بزم الست آراسته گشت کاس میثان بدور آمد و صلوات عمومی بلند شد قومی سرمست آن صهیبای الهی شدند و گروهی محروم از آن موهبت عظمی نفوسی از پرتو عنایت بصر و بصیرت روشن نمودند و طائفه از نغمات احدیت بوجد و طرب آمدند مرغانی در گلشن تقدیر آغاز نغمه و ترانه نمودند و بلبلانی بر شاخسار گل رحمانی فریاد و فغان کردند ملک و ملکوت تزیین یافت و رشک بهشت برین گردید ولی هزار افسوس که غافلان هنوز در خواب غفلت رفتار و بیخردان از این موهبت مقدسه بیخوار گوران محجوبند و کران محروم و مردگان ماء یوسر چنانچه میفرماید اولئک یقسوا من الآخره کما یقسر الکفار من اصحاب القبور (مکاتیب ۴ / ص ۱۸۹)

در آثار حضرت عبد البها

ترکیبات بدیع و تعبیرات جدید فراوان دیده میشود.

...مقبول درگاه الهی هستی و مقرب بارگاه حضرت نامتناهی لهذا شاه اقلیم و فانی و پادشاه کشور موهبت کبری تاجت هدایت الله تخت استقامت بر امر الله طوقت سلسله زلف یار یار هرات طره مشکبار خیل یاران مهربان حشمت گـروه عارفان چترت سایه عنایت پروردگار علمت رایت آیت کردگار شاهی چنین نامتناهی خوش و سلطنت مانند این ابد مدت مقبول و محبوب و علیک البها الا بهی ع (مکاتیب ۱ / ص ۲۹۶)

در مقام دیگریان مبارک چنین صادر:

هوالله

ای یاران روحانی عبد البها پیک امین رسید و پیام یاران الهی را در عالم روحانی رساند این پیک مبارک بی نفعات انجذابست و نسیم جان پرور محبت الله قلوب را باهتزاز آرد و جانها را پر وجد و طرب نماید تجلی وحدانیت الهی چنان در قلوب و ارواح تاثیر نموده که کل را بر روابط روحانیه ارتباط داده و حکم یک جان و دل یافته لهذا انعکاسات روحانیه و انطباعات رحمانیه در قلوب در نهایت جلوه و ظهور است. (مکاتیب جلد اول صفحه ۳۰۳)

در یک از الواح معروفه حضرتش چنین میفرماید

"ای احبای الهی جام صهباء رحمانی سرشار است و بزم میثاق الهی پرانوار صبح موهبت میدمد و نسیم عنایت میوزد و مزده الطاف از ملکوت غیب میرسد بهار روحانی خیمه در قطب کلشن زده و باد صبا از سبای رحمانی مشام روحانیان رامعطر نموده بلبلی معانی آغاز غزل خوانی کرده و غنچه‌ها معنوی در نهایت طراوت و لطافت شکفته مرغان چمن مطرب انجمن گشته و بابدع الحان واحسن انغام باهنگ ملاء اعلی بانک یا طوبی و یا بشری بلند کرده و صلاهی سرخوشی بر باد هوشان جنت ابهی زده با این فصاحت بیان و بلاغت تبیان بر شاخسار رحمانیت گلبانک تقدیر میزنند تا افسردگان بادیه غفلت و پژمردگان وادی - فترت بجوش و حرکت آیند و در جشن عیش و عشرت حضرت احدیت حاضر شوند... (مکاتیب ۲/ ۲۰۴)

و همچنین در لوح مبارک دیگر

هو الله

ای بنده صادق جمال ابهی نامه روحانی تلاوت شد و نفعه رحمانی استشمام گشت سبحان الله چه موهبت عظمائی از فیض قدیم در عالم رخ گشوده که کلمات حکم نفعات یافت و اشارات سمت بشارت جسته باری از قرائت نامه آنجناب حقیقت منجذبه مشروح و منکشف گشت شکر کن خدا را که در همچو طوفان امتحانی قدم راثابت نمودی و حقیقت راثابت کردی تمسک بعروه الوثقی نمودی و تشبیه بحبل متین ملکوت ابهی . (مکاتیب ۱/ ۳۵۹)

تشبیه امر الهی به "جام صهباء رحمانی" و جمع یاران به "بزم میثاق الهی" عنایت حق به "صبح موهبت" و نسیم عنایت "عصر ظهور به" بهار روحانی "همه اصیل و جدید است در همین چند قسمتی که استشهاد شد تعبیرات فراوان میتوان یافت "غنچه‌های معنوی" آهنگ ملاء اعلی "بادیه نوشان جنت ابهی" شاخسار رحمانیت "گلبانک تقدیر" افسردگان بادیه

غفلت "فیض قدیم" حقیقت منجذبه "طوفان امتحان" قدم ثابت و حقیقت ثابت "حبل متین ملکوت ابهی" عموماً ترکیبات بدیعی است که ضمناً حاوی تبیین و توضیح اصطلاحات فلسفی و متشابهات آثار روحانی سلف نیز میباشد کلمات و لغات بدیع در آثار مبارکه بسیار متنوع و متعدد است و مخصوصاً در الواح عربی بسیار فراوانست اما بهمین مختصر برای آنکه سبب و مطلب بدست آید اکتفا شد. این کلمات و ترکیبات از منشاء های مختلف است معذک عوامل و آثار طبیعت مانند آفتاب و دریا و ابر و باران و غیر از اینان مکرر با استفاد ه گرفته شده است .

۲- الفاظ معدود و معانی نامحدود -

با همه بدیعت و کیفیت جدید که آثار حضرت عبدالبها را بوجه مستقل از آثار ادبی فارسی و عربی متمایز و ممتاز میسازد همواره الفاظ در خدمت مفاهیم و معانی بکار رفته و اساس مطالب در کمال صراحت و وضوح بیان و تشریح شده است . بسا مسائل مهمه و مباحث غامضه در چند آیه مختصر تفهیم و تعلیم شده است هیکل اطهر از روش مخصوص کتب الهی یعنی بیان معقولات در لباس محسوسات همواره استفاد ه فرموده و ترتیب و نظم منطقی و استدلالی را رعایت نموده اند . آیات زیر دنیائی مطالب فلسفی مربوط بخالق مطلق و غیب لایدرک و روابط حق و خلق و مقام مظاهر امر است و از این مختصرتر محال و ممتنع است .

"حمداً لمن تقدس بذاته عن مشابهة مخلوقاته و تنزه بصفاته عن مماثلة مکوناته و تعزز باسمائه عن شئون مبدعاته و تجلجل بافعاله عن الحدود

والقيود والهندسه في جميع مخترعاته المتجلى  
على الاكوان في هذا الكورالجديد بانه فعلا  
لما يريد الظاهر في عوالم الانشاء بحقيقه يفعل  
مايشاء وهذا صريح الكتاب المبين تنزيلا من  
رب العالمين . (مكاتيب ۱/ص ۲)

این بیان مبارک از هر توضیحی مستغنی است:  
انسان را از بین کائنات بموهبت کبری مخصص  
فرمود و بیغیر ملاء اعلی فائز کرد و آن موهبت کبری  
هدایت عظمی است که حقیقت انسانی مشکله  
این مصباح گردد و اشعه ساطعه این سراج  
چون برزجاج قلب زند از لطافت قلب سطوع  
انوار اشتداد یابد و بر عقول و نفوس تجلی نماید  
و هدایت کبری مشروط و منوط بعلم و دانائی و  
اطلاع بر اسرار کلمات ربانیست لهذا بایست  
پاران الهی "صغیرا" و "کبیرا" رجالا و نساء بقدر  
امکان در تحصیل علوم و معارف و تزئید اطلاع بر  
اسرار کتب مقدسه و ملکه در اقامه دلائل و براهین  
الهی نمایند . (مكاتيب ۱/ ۲۳۰)

و همچنین

چون نفوس مقدسه بقوت ملکوتیه بر این شمیم  
رحمانیه قیام نمایند وصف اتحاد بیارایند هر یک  
از این نفوس هزار ماند و امواج این بحرا عظم حکم  
افواج جنود ملاء اعلی یابد این چه موهبتی است که  
کل چون سیول و آنها رو جد اول و سواقی و قطرات  
در ریك صقع واحد جمع گردد بحرا عظمی تشکیل گردد  
و چنان وحدت اصلیه غالب و فائق شود که آثار  
واحکام و تعینات و تشخصات وجود و همی ایمن  
نفوس چون قطرات بکلی محو و فانی شود بحر  
وحدت روحانیه موج زند قسم جمال قدم که در  
این وقت و حال فیوضات اکبر چنان احاطه نماید و  
قلزم کبریا چنان فیضان کند که وسعت خلجان  
چون دریای بی پایان گردد و هر قطره حکم قلزم  
بیکران یابد ای احبای الهی بکوشید تا باین مقام  
بلند اعلی فائز شوید و چنین نورانیتهای در این  
اکوان ظاهر و عیان کنید که اشراقش از مطلع آفاق  
جاودان مبذول گردد . (مكاتيب ۱/ص ۳۶۹)

در مقامی دیگر صادر

"...ملاحظه فرمائید که حجاب رقیقی بصر را از  
مشاهده منظر اکبر منع نماید و بنیه خفیفی سمع را  
از نغمات جان پرور محروم کند صداعی عقل را از  
ادراک معانی کلیه باز دارد و فغای هوش را از  
احساس آثار جلیله غافل کند رطوبتی در دماغ  
مذکوم را از طیب مشعوم محروم نماید و قطره از سم  
نقیع مسموم را معدوم کند پس ملاحظه فرمائید که  
آفتاب عالم انسانی را نقاب بسیار و جمال حقیقت  
را حجابات بیشمار حتی حجاب نور نقاب جمال  
ظهور گردد چه که ضعیف البصر را نور آفتاب  
جهان تاب اعظم نقابست و شعاع ساطع لامع  
اکبر حجاب... (مكاتيب ۲/ ۱۷۰)

و در مورد عدم مداخله در سیاست چنین  
میفرماید:

"... با حزبی حربی ندارند و با قومی لومی نخواهند  
مقصدشان صلح اهل عالم است نه جنگ و محبت  
بین جمع است نه کلفت ما مور باطاعت حکومتند  
و خیر خواهی جمیع ملوک و مملوک کسی را که چنین  
مقصد جلیل در دل خود را باین امور جزئیه نیالاید  
کسی که صلح عمومی جوید و خدمت بعالم انسانی  
کند در جدال و نزاع اقلیم مداخله ننماید و آنکه  
در احیاء کشوری کوشد در رشئون مزرعه‌ئی با  
در هقان و روستا نستیزد چون کشور آباد گردد در هر  
مزرعه نیز احیاء شود و هر مظموری معمور گردد در حال  
ما را مقصد جلیلی در پیش و مراد عظیمی در دل و آن  
اینکه آفاق بنور وفاق روشن شود و شرق و غرب  
مانند درود لبر دست در آغوش یکدیگر نمایند  
با وجود این مقصد چگونه مداخله در نزاع و جدال  
میانہ در حزب اصغر نمائیم خیر خواه هر دو طرفیم  
و هر دو را بالفت رهبر تا انشاء الله دولت و ملت  
مانند شیر و شکر بایکدیگر آمیخته گردند و تا  
چنین نشود فلاح و نجاج رخ نگشاید بلکه جمیع  
زحمات هدر رود . (مكاتيب ۴/ ۱۴۹)

که در حقیقت فصل الخطاب است و اساس  
و علت عدم مداخله جامعه امرالله در سیاست  
دول و ملل عالم .

مبانی استدلالی

در آثار مبارک‌هاش سادگی و قطعیت است در باره ترقی کسب چنین استدلال میفرماید :

"... فاعلم بان المعارف والعلوم والحکم والفنون التي ظهرت وسبقت في الابد والاوليه بالنسبة للحقائق والمسائل الالهيه والاسرار الكونيه التي انقشع سبحانه وكشف نقابها وسطع شعاعها في هذا الظهور اللامع في الارجح الاعلى انما هي مباد وكنایات بل اكثرها اوهام وشبهات لان الحقيقه الجامعه الكونيه مثلها عند ربك كمثل الحقيقه الجامعه الانسانيه فانها في مراتبها الاوليه من الطفوليه والصابوه والراهقه ولو كانت مصدر را لظهور الصفات والمحامد البشريه ولكن اين هذه الشؤون من الكمالات العقلية والحقائق الملكوتيه والاسرار الربانيه الساعه الفائضه في مرتبه بلوغها واعظم سطوعها وشروقها فلاجل ذلك ينبغي ان تتخذ هذا الاميزانا لكل الامور .

مکاتیب ۱/ ص ۲۱

در مقامی در خصوص معامله با اهل جور و عدوان چنین صادر :

تحریر متعدد ده آنحضرت واصل و در وقت تلاوت در موع مانند غیث هاطل جاری گشت در بیان مصائب و ایایا شهداء لسان قاصر است و قلم عاجز قوه کاشفه باید تا بتمامه کشف تواند و یا الهام غیبی شاید تا آنوقایع را در مراتب دل تصور نماید در سلف و خلف وقوع نیافته و گوشه نشینیده با وجود این اهل سجود تضرع و زاری نمایند و از برای ستمکاران عفو و غفران طلبند و لطیف و احسان رجا نمایند ملاحظه فرمائید که اساس امر

چه قدر متین است و تعالیم الهیه نور مبین چنین انوار را مقاومت اشرا منع ننماید و چنین بحر الطاف را سد اعتساف حصر نکند جمال مبارک ابهی چنین تعلیم میفرماید که ماستمکاران را کامرانی جوئیم و جفاکاران را شادمانی خواهیم و دعا کنیم که از این اغلال که بر اعناقست رهائی یابند و از قیود نفس و هوای نجات جویند

(مکاتیب ۱/ ۲۲۸)

در مورد دیگری در باره عوالم الهیه چنین بیان استدلال میفرمایند

"... بلی در بیانات الهیه این ذکر موجود که جنت عرفان حق است و ناراحتجاب از رب الارباب از این بیان مقصود این نیست که دیگر عالم الهی نه و فیخر نامتناهی نیست استغفر الله عن ذلك بلکه مقصد چنین است که عرفان و احتجاب بمنزله شجر است و نعیم و جحیم در جمیع عوالم الهیه بمنزله ثمر در هر مرتبه‌ای از مراتب نعمت و نعمت موجود در عالم فواید عرفان نعمت و احتجاب نعمت است زیرا اساس هر نعمت و نعمت در عوالم الهیه این دو است ولی در جهان حق نفوس مقبله را مالا را عین و لا سمعت اذن و لا خطر بقلب بشر موجود زیرا این عالم فانی مانند عالم رحیم است که کمالات و نقائص جسمانیه انسان در عالم رحیم معلوم نه چون از عالم رحیم باین عالم آمد نقائص و کمالات جسمانیه ظاهر و آشکار گردد و انسان در عالم رحیم از هر دو بیخبر حال اگر نفسی را در عالم رحیم بیان فضائل و رذائل این جهان میشد و نعمت و نعمت این عالم تشریح میگشت آیا چنین را تصور آن ممکن بود لا والله زیرا در عالم این فضائل و رذائل و این نعمت و نعمت موجود نیست تا تصور آن نماید مثلاً طفل جنین تصور سمع و بصر نتواند و آنچه القابکی اوهام انکار و چون باین عالم قدم نهد ملاحظه کند مالا را عین و لا سمعت اذن و لا خطر بقلب جنین همچنین







است حالت انمان در رحم این عالم چون  
 بعالم دیگر شتابد ملاحظه نماید که از جهان  
 تنگ و تاریک نجات یافته و بجهان الهی درآمده  
 و اگر چنانچه در این نشاء رحمانیه آن نشاء کلیه  
 روحانی مجهول و غیر معروف باشد تعجب و استغرا  
 نباید زیرا هر عالم مادون از عالم فوق بیخبر است  
 مانند جنین در عالم رحم از اینجهان بیخبر است  
 و چون بعالم مافوق انتقال نماید باخبر گردد و  
 احساس کند ولی قبل از انتقال تصور و ادراک  
 محال ای طالب حقیقت نظر در مراتب وجود  
 جسمانی نماید عالم جماد بکلی از عالم نبات  
 بیخبر است و حال آنکه عالم نبات موجود و همچنین  
 عالم نبات بکلی از عالم حیوان بیخبر زیرا حوصله  
 نباتیه گنجایش ادراک عالم حیوانی ندارد و تصور  
 قوه حساسه نتواند ولی چون بعالم حیوان آید  
 سمع و بصریابد و مواهبی مشاهده کند که بکلی در  
 عالم نبات مقفود و مستور و مکنون بوده و همچنین  
 حیوان تصور نفس ناطقه نتواند و از ادراکات  
 حقیقت انسانی بکلی محروم زیرا عالم حیوان را این  
 گنجایش نه حال اگر عالم نبات از عالم انسان بکلی  
 بیخبر باشد دلیل بر عدم وجود عالم انسان است  
 لا والله پس انکار نفوس انسانی بجهان الهی مانند  
 انکار جماد است که از عالم نبات خبر ندارد و  
 همچنین انکار نبات است که از عالم حیوان خبر  
 ندارد و همچنین انکار حیوان است که از عالم  
 انسان خبر ندارد . . . (مکاتیب اول - ۳۳۸)  
 در خصوص اخلاق و روش احباء چنین میفرماید  
 "... احباء چون گلهای گلشن عنایتند هر چند هر  
 یک رنگ و بوئی خاص خویش دارند ولی وحدت  
 فیض نیسانی و وحدت شعاع آفتاب آسمانی و  
 وحدت ارض بوستانی جامع این اجناس و انواع  
 است و سبب وحدت در مبداء و معاد پس نباید  
 نظر باختلاف احساسات جزئیة نمود بلکه باید  
 نظر بوحده اصلیه کرد و قل کل من عند الله  
 گفت و از شرور نفس و هوئی نجات یافت.

مکاتیب ۴ / ۱۱۳

اگرچه در الواح حضرت عبدالبها از کلیه  
 مطالب و بیاحث امری اشارات و توضیحاتی مرقوم  
 و بعلمت سئوال و پرسش افراد تقریبا " مطلبی نیست  
 که مذکور نشده باشد معذک هیکل انور بعضی  
 مواضیع اساسی را مکررا " در موازیه مختلفه و بکیفیتها  
 و توضیحات گوناگون تبیین فرموده اند تا  
 اهداف عالیه امرالله در قلوب عموم تضمین و تحکیم  
 شود .

نخست بیان انحصار حقائق و شئون کلیه در  
 نفس مقدس جمال قدم است در اینخصوص اشارات  
 بسیار دریکی از الواح چنین نازل  
 هوالله (مکاتیب ۱ / ۴۶۴)

ایها النیر العنیر و سیناء الانور اگر مشتاق  
 دیدارید توجه بملکوت ابهی کنید و اگر منظر کبریا  
 جوئید بافق اعلی بنگرید و اگر چشم بینا خواهید  
 بجمال باقیش گشائید و اگر گوش شنوا طلبید سمع را  
 متوجه الحان مقدسش کنید و اگر زبان گوینا جوئید  
 بذکر و شنایش برخیزید و اگر روی روشن خواهید  
 بنضره رحمن مزین کنید و اگر گلزار و گلشن جوئید  
 دل را بمعرفتش بیارائید و اگر صدر رحیب خواهید  
 بحبش منشرح سازید و اگر نطق فصیح طلبید  
 ببیان خلق کریمش بپردازید و اگر کلام بلیغ  
 جوئید بوصف جمال مبینش ناطق گردید و اگر  
 حجت بالغ خواهید بپرهانش دم زنید و اگر بیبان  
 واضح طلبید در الواح و زبرش بنگرید و اگر جهانرا  
 معطر خواهید روائح قدسش منتشر نمائید و اگر  
 ملکوت وجود را معبر خواهید از خلق و خویش بیبان  
 کنید و اگر نورانیت امکان جوئید ترویج احکامش  
 کنید اگر تقدیس اکوان طلبید بنصایحش گوش  
 دهید و اگر عهد و پیمان جوئید بوصایایش قیام  
 کنید و اگر نور ایمان خواهید در کلماتش نظر کنید  
 و اگر جوهر ایقان طلبید در ظهور آیات و آثارش  
 تفکر کنید و اگر حقائق و معانی خواهید در گفتارش  
 تا مل کنید و اگر جوهر روح عالم خواهید در  
 رفتارش بنگرید و اگر حیات عالم خواهید باعمال و  
 کردارش تا سی نمائید و الروح والبهاء علیکم

ووم عهد و میثاقی و استعدکام اساس امرالله  
 در اینخصوص آثار حضرت عبدالبهاء ص ۸۰-۸۱  
 سربیح، قاطع و صارم است در خالیکه بقیه مطالب  
 بارافت ذاتی و عفو و صفح جلیلی حضرت بنوعسی  
 ملایمت و تربیت مقرون است در مقامی میفرمایند  
 "اعظم تجلی جمال قدم در این بزم اتم در هیکنل  
 میثاق جلوه فرمود و هر آفاق اشراق نمود" مکاتیب  
 اول صفحه ۴۱۴ و در لوحی دیگر "کل بیقین میبین  
 میدانند که حصن حصین قلعهء میثاق است"  
 مکاتیب اول صفحه ۴۱۷ و همچنین "عاقبت قدر  
 این در گرانبهاء میثاق الهی را خواهید دانست  
 چه که این گوهر یگانه در آغوش صد ف ملکوت ابهی  
 پرورش یافته و در سلک قلم اعلی در آمده و از اول  
 ابداع نظیر و مثیل نداشته . . . این میثاق نیر  
 آفاق است و این پیمان حضرت یزدان نه ملعبه  
 صبیان" مکاتیب اول صفحه ۲۶۹

سوم توجه خاص به تبلیغ امرالله و تشویق باین  
 خدمت اعظم است و کمتر لوحی توان یافت کسه  
 مخاطب مورد عنایت بوده باشد و در آن ذکر  
 تبلیغ و امر بنشر نفعات نباشد در یکی از الواح  
 عمومی چنین میفرماید :  
 "...سمع عبدالبهاء دائما مترصد تا از چه اقلیمی  
 الخان بدیع رسد و از چه کشوری نغمات جانپرو  
 مسموع آید اگر سرور این دل و جان را خواهیم  
 چنان نغمه و آواز ببلند کنید که اهل ملاء اعلی  
 باهتزاز آیند و سگان ملکوت ابهی همدم و همراز  
 گردند" (مکاتیب ۱/ ۲۵۸)

#### چهارم وحدت عالم انسانی

"...جمع این بلا یا محن و رزایا را جمال موعود تحمل  
 فرمود تا در میان بشر وحدت انسانی تقریر یابد و  
 اتحاد و یگانگی تاسیس جوید و بنیاد اختلاف و  
 بیگانگی بکلی برافتد در جمع الواح تحریر و  
 تشویق و تصریح فرمود که فلاح و نجات حصر در

وحدت عالم انسانیست که باید مانند بارقهء  
 مصباح صباح در آفاق منتشر گردد زیرا در هر  
 ظهوری که اشراق صبح هدی شد موضوع آن اشراق  
 امری از امور بود .

اما در این دوره بدیع و قرن جلیل اساس دین الله  
 و موضوع شریعت الله راعنت کبری و رحمت عظمی  
 والفت با جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی  
 صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلاان  
 وحدت عالم انسانست حتی بیگانه آشنا بود و اغیار  
 یار شمرده گردد با جمیع افراد بشر از هر ملل و نحل  
 باید بنهایت دوستی و راستی و امانت و دیانت و  
 الفت و اتحاد معامله گردد . (مکاتیب ۲/ ۲۶۵)

پنجم اهمیت تخلق با خلاق بهائی و تحقق  
 کمالات در نفوس احباء رحمانی در اینخصوص از  
 جمله چنین میفرمایند

"...بهائی باید شمع آفاق باشد و نجم ساطع از افق  
 اشراق اگر چنین است نسبتش حقیقی است والا  
 نسبت مجازی است و بی شعرو بی پا مانند شخصی  
 سیاهست نامش الماس و بحقیقت زاغ و غراب  
 است ولی اسمش بلبل خوش آواز از انتساب اسمی  
 چه فائده و از لفظ بهائی چه ثمر بحقیقت باید  
 بهائی بود و ملتجی بعتبه مقدسه حضرت نامتناهی

مکاتیب ۲/ ۲۸۰

و اینچنین هدایت و راهنمایی مینمایند :

"...بحق ناطقند و بر عهد ثابت و بخدمت قائم  
 و بهدایت خلق مشغول و بنفحات قدس ملاء لوف  
 و بندگرا الهی مائنوسر با یار و اغیار مهربانند و بسا  
 آشنا و بیگانه دوست از دل و جان این است شمیم  
 بهائیان این است صفت روحانیان .

مکاتیب ۴/ ۱۳۲

حضرت عبدالبهاء در آثار مبارکه حقیقت  
 حیات و کیفیت پرارزش آن را بنحو بدیع توضیح

و تشریح فرموده اند در عین آنکه حیات جسمانی  
 بی ارزش و اعتبار است حقیقت پراهمیتی را حائز  
 است که بهیچ گوهر گرانبهائی آنرا نتوان قیمت  
 نهاد در مقامی چنین نصیحت و دلالت میفرمایند  
 "... پیرای یاران الهی جهدی بلیغ نمائید و  
 سعی شدید کنید تا موفق بعبودیت جمال قدیم  
 و نور مبین گردید و سبب انتشار انوار شمس حقیقت  
 شوید جسم قدیم قدیم امکان را روحی جدید  
 بدید و مزرعه آفاق را تخم پاکی بیفشانید بر  
 نصرت امرقیام نمائید و لسان تبلیغ بگشائید انجمن  
 عالم را شمع هدی گردید و افق امکان را انجسوم  
 نور شوید حدائق و معانی زیند انفس حیات را  
 گلپانک حقائق و معانی زیند انفس حیات را  
 صرف امری عظیم کنید و مدت زندگان را حصر در  
 خدمت نور مبین نمائید تا عاقبت کنج روان ملکوتی  
 بدست آرید و آرزویان و خسران برهید زیـــــرا  
 حیات بشر جمیع در خطر اطمینان بقادر دقیقه  
 نه با وجود این اغوام مانند سراب اوهام در موجد  
 و گمان اوج دارند ( هیبهات هیبهات ) قـــــرون  
 اولی نیز چنین گمان مینمودند تا آنکه بموجبی از  
 امواج بتراب پنهان شدند و بخسران و زیـــــان  
 افتادند مگر نفوسی که فانی محض شدند و در سبیل  
 الهی جانفشانی برخواستند کوی نورانی آنان  
 از افق عزت قدیمه درخشید و آثار قرون و اعصار  
 برهان این گفتار پیر شب و روز آرام نگیرید و راحت  
 نجوئید را زعبودیت گوئید و راه خدمت پوئید تا  
 بتاء پدید موعود از ملکوت احدیت موفق گردید .

مکاتیب ۲ / ۲۲۳

و در موردی دیگر توجیه زیبا و ملیحی از زحمات

و راحت حیات چنین بیان میدارند :

"... باری اگر جهان بی بقا و جهانیان بی وفا را  
 قدر و بهائی بود اول این نفوس مقدسه تمنای  
 آسایش و زندگانی مینمودند و آرزوی خوشی و  
 کامرانی پیر بیقین بدانید و چون نور مبین مشاهده

کنید و آگاه و پیران تباه گردید که اهل هوش و دانش  
 بلاهای سبیل الهی را راحت جان و مســـــرت  
 وجدان شعرند و مشقات را صرف عنایات دانستند  
 زحمترا راحت بینند و نعمت را نعمت دانند ملح  
 اجاج صدماترا عذب فرات خوانند و تنگی زندان  
 را فسحت ایوان یابند حرارت محبت الله بسا  
 خمودت و جمودت جمع نشود و انجذابات  
 جمال الله با متانت و سکون مجتمع نگردد و آتش  
 و تلج دست در آغوش نشود و کوه نارد رتحت  
 برف و تل خسر و خار پنهان نگردد . ( مکاتیب ۱ / ۴۴۴ )  
 این بیان مبارک در حقیقت سر فدا و حقیقت  
 وفا و دلیل قبول در بارگاه کبریاست .

"... چون یوسف مصر ملاحظت در کمال صباحت  
 شهره کوی و بازار گشت عاشقان هشیار و خریداران  
 بیدار در وجد و سرور آمدند و در طرب و جذب و  
 حبور پای کویان کف زنان بقربانگاه عشق شتافتند  
 و جان و سر و دل بباختند و جان بجانان فدا  
 نمودند و بوصلت حقیقت رسیدند و در جلوه گاه  
 جمال مقرر گردیدند و بغور عظیم و نعیم مقیم بهره مند  
 شدند و ارجمند گشتند اما کاذبان و مدعیان  
 محروم گشتند و مغبون زیستند و بر حال خود  
 گریستند کور مبعوث شدند که محسور گشتند .

مکاتیب ۱ / ۶۲۳

و حکمت آنرا که بسی لطیف و متعنا لسی و  
 دقیق است چنین اظهار میفرمایند :

"... ای یاران الهی سرور و شادمانی اهل وفا  
 بخدمت عتبه علیاست و توجه بملکوت ابهـــــسی  
 آرزوی عاشقان جانفشانی و تمنای مشتاقان  
 نثار جان و قربانی زیرا عشق خونریز است و شـــــرر  
 انگیز و آینه محبت الله شهادت کبری لهذا  
 نفوس مقدسه و مظاهرها الهیه آرزوی فنا و وصول  
 بمشهد فداد اشتند جانفشانی نمودند و نفسی و  
 آواره کن دیدند صدمات شدید کشیدند اســـــیر  
 سلاسل و زنجیر بودند هدف تیر شدند معـــــرر  
 شمشیر گردیدند ملال نیاوردند کلال نجستند

جام فدا از دست ساقی عنایت نوشیدند و شهید  
 فنا بانهایت مسرت کبری چشیدند آنی راحت  
 نیافتند درمی نیاسودند معرض شماتت اعدا  
 گشتند مورد ملامت اهل بغض شدند خانمان  
 خویش بیاد دادند بیسر و سامان شدند دقیقه  
 امان نیافتند وساعتی کام دل و راحت جان  
 نجستند اینست برهان عاشق صادق و اینست  
 دلیل حبیب موافق اگر چنین نبود هر بیگانگی  
 آشنا بود و هر محروم محرم راز و هر بعید قریب  
 و هر محبوب محبوب لهذا حکمت کبری اقتضا  
 نمود که آتش امتحان شعله زند و سیل افتتـان  
 طغیان نماید تا صدق از کاذب ممتاز گردد و  
 موافق از منافق افتراق یابد باید خود پرست  
 از خدا پرست جدا شود و ثمره طیبیه از ثمره خبیثه  
 ممتاز گردد آیات نور با هر گرد و وظلام در جور  
 زائل شود بلبل و فاء بسراید و غراب جفا سیرت  
 خویش بنماید ارض طیبیه اثبات شود و ارض جزره  
 خائب و خاسر ماند منجذب جمال الهی ثابت  
 گردد و تابع نفس و هووی ناقض شود اینست  
 حکمت بلایا اینست سبب رزایا. (مکاتیب ۱/۲۹۰)  
 در مورد ضرورت تعدد ظهورات الهیه و تجدید  
 قوای روحانیه در عالم انسانی استدلال مبارک  
 کیفیتی تازه و عمیق دارد :

"...هر امتی و ملت که بنهایت انحطاط و اضمحلال  
 مبتلا شد تا رستخیزی عظمی نگردد بر نخیزد مانند  
 مریضی که مریز مزمن یابد بارهنگ و خاکشیر تا شیر  
 نکند و ختمی و بنفشه دفع اندیشه ننماید  
 تا نظور خطائی خواهد و معجون الهی شاید تا  
 هیجان عظیم در خون حاصل گردد و بهران کافی  
 وافی نماید باید در تاریخ سلف تعمق نمود  
 مثلاً قوم عرب چون باسفل درکات انحطاط  
 افتاد و بیستی و نیستی معتاد گشت و از علویت  
 هستی محروم گشت ترقی و نشاط بتداهیر منتنع و  
 محال بود زیرا قوه تدبیر ابودر فقیر را امیر  
 نمیکرد و فکر و اندیشه انسانی عمارت سار را  
 کامرانی نمیداد افکار و آراء عقلاء سکان جزیره

العرب را باوج عزت ابدیه نمیرساند و قیاصره و  
 کاسره را مغلوب و مقهور آن قوم بی سرو پا نمینمود  
 ولی قوت معنویه بمیان آمد نور نبوت درخشید  
 رستخیز عظیم حاصل گشت هیجان شدید در عروق  
 و اعصاب ظاهر شد لهذا آن قوم بلید را در ایامی  
 عدید از اسفل درکات ذلت باوج عزت رسانند  
 ایران و توران مقهور شد و امپراطوری رومیان  
 مخدول و منکوب گشت حال چنین امر عظیمی بقوه  
 تدبیر ممکن بود لا والله این قضیه مثل آفتاب  
 است... (مکاتیب دوم ۲۵۸)

در خصوص حمایت امرالله و اساس آن پس از  
 بیان اصول کلی اینچنین همه ابواب انحراف  
 و اختلاف را مسدود فرموده اند .  
 "اینقدر التماس از احبای الهی دارم که سبب  
 اختلاف در این امر که جوهر تقدیس است نگردد  
 و اسرار و رموز و اشارات سریه را روانند انسد  
 امرالله ظاهر و مشهود است الحمد لله در این کور  
 اعظم امر مصرح و مشروح غیر مستور و رموز نه  
 مراتب شریعت و طریقت حقیقت و نه مظاهر ظاهر  
 و مظاهر باطن از بیمزگیهای متصوفه موجود بل  
 کل این مسائل بصریح آیات الله مذموم و مورد  
 باری حال باید ما بشکرانه الطاف و عنایات الهیه  
 جمیع این از کار و اقوال را فراموش نموده کل  
 متفقاً متحداً باعلاء کلمه الله بکوشیم و در نشسر  
 نجات الله سعی بلیغ نمائیم . (مکاتیب ۱/۳۴۶)  
 در خصوص محبت از حضرتش تعریفی در الواح  
 مبارکه صادر شده که شایسته بحث و تحقیق کافی  
 است "المحبة هـی الروابط الضرورية المنبعثه  
 من حقائق الاشياء بايجاد الهی (مکاتیب اول -  
 ۱۵۹) چه که مشابه همان را در باره شریعت  
 نیز فرموده اند . (مفاوضات مبارک)

مکاتیب صادره از قلم حضرت مولی السوری ،  
 عبد البهازل لحاظ شان نزول بد و قسم منقسم است .  
 بعضی در جواب سئوالات و یا عرایض مختلفه

صاد رشده و بهمین سبب حاوی مطالبی است که گاهی جنبه عمومی و کلی داشته و بعضی اوقات بمورد مخصوص انحصار داشته است. نوع دوم الواحی است که بطور عمومی با منظر اظهار لطف و عنایت خطاب ببعضی صادر گردیده و معمولاً در مورد یکه لطف مخصوص در حق مخاطب مبذول فرموده اند اکثراً اسم مخاطب بنحولطف و محبت تفسیر و توجیه شده محض نمونه میتوان بصفحات مکاتیب اول ۴۵۱ مکاتیب دوم ۲۴۰ - ۲۳۱ مکاتیب چهارم ۸۰ مراجعه نمود.

بعضی از الواح مبارکه نیز بیماری سره است از جمله در صفحات ۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۹ - ۴۴۶ و ۴۷۸ مکاتیب اول نمونه هائی از آن میتوان زیارت نمود. مخاطبین الواح مبارکه منحصر با حباء نبوده و بسیاری افراد دیگر نیز که ارادت و پیامتشناسی بآن محضر انور داشته اند بخطاب لوحی مفتخر شده اند. چنانکه ذکر شد بعضی از الواح مبارکه حضرت عبدالبهادر شرح و بیان بعضی مطالب بطور اخص است که تهیه فهرستی از این الواح و اسامی اختصاصی آنها اگرچه بسیار مفید است در این مختصر نمیگنجد بعضی از قسمتهای الواح مبارکه در کمال شهرت است که بپرخانی از آن در این مقال استشهاد میشود.

۱- بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی  
 ۲- بهائیرا بصفت شناسنده باسم و بخلق بی برنده بجسم یعنی چون شخصی یا بند در گفتار آیت توحید و در رفتار جوهر تجرید و در کردار حقیقت تقدیر فریاد برآورد که این بهائیسست.  
 ۳- بارقه حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است.

۴- توقع شعور از اهل فرور مانند توقع آفتاب در شب تیره و تار و آن معتنع و محال.  
 ۵- اساس سیئات نادانی و جهالت است.  
 ۶- جمیع معاصی بیکطرف و کذب بیکطرف بلکه سیئات کذب افزونتر و ضررش بیشتر است.  
 ۷- البته طفل را اگر بکشند بهتر از این است که جاهل بگذارند.

۸- تربیت و تعلیم دختران لا زم تر از پسران است زیرا این بنسبات وقتی آید که مادر گردد و اولاد پرور شوند و اول مریی طفل مادر است.

۹- محبت نور است در هر خانه بتابد و عداوت نار است در هر کاشانه لانه نماید.

در خاتمه باین لوح مبارک که حاوی کیفیتی بدیع و بیانی لطیف است بر موز آمیخته و به حقائق پرورده این مقال را بپایان میبرم و بزبان حال و قال میگویم که

مجلس تمام گشت و باخر رسید عصر  
 ماهمچنان در اول وصف تو ماند هایم

هو الله

ای مهتدی بهدایت کبری خفاشانی چند که در زاویه نسیان خزید بودند و در ظلمات خانها ناپیدایان طپیده در رزهر هزار لحاف گاهی مذمت انوار مینمودند و مدائح تاریکی در گوشه و کنار می رانند غروب افتابرا از افق امکان غنیمت شمرده اند و سری میجنبانند و جولانی خواهند و میدانی گرفته اند و بعضی بی خوردن راهبسات مو تنگه و نغفات کذب اقع خواهند که نیر اعظم مضر عالم بود و شمس قدم بی فائده و مظلم چه که سوم طلوعش رومی از زنگی ممتاز و زشت از زیبا معلوم و واضح و پدیدار جمعیرا رسوانمود و حزیرا آواره تاریکی سوراخ کرد سارقان بیچاره را در مشقت فضاخت انداخت و بد رویان آواره را ساکن حجاب و پرده کرد تاب حرارتش اجسام را میگذاخت و شعاع انوارش دیدت هارا خیره میساخت سورت پرتوش رخسار را میسوخت و حدت شعلهاش جگرها را برهان مینمود از هردری داخل میشد و از دیوار هر فاسقی بالا میرفت تجسس مذموم را مرعی میداشت و جبال ثلج مقبول را میگذاخت گیاههای بیهوده را خشک مینمود و اشجار بی ریشه را افسرده و پژمرده میکرد بر ابرار و اشرا هر دو عنایت مبذول میداشت و کلبه گنه کار و پرهیزکار هر دو را روشن میفرمود بفرق کامل و ناقص و عالم و جاهل هنر و پرتونثار بود و برگلشن و گلخن تجلی میکرد پس باید

از او بیزار شد و از ذکرش و حبش در کنارش  
 ظلمت ممدوحست و تاریکی مقبول زیرا سائس  
 عیوبست و پرده ز نوب خفاشان باهوشانرا  
 مجال میدان دهد و سارقان کاملانرا فرصت  
 نجات بدرویانرا رسوا نکند و فاعلان و مزدورانرا  
 علت راحت گردد و نسائم دلکش در و بادهای  
 خنک بسیار خوش خواب راحت آرد و مزید صحت  
 گردد و پرده داری ماه رویان کند و ستاری فاسقان  
 مردان رزمرا میدان هجوم بغتی دهد و مغلوبان  
 مظلومرا فرصت فرار و چاره سازی واسطه الفت  
 عاشق و معشوق است و سائس صد هزار عیوب و  
 ذنوب حزب جلیل حشراتا حشر و نشور است  
 و جنود شیاطین را میدان بروز و ظهور خیل  
 ثعالب و ابن آوی را فرصت حصول طعمه و  
 ارزاقست و سباع درنده را وسیله وصول بصید  
 و شکار در آفاق شب زنده دارانرا اوقات

مناجاتست و تبتل و تعبد و انس برب الارضین و  
 السموات مرغ چمن راشب وقت نغمه و آواز است  
 و یاده پرستانرا محفل انس و ساز و نواز باری  
 باین سخنهای بیپوده مذمت آفتاب جهانتاب  
 کنند و مدح ظلمت شدیده محیطه برجها  
 دیگر ندانند که حیات و هستی ظلمتیان نیز از  
 فیض نیر اعظم است اگر حرارت و تابش و عنایت  
 پرورش شمس حقیقت نبود ذی روحی موجود نه  
 حتی آنخفاش معدوم باری از روی مزاج ایمن  
 کلمات مرقوم شد اما بگوش حقیقت استماع فرمائید  
 والیهاء علیک عطر مشام الورقة الموقنة ضلعک  
 و ام ضلعک و سنلیک و کریمتک بالنفحات التی  
 عبقت من ریاض العنایة فی هذا العهد الکریم  
 ع ع

(مکاتیب اول - ص ۴۰۰)

### حضرت حکیم

باشم نخل خشرست و سرور آرد از خطام خانه از زخمت خام قبر مانس بجا اول  
 نیز نیاید دلور دیگر نه لانه از نه آشیانه از پایخت شد حال دیگر آرد لم گیر  
 گویند پاکیزه جانبا ز است و نهایت قمار بازر آنکه تندرانی میدان با جبهه  
 بهم و پسر از در مغلس در یک آواز خوانند خدا را بخند گیر و

ع ع







# ای تو مهین شاخسار

سدره

ابهی

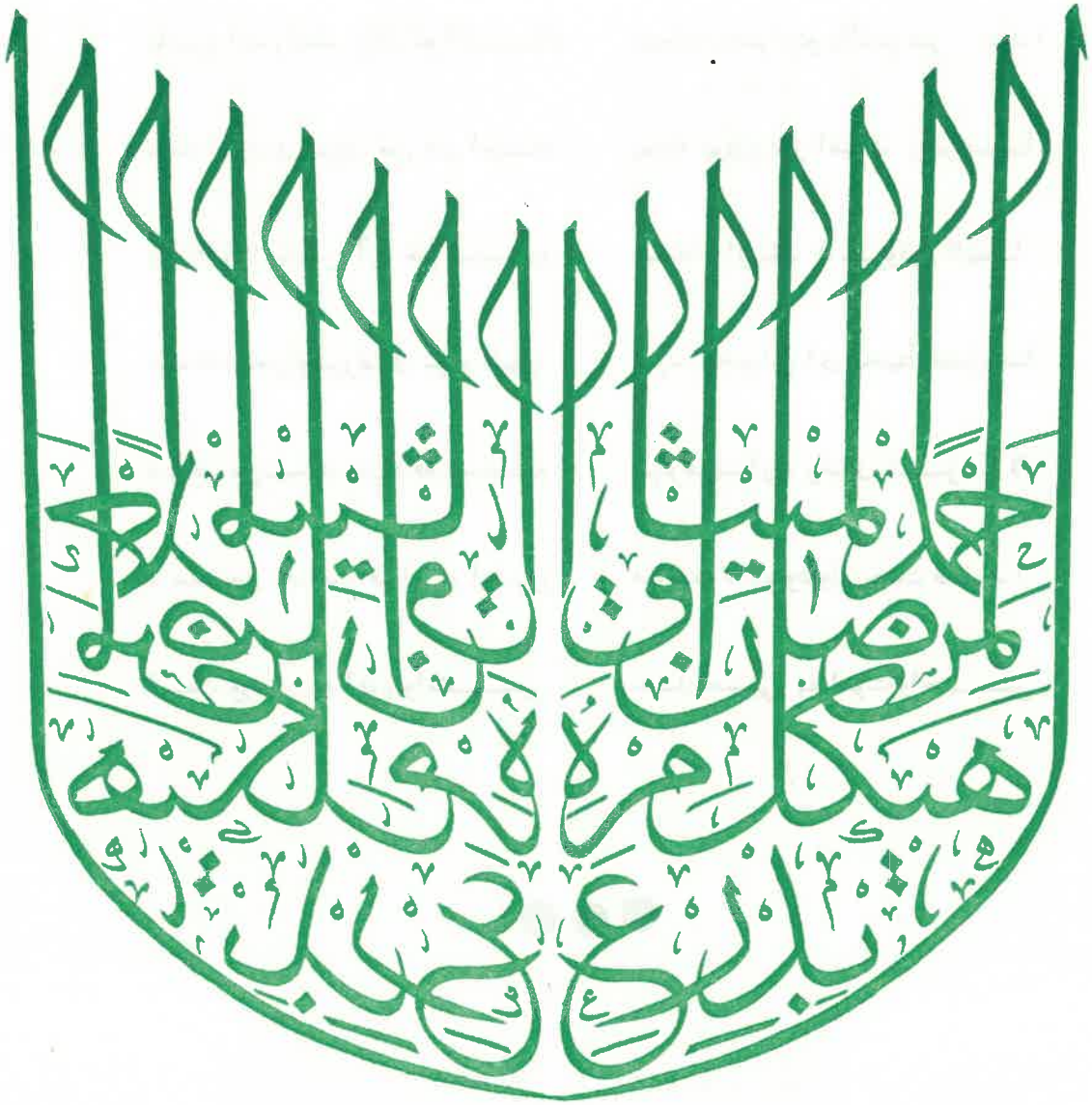
قسمتی از قصیده آقاسید مهدی گلپایگانی

ای قلمت بر بیاض دفترانشا	کرده محیط از سواد قطره هویدا
ای بگهرازیاس خلق مقدس	وی بحقیقت ز درک غیر میرا
در دهن عاشقان دهد بحلاوت	جوهر سم از کف تو لذت حلوا
تربیت تاب آفتاب جمالت	صخره صماکند چوبیضه بیضا
خوانده ادیب خرد بمدرس تقدیر	از ورق حکمت تو درس الغیا
دورکنی از جمال امر مقدس	جذب نغای بسوی منظر اعلا

چشم بد اندیش از سپند مروت	گردن بد خواه از کفند مدارا
جذبه حب تو گر مزاج ندادی	حمل صور از چه مینمود هیولا
کرده مزین سواد مشک مدادت	صفحه منشور لا بختام الا
هر که بکوی تو شد علم بگدائی	سرنهید بر سر زیر حشمت دارا
سینه که در اوست سرحب تو مکنون	گر همد ف تیر تیز گشت چه پروا
باز نگردد بسوی چشمه خورشید	چشم که بر طلعت منیر توشد وا
یافت چو از چهره تو رنگ بصورت	برد چو از طره تو بسوی بمعنا
دامن باغ است پر ز سنبل و ریحان	جیب نسیم است پر ز عنبر سارا
کسر نشنید هاست جز در هان تو هرگز	درج بیک حقه روح و هیکل انشا
جز در لپاکت کسی ندیده که پوشند	پیرهن اندر بر محیط گهر زا
غیر بنا گوش و زلف تو نتوان کرد	سیم نهان در میان سنبل بویسا
ندهد اگر حکمت رضای تو دستور	حکم قضا کی رسد بمعرض امضا
گشت مداول عنان نطق فرو بنند	دست طلب سوی باب رحمت بگشا
وصف قدم طی شود بخامه امکان	پشه اگر پی برسد بساحت عنقا
و هم چه اندیشد ارتقا که ز حیرت	خیره در او مانده چشم عقل چو حریبا

وی تومبین شاخسار سدره ابهسی	ای تومبین میوه درخت معالی
رفته زمن خرمن شکیب بیغمسا	تا شد هام خوشه چین خرمن حسنت
نیست بغیر از تو با کسم سر سودا	تا سرم اندر کمند زلف تو افتاد
بسته برویم در امید زهرجا	تا که گشودی بروی من در امید
رسته ام از بند دیر و قید کلیسا	یافته ام تا نشان آن خم ابـرو
درد و جهان ای محیط فضل تمنا	نیست بجز گوهر رضای تو ام هیچ
بهر خریداری رضای تو کالا	در کف من نیست جز کلافه تسلیم
در همه عالم وصول جنت فردا	دست من و دامن قبول تو امروز
حیک حسبی به اموت واحیسی	اسمک وردی به اقوم وامشسی





رساله در باره عهد و میثاق

عزیز الله سلیمانی

از چند سنه قبل اراده مبارکه، همایون غصن ممتاز شجره، ابهی براین تعلق گرفته بود که در کلیه نقاط امریه لجنه‌های بنام (لجنه عهد و میثاق الهی) تاسیس شود و آن لجنه موظف باشد که مسئله عهد متین حضرت رب العالمین را پی در پی بدوستان تذکر دهد و حصن حصین دین مبین را از حملات عنیفه، ناقضین پرکین صیانت کند و قلوب سادّه احبای نازنین را از القات زهرآگین مارقین محافظه نماید. و این بند که در ربیع ماه ۳۳۴ شمسی افتخار تشرف بمحضر منور حضرت ولی امر الله روحی لتربته الفدا را حاصل کردم و از صهبای لقاییش کامیاب گردیدم حضوراً فرمان یافتم که صواب دید محفل مقدس روحانی ملی شید الله ارکانه بتمام خاک ایران سفرو جمیع احباب را به بشارت الهیه که از فم اطهر استماع نمودهام مستبشرکنم و چون حسب الامر پس از ورود بایران بامثال امر قیام نمودم در اکثر اماکن یکی از وظایف مقدسهام تشریح اهمیت عهد و میثاق بوده و در پیاره‌های از نقاط برخی از یاران لساناً و لجنه عهد و میثاق مدینه تبریز کتباً خواستار شدند که آنچه در این زمین شفاهاً بعرض احبای رساندهام بصورت رساله‌ای بقلم آرم ولی حقیر فرصتی برای انجام این خدمت بدست نمی‌آورد چه در نظر بود که در این موضوع مقاله‌ای مفصل مرقوم و حق مطلب بدستی او شود و این مستلزم وقت کافی و فکر فارغ و حاضر بودن نصوص آیات و الواج و آثار موجود بودن اسناد و مدارک و شواهد بود که فانی در طی مسافرت‌های دائمی فاقد همه آنها بوده و هستم تا اینکه اخیراً مثل مشهور (مالا یدرک کله لا یتدرک کله) بنظر آمد و تصمیم گرفته شد بنگارش صفحاتی مختصراً کتفا رود باشد که بتائید صاحب امر و مالک خلق این نوشته نافع از کارد رأید و در ساحت احباب مقبول افتد.

اکنون قبل از دخول باصل موضوع و پیش از خور در عمق مطلب مقتضی است بدانیم که یکی از معانی عهد پیمان است و کلمه میثاق بمعنی محکمی هر چند که میثاق بمعنی عهد هم آمده است ولی در این مورد که هر دو یکجا ذکر شده‌اند هر یک معنی جداگانه خواهد داشت و آن همان است که ذکر شد و لفظ پیمان را هرگاه بخواهیم عبارت متداول تری از آن کنیم میتوانیم آنرا قرارداد بنامیم. و اما عهد در عرف دینت بمعنی متعدده آمده است من جمله اطلاق گردیده است بر قبول جمیع احکامی که در هر دوری بر یکی از مظاهر الهیه نازل گشته چه که خداوند در مواضع عدیده تورات من جمله اول باب پنجم از سفر تثنیه میفرماید: (وموسی تعام بنی اسرائیل را خوانده بایشان گفت ای اسرائیل فرائض و احکامی را که من امروز بگوش شما میگویم بشنوید تا آنها را یاد گرفته متوجه باشید که آنها را بجا آورید. یهوه خدای ما با مادر حوریب عهد بست. خداوند این عهد را باید ران مان بست بلکه با ما که جمیعاً امروز در اینجا زندگی هستیم. خداوند گفت. . . . . ترا بحضور من خدایان دیگر نباشد. بجهت خود صورت تراشیده یا هیچ تمثالی. . . . . مساز. نام یهوه خدای خود را بباطل مبر. . . . . روز سبت را نگاهدار. . . . . شش روز مشغول باش. . . . . اما روز هفتمین سبت یهوه خدای تو است در آن هیچ کاری مکن. . . . . پدر و مادر خود را حرمت دار. . . . . قتل مکن، و زنا مکن، و دزدی مکن و بر همسایه خود شهادت دروغ مده. . . . .) از این آیات که نظایری بسیار در اسفار تورات دارد - واضحاً مستفاد میشود که مراد از عهد تعهد عمل کردن بجمیع تعالیم الهی اعم از اوامرو نواهی است.

نوع دیگر از عهد آن است که خداوند در هر دوری برای ظهور آئینده از امت توسط رسول خود اخذ و بعبارات مختلفه آنان را بشناسائی و اطاعتش اکیدا وصیت میفرماید و از اعراض او

واعتراض باو شدید<sup>۱</sup> برحد رمیدارد چنانکه  
 فی المثل خداوند در تورات از بنی اسرائیل عهد  
 حضرت مسیح راود رانجیل عهد حضرت محمّد را  
 ود قرآن عهد حضرت اعلی و حضرت بها اللّٰه را  
 ود ربیان عهد من یظهره الله راود رکّ کتب مذکوره  
 وسایر صحف الّهیه ایضا<sup>۲</sup> عهد ظهور کتب وحلول  
 یوم الله را اخذ فرموده و این مطلب در کتب  
 استدلالیه اهل بها بتفصیل بیان گردیده است.

نوع ثالث از عهد موضوع این مقاله و آن عبارت  
 از عهدی است که هر صاحب ظهوری برای  
 جانشین خود اخذ میکند و آنچه در قرآن مجید  
 راجع بقضیه خلقت عالم و مناظره خدا با ملائکه  
 در باره استخلاف آدم ذکر شده جمیعا<sup>۳</sup> اشاره  
 بهمین مطلب است و معانی این قصه و خلیفه شدن  
 آدم و سجده ملائکه در برابرش بامر خدا و استکبار  
 ورزیدن ابلیس و ابا کردنش از سجود بتغاریت  
 در آیات والواح این امر قویم نازل گردیده است.

باری از جمله سنن الّهیه این بود است که  
 در هر دوری ازاد و ار مظا هر قد سیه بعد از غروب  
 شمس حقیقت وجود مقدّسی که محیط بمعانی  
 کتاب و واقف بر موزتعالیم حضرت ربّ الارباب و  
 ملهم بالهامات غیبیه و مصون از خطایا و اشتباهات  
 بشریه و ممنوع بعصمت موهوبی است نعم الخلف  
 لخیر السلف باشد تا مبین آیات و حلال معضلات  
 شریعت و شبان حقیقی امت گردد و این همان  
 است که در عرف اسلام بنام وصی و امام معروف و  
 در این دور مبارک با اسم مرکز عهد و ولی امر  
 موصوف است و اگرچه در ادوار سابقه خصوصاً در  
 دور عیسوی و محمدی از امت نصاری و امت اسلام  
 بوسیله حضرت مسیح و حضرت محمّد علیهما  
 صلوات الله برای حضرت شمعون الصفا و حضرت  
 علی بن ابی طالب علیهما السلام اخذ عهد شده  
 بود و در ورجمال قدم هم برای حضرت غصن اللّٰه  
 الاعظم و حضرت غصن ممتاز روحی لهما الفداء<sup>۴</sup> اخذ

عهد گردید جز اینکه عهد عیسوی و محمدی عهد  
 خفی بود و عهد جمال قدم عهد جلی . بیان  
 مختصرش این است که در دور عیسوی چنانکه در رساب  
 شانزد هم انجیل متی مذکور است حضرت مسیح از  
 شاگردان خود پرسید که : (مودم مرا که پسرانسانم  
 چه شخص میگویند . گفتند بعضی یحیی تعمید  
 د هنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یا یکی از  
 انبیاء . ایشانرا گفت شما مرا که میدانید . شمعون  
 پطرس در جواب گفت که توئی مسیح پسر خدا ی  
 زنده . عیسی در جواب وی گفت خوشحال تو ای  
 شمعون بن یونا زیرا جسم و خون این را بر تو کشف  
 نکرد بلکه پدر من که در آسمانست و من نیز ترا  
 میگویم که توئی پطرس و بر این صخره کلیسای خود  
 را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد  
 یافت . و کلید های ملکوت آسمان را بتو میسپارم و  
 آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه  
 در زمین گشائی در آسمان گشاده شود . ) از آیه  
 ( توئی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا  
 میکنم ) مراد حضرت مسیح این بود که معرفت تو که  
 شمعون میباشد در حق من کامل است چرا که تو  
 مثل سایر مردم مراد ردیف انبیای بنی اسرائیل  
 از قبیل الیاس و ارمیا و امثالهما که شا نشان ترویج  
 شریعت تورات بود و بس قرارند ای بلکه مرا  
 صاحب سلطنت مطلقه الّهیه دانستی لهذا من  
 بر این عقیده حقه تو کلیسای خود را بنا میکنم یعنی  
 باید کلّ اهل ایمان اعتقادشان در باره من مانند  
 اعتقاد تو باشد چه کلیسا که ترجمه کنیسه میباشد  
 هم بمعنای جماعت مؤمنین و هم بمعنای عبادتگاه  
 است . و از بیان ( کلید های ملکوت آسمان را بتو  
 میسپارم ) مقصود حضرت این است که در امر دین  
 اختیارات تامّه بتو میدهم . و از عبارت ( آنچه بر  
 زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین  
 بگشائی در آسمان گشاده شود ) منظور حضرتش  
 این است که در شریعت من آنچه را تو حرام نمائی



ایضا" در دور احمدی جریان اخذ عهده  
 باین ترتیب بود که آن حضرت آخرین باری که پس  
 از انجام مراسم حجی که بحجّة الوداع موسوم  
 شد از مکه معظمه بعدینه منوره با چندین هزار  
 از مسلمین مراجعت میفرمود در غدیر خم بعد از  
 آنکه بار انداختند کلبه" اصحاب را که رالتزام  
 رکاب مبارکش بودند طلبید و خود بالای جهاز  
 شتر و یا محلّ مرتفعی از سنگ که بهیئت منبر  
 درست شده بود تشریف برده برسبیل سئوال  
 فرمود ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم  
 یعنی ای مردمان آیا من اولی نیستم بر شما از  
 خودتان و این اشاره به آیه مبارکه قرآن بود در  
 سورة الاحزاب که میفرماید (النبی اولی بالمؤمنین  
 من انفسهم) باری حضار جواب دادند که بلی  
 یا رسول الله تو بر ما از خودمان اولی آنگاه —  
 پیغمبر اکرم بازوی حضرت امیر را گرفته بلند نمود  
 و فرمود (الا من کنت مولا فهد اعلی مولا اللهم  
 وال من والا و عاد من عاداه وانصر من نصره  
 واخذل من خذله) یعنی آگاه باشید که هر کس را  
 که من مولا یش بودم این علی او را مولى است  
 خداوند او را دوست بدار هر که را دوست میداردش  
 و دشمن دار هر که را دشمن میداردش و یاری فرما  
 هر که را یاری میکندش و واگذار هر که را و میگذاردش  
 معلوم است که این عمل رسول الله در باره حضرت  
 علی دلالت میکند بر اینکه همچنانکه خودش  
 سروری بر مؤمنین دارد بعد از صعودش علی  
 صاحب این مقام رفیع است و میبایست جملگی در  
 برابرش ( چشم بر حکم و گوش بر فرمان ) باشند و  
 او امرش را مانند او امر خدا و پیغمبر گردن نهند  
 ولی چون در قرآن آیه ای در این موضوع صریحا"  
 نازل نشده و نیز از شخص رسول اکرم وصیتی در این  
 خصوص باقی نمانده بود لهذا در باره خلافت  
 اختلاف افتاد و بعد هم واقعه غدیر خم بسهویا  
 بعد بر غیر آنچه مراد خدا و رسول بود حمل

موافق اراده الله و آنچه را حلال کنی ایضا چنین  
 میباشد . و تفسیر آیات مزبوره انجیل از حضرت  
 مولی الوری است که در الواح و آثار مقدسه اش  
 از قبیل مفاوضات و بدایع الآثار و غیرهما موجود  
 میباشد ولی چون فعلا" در دسترس حقیر نیست  
 از رج عین بیان مبارک معذورم . باری ملاحظه  
 فرمائید که در دور مسیحی احدی جز حضرت  
 پطرس دارند چنین مقام و منزلتی نشد و باین  
 جهت او بود خلیفه مسیح و دارند عصمت موهوبی  
 که آنچه قولا" میفرمود یا عملا" بکار می بست  
 مصون از سهو و خطا بود با اینهمه چون حضرت مسیح  
 صریحا" نفرمود که ای پطرس چون تو چنین و چنان  
 هستی بعد از من جانشین منی و باید مؤمنین کلا"  
 مطیع تو باشند و از آنچه تو فرمائی تخلف نورزند  
 لهذا این عهد را عهد جلی نتوان گفت بلکه  
 باید شعهد خفی شمرد . و چون چنین بود یعنی  
 عبارتی صریح از حضرت مسیح در باره ولا یت  
 پطرس در دست نبود پولس رسول که در باب نهم  
 کتاب اعمال رسولان از ملحقات انجیل شرح  
 احوال قبل از ایمان و بعد از ایمانش مسطور است و  
 قیلا" بنام سولس و شاء اول نامیده میشد و تنسی از  
 دانشمندان دینی یهود بشمار میآمد و جدیت و  
 تلاشی بلیغ در تبلیغ امر مسیح میکرد و رساله های  
 بسیاری هم از او بیادگار است این مرد باستناد  
 فضل و کمال ظاهری با حضرت شمعون پطرس  
 در پاره ای مسائل مناقشه میکرد زیرا معتقد به  
 مقامات معنوی حضرت شمعون نبود . و اگر چه  
 مناقشات مابین این دو شخصیت در زمان خودشان  
 منحصر بمناظرات لفظی بود ولی همان مباحثات  
 که بدوا" از دایره الفاظ تجاوز نمیکرد بهر  
 ریشه هائی برای انشقاق گردید و در طی قرون و  
 اعصار از آن بیخها ساقه های اختلاف و شاخه های  
 نفاق روئید و برگهای مجانبیت و میوه های عداوت  
 ببار آورد .

گردد ولی جمیع مظلّین امت از شیعه و سنی معترفند که در غدیر خم که منزلی است از منازل بین مکه و مدینه این قضیه اتفاق افتاده است چنانکه بسیاری از ادباء و شعراء سنی متعزّز این قضیه شده‌اند من جمله حاذق خوقندی که از فحول شعراء ترکستان است در مقدمه منظومه یوسف زلیخای خود جایی که بنعت امیر المؤمنین میرسد میگوید :

علی در خلافت را چهارم  
 مسیحای زمین خورشید طارم  
 خلافت ختم زان بر مرتضی بود  
 که خاتم بر نبوت مصطفی بود  
 بحمد الله دم گردید آگاه  
 ز رمز گفته من کنت مولا

ایضا از گفتار اجل واعرف عرفای اسلام  
 جلال الدین رومی است که :

زین سبب پیغمبر با اجتهاد  
 نام خود وان علی مولى نهاد  
 گفت هر کس را منم مولى و دوست  
 ابن عم من علی مولای اوست  
 کیست مولى آنکه آزادت کند  
 بند رقیبت زیایت وا کند

از این دو فقره اشعار در مطلب مستفاد میگردد یکی اعتراف هر دو شاعر بوقوع قضیه غدیر خم با آنکه هر دو از اهل سنت و جماعت میباشند و دیگری معنی کردن مولى بدوستی ساده چنانکه از بیت دویم اشعار جلال الدین رومی استنباط میشود و بازاد کنند چنانکه از بیت سیمش برمیآید ولی در این مورد مولى فى الحقیقه بمعنی مالک و آقا و عبارته اخرى بمعنی ولایت مصطلحه است که از شئون شامخه شخص پیغمبر میباشند. بیانش اینکه در تمام شرایع الهیه من جمله دین

حنیف اسلام بموجب منطوقه ( الناس مسلطون علی انفسهم و اموالهم ) هر نفسی مسلط بر جان و مال خویش است ولی این تسلط تا وقتی است که رسول الله آن را در اختیار نگیرد و لکن اگر رسول خدا بجهت پیشرفت دین و مصالح دیگر شرعی آن را لازم داشت هر اینه او بمال و جان امت اولی از خود ایشان خواهد بود چه که او بمصالح مؤمنین و سعادت حقیقی ایشان واقفتر از خودشان میباشد و مهربانتر از خودشان بایشان . و مراد پیغمبر از اینکه فرمود هر که را من مولى هستم علی او را مولى است همین معنای اخیر است زیرا با اشاره بآیه قرآن اقرار اولویت برای خود از حضار گرفت آنگاه علی را با خود در این منقبت شریک فرمود ولی اهل سنت چنانکه قبلاً مذکور شد باین نکته توجه نکردند و بعلمت فقدان نص صریح در قرآن مجید استدلالات حضرات شیعه هم در این زمینه بموافقت اهل تسنن نینجامید و بالنتیجه تخم شقاق و نفاق از همان روز رحلت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در اراضی شریعت بیضاء افشاند شد و بهرور حاصلی تلختر از حنظل ببار آورد . بخصوص ادای کلمه حسبنا کتاب الله نتایج بسیار وخیمی در کمون داشت که حضرت مولى الوری در لوح مبارکی بآن اشاره فرموده‌اند . ولی در این دو رفخیم که در هر شأنی ممتاز از ادوار سالفه است در باره عهد و میثاق نصوص صریحه موجود است چنانکه از قلم اعلی در آیه مبارکه ۲۸۳ کتاب اقدس چنین نازل شده است : ( اذا غیر بحر الوصال و قضی کتاب العبداء فى المال توجهوا الی من اراد الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم ) یعنی زمانی که فروکش کرد در بای وصال و منقضی شد کتاب مبداء در مال توجه کنید بسوی من اراده الهی که منشعب شده است از این اصل قدیم . و در آیه ۴۲۷ چنین عز نزل یافته است : ( یا اهل الانشاء از اطارت

الورقاء عن ايك الثناء وقصدت المقصد الاقصى  
 الاخفى ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الى الفرع  
 المنشعب من هذا الاصل القويم) يعنى اى اهل  
 عالم زمانيكه پرواز كرد و رقاؤد رختستان ثنا و قصد  
 نمود مقصد اقصى اخفى را راجع سازيد هر چه را  
 بى نبرد يد از كتاب بسوى فرع منشعب از اين اصل  
 قويم. آية اول مشعر است كه بعد از صعود جمال  
 ابهى بايد فقط بحضرت من اراد ه الله توجه كرد.  
 وآية دوم مدال است كه آن فرع منشعب يعنى  
 همان وجود مباركى كه قبلاً امر بتوجه بحضرتش  
 گشته است هموست مبین آيات الله و پس. بانكه  
 بر اعظم اصحاب جمال قدم واضح بود كه مراد  
 الهى از من اراد ه الله و فرع منشعب از اصل قدیم  
 حضرت عبد البهاست مع هذا جمال مبارك  
 كتاب عهد را بخط و خاتم مبارك خویش باقى  
 گذاردند كه بعد از بيان مقدارى از نصایح الهیه  
 در موضعی از آن میفرمایند: (وصية الله آنكه  
 باید اغصان و افنان و منتسبین طراً بغصن اعظم  
 ناظر باشند انظروا ما انزلناه فى كتابى الا قدس  
 اذا غير بحر الوصال و قصى كتاب العبداء فى العال  
 توجهوا الى من اراد ه الله الذى انشعب من  
 هذا الاصل القديم مقصود از این آیه مبارك كه  
 غصن اعظم بوده كذلك اظهرنا الا مر فضلاً من  
 عندنا و انا الفضال الكريم).

و این كتاب مقدس عهدى پس از آنكه در حضور  
 اكابر اصحاب بعد از صعود جمال قدم تلاوت  
 گردید بطورى روشن و محكم بود كه از طرفى  
 اسباب سرور و اطمینان خاطر مخلصین احباب و  
 از جهتی علت تكدر و در عین حال سكوت قطب  
 شقاق و سردسته اهل نفاق گردید چه نصوص  
 واضحۀ قاطعه الهیه معرى برای طریق پیمان  
 شكسى باقى نگذاشته بود ولى بمرور زمان و ساوس  
 شیطانى و دسایس ابلیسی مركز نقض از خفا بظهور

آمد و بیبانه های ناروا و تهمت های نابجا خواست  
 مانع اشراق شمس میثاق گردد مثلاً گاهی بصرف  
 افتراء ابراز میداشت كه حضرت مولی الوری مدعی  
 مقام شاریت گشته اند در صورتیکه قبل از هزار  
 سال كامل كسى حق چنین ادعائی ندارد و گاهی  
 اظهار مینمود كه جمیع مؤمنین مأورند بظواهر  
 آیات متمسك باشند و آن را از معنی ظاهر خارج  
 نسازند يعنى دیگر میتین لا زم نیست وزمانى نسبت  
 ظلم بوجود اطهر میداد و خود را مظلوم وانمود  
 میکرد و در این اقوال بهتان آمیز عده های از شاهیر  
 بى تمیز مثل جواد قزوینی و جمال بروجردى و سید  
 مهدى دهجى و امثالهم كه هر يك باوصاف  
 غرور و انانیت و ریا و نخوت موصوف بودند او را كه  
 بلکه تحريك مینمودند و چنانكه در كتاب بهجت  
 الصدور جناب حاجى میرزا حیدر علی اصفهانی و  
 كتاب خاطرات جناب دكتر یونس افروخته مشروحاً  
 نوشته شده است هر روزی در مخالفت با مركز  
 میثاق نغمه نى تازه ساز میکرد و از لطایف حیل  
 بنیانی نو میریخت كه شاید با مال جاه طلبان  
 خود برسد غافل از آنكه در این عصر فخیم دیورا  
 بر سریر سلیمان سبیلی نیست و باطل را باحق  
 یارای معارضه و محاربه نه. این مرد امر مبارك  
 جمال قدم را قیاس بدور اسلام میکرد و تصور  
 مینمود كه همچنانكه در آن زمان حضرت امیر المؤمنین  
 با اینکه امام متقین و خلیفه سید المرسلین بود  
 حقش غصب شد در این دور هم اومیتواند غاصب  
 حق مركز میثاق گردد و آن وجود مبارك را خانه  
 نشین سازد و این میرساند كه ناقص اكبر آثار و  
 آیات جمال مبارك را یا زیارت نكرده بوده و یا  
 آنكه بآنها معتقد نبوده است چه در لوح مبارك  
 سلمان حق جل جلاله تصریح فرموده است كه  
 چون در ادوار سابقه نظر بحكمت های بالفه در

کلمه توحید ( لا اله الا الله ) حرف نفی برحرف اثبات سبقت داشته باین جهت حروف نفی بظاهر بر احرف اثبات غالب میشودند وین است عین بیان حق تعالی شائنه : ( ای سلمان ایمن ایام مظهر کلمه محکمه ثابته لا اله الا هو است چه که حرف نفی با اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده و سبقت گرفته واحدی از اهل ابداع تا حال باین لطیفه ربانیه ملتفت نشده و آنچه مشاهده نمود های که لم یزل حروفات علی الظاهر بر احرف اثبات غلبه نمود هاند از تاثیر این کلمه بود که منزل آن نظر بحکمتهای مستوره را باین کلمه جامعه نفی را مقدم داشته و اگر ذکر حکمتهای مقتعه مغطئه نعیم البتة ناسرا منصعق بل میت مشاهده خواهی نمود آنچه در ارض مشاهده مینمائی و لود رظاهر مخالف اراده ظاهریه هیاکل امریه واقع شود و لکن در باطن کل باراده الهیه بوده و خواهد بود ) انتهى

و بعد در همان لوح مبارک میفرمایند : ( ای سلمان قلم رحمان میفرماید در این ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشتم و حکم آن لوشاء الله از سما مشیت نازل خواهد شد و بعد ارسال خواهیم داشت ) انتهى . از این بیان مبارک بالصراحه مستفاد میگردد که چون در این ظهور حرف نفی از اول اثبات برداشته شده است مظاهر نفی یعنی ناقضان و ناکسان بر ثابتن و راسخان غالب نخواهند آمد و هسته نقض بر مرکز پیمان پیشی و پیشوائی نخواهد جست و بالتبع اعوان و پیروانش نیز که لشکریان اهریمن ضالند پرو بالی باز نخواهند کرد لهذا این ظهور اعظم را در این خصوص مقایسه با ظهورات گذشته کردن قیاسی است باطل و کوشیدن در تحصیل نتیجه در این باره زحمتی است بی حاصل . اگر ناقص اکبر معتقد ب بیان مبارک مذکور میبود هرگز در مغز خویش فکر مخالفت با حضرت غضن اعظم رانمی پرورانید زیرا امید آنست

که نتیجه اش ندامت و خسران خواهد بود و لسی این مطلب را باور نداشت تا وقتی که تجربه با و فهمانید که شجره نقض شمره اش رسوائی و حرمان است چه در طی ایام و مرور اعوام پاره ای از ناقضین که ساده لوحانه فریب خورد ه بود ند متذکر و تائب و بذیل اطهر حضرت غضن الله الاعظم متشبث گردیدند و عده های که بمرض غرض مبتلا بود ند از مشاهده ارتفاع پرچم عهد خون دل خورد ند و عاقبه الا مرا زغیظ درون مرد ند و ر آخر چنان شد که بقول جناب آقا سید مهدی گلپایگانی علیه رضوان الله کلمه ناقص مانند لفظ غول و جن اسمی بود بی مستقی زیرا گاهی نام ناقص بر سر زبانها می افتاد ولی شخص ناقص پیدا نمیشد همچنانکه بازای اسم غول و جن وجودی در خارج پیدا نمیشود . و نیز حضرت مولی الوری در زمان حیات عنصری خود بخط مبارک خویش مرجع معصوم اهل بها بعد از خود را با صرح عبارات تعیین و بنهایت تاکید امر فرمود ند که کل مؤمنین توجه بفرع مقدسی که از د و شجره الهیه روئید ه یعنی حضرت شوقی افندی ربانی نمایند و جمیعاً در ظل ممد و د ش بیارامند و اطاعتش را عین اطاعة الله بدانند و فرمانش را بدل و جان از عان فرمایند زیرا که اوست ولی امر الله و مبین آیات الله و مرجع اغصان و افنان و احبائه الله و اوست در یتیمی که از خلل دود ریای متلاطم پدید آمده و نور مبینی که بعد از حضرت عبد البهاء بر آفاق قلوب و ارواح پرتو افکند ه و خلاصه الواح و صایای حضرت مولی الوری که مشتمل بر ذکر مقامات عالیه و لسی مقدس امر الله و مشحون از القاب متعالیه آن بزرگوار میباشد کرارا طبع و نشر شده و بدست همه احبای الهی رسیده و بلاشک هم اکنون در اکثر منازل و استان موجود است و فعلاً نگارنده چون در سفر بسرمیبرد و دسترس بان ندارد از درج عین عبارات آن لوح مبارک معذور است .

من هو بعد همدین الله را از آفت تفرقه و بسالی  
 تشتت حفظ و با این تدبیر خدای وحدت کلمه را در  
 بین مؤمنین محافظه کردند. در دوران اسلام زمانی  
 که هزبر غالب علی بن ابی طالب علیه السلام بر  
 سریر خلافت جلوس فرمود از آنجائیکه بسبب نبودن  
 نص صریح بیست و چهار سنه دیرتر از وقتیکه لازم  
 بود مالک حکم شد رشته وحدت در میان امت  
 چنان گسیخته شد همد که پیوستنش امکان نداشت  
 و بطوریکه در تواریخ معتبره مسطور است در مدت  
 کوتاه خلافت سه جنگ داخلی رخ داد یکی بنام  
 جمل و دیگری بنام صفین و دیگری بنام نهروان  
 که در این سه جنگ تقریباً صد هزار نفر از مومنان  
 گذشتند زیرا احکام ناصالح قبل از آن حضرت زمام  
 امور را بدست گرفته موافق مقتضیات نفس وهوی  
 کامروائی و مستمرگی وهوسرانی عادت کرده بودند  
 خصوصاً در زمان خلافت عثمان که دیگر اثری از  
 عدالت صوری هم که در زمان ابوبکر و عمر وجود  
 داشت باقی نماند همد امرای امت بنحوی  
 حکومت علی که عدالت محض بود راضی نمیشدند  
 این بود که باتمام قوی بمخالفتش برخاستند و  
 شمشیرهایی که میبایست در راه ترویج توحید و  
 نصرت اسلام از نیام در آید بخون مؤمنین رنگین  
 شد و طبعاً از طرفی پیشرفت دین الهی متوقف  
 گشت و از طرف دیگر کینه شدید در دل های مسلمین  
 باقی ماند که منجر بقتل علی مرتضی و مسمومیت حسن  
 مجتبی و شهادت سید الشهدا و مظلومان کریسلا  
 و انزوای سایر ائمه هدی و تجزیه دین واحد  
 بفرق و شعوب لا تعد ولا تحصى گردید که همواره  
 بایکدیگر مشغول مخاصمه و مقاتله بودند ولی اگر  
 حضرت امیر المؤمنین از همان روز اول زمامدار  
 امر الله گشته بود هم وحدت امت محفوظ میماند  
 وهم معارف صحیحه در میان شان رواج مییافت و  
 هم بعد از خودش اولاد بزرگوارش باقتدار و  
 آزادی حکومت حقه و معارف حقیقیه را ترویج  
 میکردند و بالتلیجه نیروی امت صرف جهاد و

باری اکنون شایسته است نظری بدوره  
 اسلام اندازیم که آیا کدام يك از ائمه طاهریین  
 برای خلف خویش چنین وصیت مؤکدی باقی  
 گذاشتند و یا کدامینشان از سلف خود چنین سند  
 محکمی در دست داشتند. عجباکه با این وصایای  
 مبرمه و نصوص محکمه در دوره حضرت غصن ممتاز  
 هم عده ای از خود خواهان بسزای سیئات اعمال  
 و خرابی نیات و احوال از صراط مستقیم لغزیدند  
 و بیخردانه طریق هوی وهوس سپردند و بی ادبانه  
 آهنگ مخالفت با ولی مقدس امر کردند یعنی در  
 مطار عقاب طنین زباب انداختند و در ترنمگاه  
 عند لیب نعیب غراب بلند ساختند. اینها نه  
 بسر برداشته شدن حرف نفی از اول کلمه توحید  
 پی بردند و نه از سوء خاتمت ناقضان دوره میثاق  
 عبرت گرفتند و انسان در قضاوت حالات همد و گروه  
 ناقضان چاره ندارد جز اینکه معتقد شود که امر  
 الهی را دستگاه بشری فرض کرده اند و نصوص الهیه  
 را مزاح و ملعبه انگاشته اند و الا چگونه ممکن است  
 کسی جمال قدم جلز کرده را مظهر کلی و صاحب  
 عصمت ذاتی بداند معذک بمركز میثاقش استکبار  
 ورزد یا اینکه حضرت غصن الله الاعظم را بصفت  
 سرتالله و من اراد الله و بسمت عصمت صفاتی و صرات  
 کمالات جمال قدم بشناسد معهدا بیگانه و دیره  
 ربانیه اش یعنی ولی منصوص امرش بنظری اعتنائی  
 بنگرد و بر دستورات حکیمانفاش خرد بگردد.  
 هر که را مختصر اطلاعی از ظهورات گذشته باشد و  
 بداند که فقدان نصوص در باره مرجع مخصوص و  
 خروج از ظل ولی حقیقی و مبین واقعی (هر چند از  
 روی بی خبری هم بود هباشد نه بعهد) چه ضربات  
 سنگینی بر پیکر امر الله وارد ساخته و چگونه در هر  
 دور هیکل دین الله را بقطعات متعدده تجزیه  
 کرده بوده هر آینه روزی هزار بار دست شکرانه به  
 بارگاه جمال قدم بلند خواهد کرد و حضرتش را سپاس  
 خواهد گذارد که خود و غصن اعظمش با تعیین

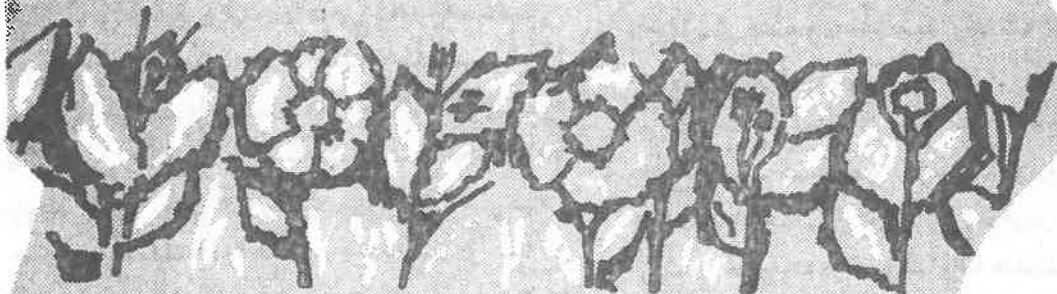
میگرفت چنین اعتقاد عجیبی در قلوب شیعیان راه نمی یافت شرح این اجمال بنحو اختصار چنین است که چون خلافت مسلمین با میرالمؤمنین رسید رؤسای بنی امیه که در زمان عثمان بن عفان قوت گرفته بودند در خلافت آن حضرت رخنه انداختند و بعد حکومت را بدست آوردند و اولاد آن بزرگوار را که شایسته احراز این مقام بودند یکی بعد از دیگری شهید و انصارشان را ذلیل کردند سپس که خلافت بدست بنی عباس افتاد آنها نیز از جلالت قدرائمه اطهار بیمنانک و از ترس اینکه خلق بطرف آنان مایل گردند یکایک را از میان برداشتند و شیعیان که ارادت کیشان ایشان بودند بنظر حقارت و استخفاف مینگریستند. شیعیان بکرات از ائمه طاهرين شنیدهبودند که بظهور قائم آل محمد دلشان منتهی میشود و چون نمیدانستند که این موعود مسعود بعد از انقضای اجل اسلام و یا شرع جدید ظاهر خواهد

همیشان وقف اثبات حق و اعلاى كلمه الله میشد نه مصروف قلع و قمع یکدیگر و السن ملت بدکر خیر و خدا ب حرکت میآمد نه بلعن و طعن همدیگر و اگر کسی حساب خسارات ظاهری و معنوی این اختلافات را بکند هرآینه از وقوع خونریزیها و هتاکیهای بیحد و اسارتها و غارتگریهای بیشمار مند هس خواهد گردید و این خسران عظیم را که بجان و مال و عرض ایشان وارد گشت چو بضعفینههایی که در سینهها ز خیره شد و بضعفینههایی که در دلها ریشه دوانده و هر یک عذابى در دنا کتر از نیش عقرب و دندان افعی ایجاد کرده ضمیمه سازیم خواهیم فهمید که فقدان نصر صریح در باره ولایت چقدر برای مسلمین گران تمام شده حتی سقوط فرقه شیعه هم در توهمات بی اساس با آنکه احق فرق اسلامیه و اقرب از کل بحقیقت بود معلول همان علت یعنی نبودن نصر صریح بود چه اگر از همان ابتدا حق بر مرکز خود استقرار

خانم لوکاس یکی از زائرین مینویسد :

”وقتی سرکار آقا راعه گلها را استشمام

میفرمایند واقعا دیدنی است چنان صورت خود را در گلها فرو میبرند که گوئی عطر گلهای یاسمن با ایشان حرف میزند مانند آنست که کسی برای خوب شنیدن يك آواز دلسواز تمام قوه سامعه خود را بکار میبرد“









اگر نصی وجود میداشت دست نامحرم بحرم شرع  
انور دراز نمیشد وائمه طاهرین زمام امور را در دست  
میگرفتند در آن صورت مجبور نبودند که غالباً  
گوشه نشین باشند و در اکثر موارد تقیه پیشه سازند  
و بحکم ضرورت از بسط حقایق کما ینبغی خودداری  
فرمایند آنگاه طایفه شیعه که عبارت از جمیع  
امت بود بحقایق بیشتر آشنا میشد و امام و همی  
سرداب نشین دل محکم نمی بست و بموعود حقیقی  
خود این ظلم فاحش را روان میداشت. حال

شاید بخوبی دانسته شد باشد که تنها چیزی که  
آئین مقدس بهائی را از انشعاب و انشقاق که  
موجب قتال و عناد و توقف و انحطاط است حفظ  
مینماید همانا تمسک برشته عهد و توسل بحبل

میثاق میباشد چه از جمله واضحات اینکه افراد  
بشر در استعداد مساوی نیستند و طبیعتاً در ادراک  
حقایق دینی و استنباط معانی آیات الهی مختلف  
میشوند و کمراتفاق میافتد که نفسی در مسئله  
غامضی تسلیم دیگری بشود که او را بحکم فطرت بنا  
خود در شعون بشریت برابر و مسا آنکه در علم و  
اطلاع و فهم و ذکاوت کمتر از خود میدانند لهذا  
هیچ چیز باین اختلافات (که اول از ناحیه علمای  
دین که هر یک خود را افضل از دیگران می شمارد  
ناشی میگردد) خاتمه نخواهد داد مگر نمیمی  
مرضی الطرفین و منهل مقبول الجانبین و آن -

منحصر است بوجود مقدس صاحب ظهور ما دام که  
از این عالم صعود نکرده باشد چنانکه در آیه  
۱۲۷ کتاب اقدس عزّ نزول یافته است که ( انا

اختلفتم فی امر فارجموه الی الله ما دام  
الشمس مشرقه من افق هذه السماء ) و بعد از  
صعود شریات مقدسه او چنانکه در نباله همی  
آیه است که ( و انما غریت ارجعوا الی ما نزل من  
عنده انه لیکفی العالمین ) بمنطوق این فقره

شد و سنه الله نیز مقتضی نبود که این راز قبل از  
موقع فاش گردد لهذا شیعیان قائم موعود را مانند  
سایر امامان تابع اسلام و مروج قرآن میپنداشتند  
و بکمال تعجیل انتظارش را میکشیدند و از هر یک  
ازائمه که بر تخت امامت جلوس میفرمود میپرسیدند  
که آیا تو آن قائمی هستی که بقیامت اسلام قوت  
میگیرد و دوستان خدا عزت مییابند یا نه و این حال  
ادامه داشت تا وقتی که حضرت امام حسن  
عسکری علیه السلام وفات یافت و وفاتش رشسته  
امامت منقطع گردید بزرگان شیعه که دیدند  
اگر بگویند دیگر امامی در دنیا نیست جماعت که  
اکثرشان از مستضعفین میباشند مایوس و دل  
شکسته خواهند شد و یحتمل که در ایمانشان فتوری  
دست دهد لهذا با مشورت یکدیگر تدبیری  
اندیشیدند بشیعیان گفتند حضرت امام حسن  
عسکری فرزندی دارد موصوف بحجه بن الحسن  
که قائم موعود هموست ولی چون دشمن داشت  
غیبت کرد. در این خصوص حضرت مولی السوری در  
لوح فاضل شیرازی میفرمایند: ( در خصوص امام  
ثانی عشر استفسار نمود بودید این تصور از اصل  
در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام  
ثانی عشر در حیز غیب بود اما در عالم جسد تحقیقی  
نداشت بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آن زمان  
مخبر محافظه ضعفای ناس چنین مصلحت  
دانستند که آن شخص موجود در حیز غیب را چنین  
زکرنمایند که تصور شود که در حیز جسم است الی آخر  
بیانه الاحلی ) و بالجمله آن روزیدینوسیله  
شیعه ها را قانع کردند ولی رسوخ این تصور باطل  
و شاخ و برگهایی که بعداً بقضیه مجعوله غیبت  
بسته شد این فرقه حقه را غریق بحرا و هام کرد  
بقسمی که تمام صدمات وارد بر حضرت اعلی و  
جمال ابهی و مؤمنین این امر مبارک از جانب همین  
فرقه بظهور آمد و علت اصلی این انحرافات چنانکه  
ذکر شد نبودن نص صریح در قرآن راجع بولایت  
و افتادن اختیارات بدست خلفای نااهل بود و الا



از آیه کریمه آنچه برای اهل عالم درد و ره کنونی  
ضرورت داشته است از مخزن قلم اعلی نازل شده  
لهذا هر کس هر چه بخواهد البته آن را در آیات  
خواهد یافت ولی در نفس آیات چه بسیار از غوامض  
و مبهمات پیش میآید که احدی صلاحیت حل آنرا  
ندارد مگر مبین منصوص که من عند الله باین  
شرافت عظمی مخصوص گشته باشد و اگر تبیین  
کتاب بغیر اهلش بیفتد چنان آنرا از معانی  
اصلیه اش تحریف میکنند که هیچ قلبی را قانع و هیچ  
نفسی را مطمئن نمیسازد. در اخبار اسلامی هست  
که وقتی شخصی را پیش یکی از خلفای عباسی آوردند  
که جرم سرقت بر او ثابت گشته بود و میخواستند بر  
طبق حکم الله دستش را قطع کنند خلیفه رو به علما  
کرده پرسید که دست این شخص از کجا باید بریده  
شود یکی گفت از مچ دیگری گفت از آرنج و دیگری  
گفت از بازو و هر کدام برگفته خود دلیلی آورد.  
اتفاقاً یکی از ائمه طاهرین که معاصر بآن خلیفه  
و گویا حضرت امام محمد تقی علیه السلام بود نیز  
حاضر ولی ساکت بود خلیفه که حکم هیچیک از  
علما را در این باره نپسندیده و استدلال تشکیکی  
قانعش نساخته بود بان امام عرض کرد یا ابن  
رسول الله تو در این خصوص چه میگوئی آن مظلوم  
فرمود وقتی که علما حضور دارند و طرف پرسش واقع  
میشوند دیگر من چه بگویم خلیفه عرض کرد خواهش  
دارم شما هم چیزی بگوئید فرمود باید انگشتان  
سارق غیر از انگشت ابهامش قطع شود نه موضع  
دیگرش زیرا اگر دستش را از مچ تا بالا تر قطع نمایند  
عضوی را ضایع کرده اند که مخصوص سجد است  
و تعلق بخدا دارد چه که در قرآن است که المساجد  
لله حالا این شخص اگر چه زدی کرده ولی  
مسلمان است و ناچار باید نماز بگذارد و بسجده  
افتد و هنگام سجده باید پیشانی و هر دو کف  
دست را با ابهامین و هر دو زانو و هر دو شست با بر زمین نهد

ناگزیریم کہ امثال ماہارا معرفت این طلعات نورانیہ کما ینبغی ممکن نیست زیرا براہل بہا ہر اثر تعلیمات حضرت مولی الوری واضح گشته کہ هیچ رتبہ مادونی برتبہ مافوق ہی نخواهد برد لہذا افراد مؤمنین را ولوطا یرد راج آسمان علم وسابح د ر قعر ریای عرفان باشند سبیلی باد راک حقیقت مقام مرکز عهد ولق امر نیست فقط میتوانیم آثار عجیبہ و قدرت عظیمہای را کہ از ایشان بظہور پیوستہ د ر نظر آریم و خدائی را کہ بآنان چنیبن مواہب بی پایانی اختصاص دادہ است تمجید و تسبیح کنیم .

اما مرکز میثاق یعنی حضرت عبد البہاء از نفس القاب سامیہای کہ جمال قدم جل اسمہ الاعظم ضمن آیات اقدس والواح مہیمہ و صحف قیمہ بایشان عنایت فرمودہ اند رفعت شائ و جلالت قدرشان معلوم است و ہمین اندازہ کہ بی بمعانی آن القاب بپریم مقصود حاصل میشود . از جملہ آنها (سر اللہ) است کہ تفسیر این لقب فخیسم را کسی بد رستی نمیدانست تا وقتیکہ حضرت غصن ممتاز الہی آن را روشن فرمودند باین ترتیب کہ بہارہای از زائرین بیانی تقریبا "باین مضمون فرمودہ بودند کہ اگر از شما سؤال نمایند کہ حضرت عبد البہاء د ر امر بہائی چہ سمت و مقامی دارند باید بگوئید ایشان شارع نیستند قطعیا " چہ مقام شارعیت مخصوص است بذات مکرم جمال قدم جل جلالہ . همچنین ولق نیستند قطعیا " زیرا ولایت ولید کلمہ ایشان است بعد اگر پرسند پس ایشان چہ شائ و منزلتی دارند باید جواب بد ہید کہ نمیدانیم چہ کہ ایشان سر اللہند و سر مادامی سر است کہ پوشیدہ بماند . از این بیان لطیف احلی کہ مند رجات رسالہ مبارکہ (دور بہائی) مؤید آن است استفاد میشود کہ رتبہ رفیعہ آن بزرگوار از تعریف و توصیف منزہ

بنا بر این فقط باید چہار انگشتش قطع شود لا غیر . این حکایت تاریخی بدون ذکر اسم خلیفہ مذکور آمد نام امام ہم برسبیل تردید نقل شد زیرا کتاب حاضر نیست کہ از روی اطمینان معرفی شوند و مقصود اصلی ہم بیان قضیہ و کیفیت قضاوت د رحکم اللہ بود تا معلوم شود کہ علمای رسوم چہ گفتند و جانشین رسول چہ فرمود و این مقصود بدون ذکر اسامی ہم بدست میآید و شخص بصیر را متنبہ می سازد کہ میان دارندگان علم موهوبی و صاحبان علوم ناقصہ آلودہ بخرافات اکتسابی چہ فرق بزرگی است . پس د ر این د ورمبارک کہ لا اقل صد برابراد وارگد شتہ آیات نازل شدہ و د ریائی از معارف و معانی د ر آن مند مج گردیدہ است اگر مہینی منصوص و محیط و معصوم وجودنداشت خدا میداند کہ باین بینونت افہام چہ طوفانی از اختلاف د ربین احباب رخ میداد و چگونه مراد و منظور الہی د ستخوش جہل و ملعبہ اغراض بشری میشد این است کہ د ر کتاب اقدس باہل عالم امر شدہ است کہ آنچہ را از کتاب نفہمیدند بفرع منشعب از اصل قویم رجوع نمایند و عین آیہ مبارکہ قبلہ "د ر این اوراق درج شد . یاللعجب ہر کتابی د ر ہر موضوعی کہ بقلم یکنفر انسان عادی نوشته شود ولو بسیار مشروح و واضح و د رعین حال مطالبش ابتدائی و فقط ارزش تد ریس بمبتدیان را داشته باشد معہذا بدیہی است کہ آن کتاب معلّم و مہین لازم خواهد داشت با اینوصف ناقضان پیمان میخواستند بمردم وانمود کنند کہ اینہمہ آیات با آن عمق و عظمت بی نیاز از مہین میباشند .

اکنون مقتضی است قدری د ر علوشائ مرکز میثاق و سہم مقام ولق مقدس امر گفتگو کنیم شاید تا اندازہای بمرتبہ فضل الہی د ر این د ورا منع اقدس کہ آن د ووجود مبارک را باہل عالم شناسانیدہ است ہی بریم اما از ذکر این نکتہ

و مقدّس است . دیگر از القاب مبارکه ایشان ( من اراد هاللّه ) است و این میرساند که اراده اللّه بر این تعلق گرفته بود هاست که بعد از افول نیّر اعظم اهل بهایلا استثناً توجه بوجه اکرمش نمایند و حضرتش را کعبه روح و قبله دل سازند . دیگر از القاب عالیّه ایشان ( فرع منشعب از اصل قدیم ) است و این میرساند که شاخه برومندی که از اصل دوحه ابهی وریشه سدره منتهی روئیده و از فیض روح قدسی سر باوج کشیده ایشانند و لکن حضرتشان با وجود تمام القاب شامخه ای که تا کنون ذکر شد و لقب بسیار بزرگ دیگری که بعد از ذکر خواهد شد تنها نام و لقبی را که برای خود برگزیدند و در میان خلق رواج دادند بدرجه ای که برای وجود اقدسش علم شد ( عبد البها ) است و در باره این کلمه برخی از عرفا و ادبای احباب چیزها گفته و نوشته و من جمله اشاره بفرموده عارفانسه ( العبودیة جوهره کنهها الربوبیة ) نمود هاند ولی چون این تعبیر و امثالش در ساحت مقدّس خود اومقبول نیفتاده بل فرمود هاست که مقصود از این کلمه ، عبودیت صرفه محضه عتبه جمال ابهی است بلا تاویل لهدا از ذکر گفته هسای گویندگان و نویسنندگان احبّاء خود داری میشود ولی این مطلب را حقّ داریم بگوئیم که تنها کسی که حقّ عبودیت را کامیابی و یلیق بجا آورد و بسا سلوک و روش برتر از آن کرو بیان خود بهتریین در رس بندگی را تعلیم کرد همان وجود مبارک است بدین جهت حضرت ولی امرالله در رساله مبارکه دور بهائی میفرمایند حضرت عبد البها مثل اعلاّی دیانت بهائی میباشد . دیگر از القاب متعالیه آن وجود مبارک ( من طاف حوله الاسماء ) است یعنی کسی که اسماء طائف حول اوست و بسیار واضح است که مراد از اسماء ، اسماء حسنی است که منطبق است با صفات علیا . توضیح این قول بالا جمال آنکه در عرف حکماء و عرفاء حق تعالی شاءنه دارند اسمهای مبارک بسیاری است که

هریک کاشف یکی از اوصاف متعالیه اوست عدد این اسماء و اوصاف را باعتباری بنهایست و باعتباری دیگر نودونه گفته اند و همگی بالاتفاق تصریح نمود هاند که این صفات علیای منطبقه با اسماء حسنی امّهاتی دارند منحصر بهفت و عبارتند از حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و تکلم که سایر صفات بهفت دسته طبقه بندی شده هردسته ای بیکی از این امّات راجع میشوند و از تحقیقات حکماء هم یکی این است که همچنانکه مرجع کلّ اسماء حسنی و صفات علیا هفت اسم وصفی است که مذکور گردید بهمچنین مرجع شش اسم وصفی از این هفت نیز علم است که فی الحقیقه سایر اسماء و اوصاف را هم در بر دارد و لهدا صفت علم و اسم علیم اشرف اسماء و اوصاف واعلاّی آن میباشد . اما شرح چگونگی آن علم و بیان حقیقتش از موضوع این مقاله خارج است ( ۱ ) همینقدر باشاره و اختصار میتوان گفت که آن عبارت از کمال ذاتی خداوند است که احاطه دارد به همه موجودات جزئی و کلی از گذشته و حال و آینده و چنانکه از کلمات کتاب مبارک ایقان استنباط میگردد از چنین کمالی یعنی از علم نامحدود که شمول بر غیب و شهود و ضمایر و سرایر داشته باشد احدی بالذات بر خورد ارنیست مگر مظاهرقده سیّه یعنی صاحبان شرایع ربانیّه چه که ایشانند مرایای صافیه ای که جمیع کمالات الهیه که اشرف از همه آنها علم است در وجود مقدّسشان تجلی کرده . حال حضرت بهاللّه جلّ کبریائه در حقّ غضن اعظم و سراقومش میفرماید ( حمداً لمن تشرف ارض الباء بقدم من طاف حوله الاسماء ) و این عبارت میرساند که همچنانکه جمال قدم جلّ اسماء الاعظم دارند هجمیع کمالات نامتناهیّه الهیه

( ۱ ) طالبان اطلاع بتفاصيل این مطلب ممکن است بجز در ویم کتاب رشحات حکمت که بقلم مؤلف این رساله میباشد مراجعه فرمایند

بی غرض شرق را از عرب و عجم چنان شیفته کرد که ولو مؤمن با مرالله نبودند کل در محضر مبارکش خاضع شدند و بنا چیزی خود در ساحتش معترف گردیدند و بسیاری از آنان در عین اقرار باینکه اوصاف و فضایل بی پایان حضرتش بالاتر از آن است که در ظروف تنگ الفاظ و عبارات بگنجند قصاید غراء در مدح و ثنائیش باقی گذاردند و مقالات متعدده در شمیم محموده و تعلیمات مقدسه اش منتشر ساختند زیرا هر که در هر رشته از علوم تبخّر داشت چون بمحضر مبارکش تشرف حاصل میکرد از همان رشته بیاناتی چنان دقیق و عمیق بعباراتی ساده و بلیغ از فم اطهرش استماع مینمود که از احاطه علمیه اش بحیرت میافتاد. اما وقتیکه سفر بممالک امریکا و اروپا فرمود شاه و منزلت وجود مقدّسش نمود ارتگردید زهره آن صفحات میدان برای بروز کمالات بدیمه اش وسیعتر بود و دانیان آن اقالیم که صیت دانش و فضلشان در جهان پیچیده است برای درک عمق بیانات منیعهاش مستعدّ تر بودند لهذا آفتاب میثاق در آن آفاق جلوهای بیشتر کرد و پرتوی روشنتر افکند. مثلاً در صفحه ۱۷۰ جلد اول بدایع الآثار است که (آن شب در ساحت انور مسترهار من کتاب خود را که در تیا سفی و مسائل بدیست نوشته بود آورده از مطالب و نقوش آن بعرض میرسانید که حقیقت را در اثره و مبدا را مرکز و عالم وجود راهفت زاویه و امثال ذلك نقشهای مختلف کشیده بود و وجود انور در نهایت شفقت با او گفتگو در ضمن دفع توهمات او را با اصطلاحات عرفا و فلاسفه چنان میفرمودند که شخص مذکور خود مبهور میشد حتی مراتب سبعمه را چنان تعبیر و تبیین فرمودند که او عرض کرد از بیانات مبارکه ابواب جدیدی بر وجه من مفتوح شد فرمودند "من هیچ تحصیل

است فرزند ارشد از جمندش نیز صاحب همان کمالات هست جز اینکه در جمال ابهی جمیع این اوصاف عالیّه از علم و عصمت و حلم و قدرت و غیرها چنانکه در کتاب مستطاب مفاوضات در شرح آیه مبارکه (لیس لمطلع الا مر شریک فی العصمه الکبری) بیان شده کمالاتی است ذاتی و در مرکز میثاقش تمام این اسماء و اوصاف کمالاتی است موهبتی. و هر چند نفس بیان جمال مبارک اعظم سند است برای صدق این مدعا ولی بکرات و مرات بلکه علی التمام از آن وجود مقدّس یعنی از حضرت عبدالبهاء مصداق این کمالات هم تحقق یافته است و بهترین شاهد بر این قول آثار مبارکه آن مولای اختیار و ابرار میباشد که باینکه تعدا در الواح مقدّسه اش از وفور و کثرت خارج از احصاء و شمار است و جمیع درستانیکه بجنّت لقاییش مشرف شده اند شهادت داده اند که روزی تقریباً "یک بسته کاغذ پستی از اثر قلم معجز شیمش بکلمات در ریاضت مزین میگردد با اینوصف جمیعاً" چنانکه موجود و مشهود میباشد حاوی جواهر علوم و مشتمل بر جواب معضلات مسائل نفوس و حلّ مشکلات رموز بود که بی سکون خامه و بدون تفکّر و غالباً در میان جمع و اثنای مشاغل دیگر نازل و صادر میگردد. در صفحه ۱۳۳ جلد اول بدایع الآثار است که لسان صادق مبارکش چنین تکلم فرمود که (من بعد از صعود مبارک امری نماند مگر آنکه در اعلاء کلمه الله بان تشبّث نمودم بوسائل روحانیّه و عبودیت آستان حضرت احدیه چنان میزانی گرفتم که امرالله آفاق را احاطه کند اما تحریرات من بدرجهای بود که چون نوشتجات زنی از احباب امریکار بعد از فوت او دیدند شصت و هفت مکتوب از من داشت دیگر ببینید چه خبر است) انتهی. باری مادام که وجود اقدسش در ارض مقدّس بود شئون علمیه اش افاضل علمای



### اصفهان علیه التَّحِيَّةِ وَالثَّنَاءِ هو الله

ای طالب حقیقت روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برپای ای بام بود، شخصی ناکام فریاد برآورد که یا علی یقین بحفظ الهی داری که در صون حمایت او محفوظ و مصونی . فرمود بلی، عرض کرد پس خود را بهائین انداز، فرمود طالب مطلوب را امتحان ننماید بلکه مطلوب طالب را امتحان و آزمایش کند و همچنین قرآن را تلاوت کنهد هر نفسی که زبان با امتحان گشود عاقبت بخسران افتاد زیرا کفه میزان او تحمّل ثقل اعظم ننمود و میزان متلاشی شد از حضرت رسول روحی له الفدا از غیب سؤال کردند فرمود ( لو علمت الغیب لا ستکثرت من الخیر ولا اعلم ما اذا یفعل بی ربکم غدا ) این نصّ قرآن است. روایت نیست و لکن انظر الی الاشارة و لك البشارة ان الامر صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب اونیّ مرسل و هذا نصّ الحدیث ثم اعلم ان النجم ثاقب و القلب راغب و البحر زخار و الشجر نوار . البيت معمور و القبر مطمور و السعی مشكور تمسك بالعره الوثقی التي لا انفصام لها و علیك البهاء الا بهی عبد البهاء عباس

● باری هر قدر بیشتر تاریخ حیات آن منبع حکمت ربّانی و نبوع علم لدنیّ توجه شود چشم دل بیشتر از مشاهده عظیم کراماتش خیره خواهد شد و بعضی آیات قدرتیّه و خوارق عادات صادره از وجود مقدّسش را که فقط ارتباط با سرگذشت

نکرد هام حتی بمکتب صبیان نرفته ام و این حضرات میدانند \* عرض کرد من احساس میکنم که آنچه میفرمائید از علم الهی است ) انتهى .

دیگر از پروزات علم و قدرت وجود اقدسش وقوف بر اسرار قلوب و اطلاع بر خوافی صد و راست که بارها از حضرتش بظهور پیوسته است بدین معنی که نفوسی از اغیار مطلبی از نیت گذرانده و با ارسال کاغذ سفید ریپاکت سر بسته بمحضر مبارک مسئلت کشف آن نیت نمود هاند و آن واقف اسرار بهر کدام که در خور عنایت و لایق هدایت بود ه جواب مرقوم و نیتش را معلوم داشته اند و بنده نگارنده چند لوح از کک مبارکش در جواب آن قبیل اشخاص بلسان عربی زیارت کرد هام که بعضی آنها در کتاب مکاتیب و الواح عکسی خط مرحوم آقا میرزا علی اکبر محبّ السلطان علیه الرحمة و الرضوان منتشر گشته بعضی هم خطی بود ه است و در همه آنها بد و بان شخص امتحان کننده خطاب قریب باین مضمون میفرمایند که روزی شخصی یهودی حضرت امیرالمؤمنین را برپام دیده عرض کرد یا علی اگر تو بعون و صون خدا مطمئن هستی خود را پائین انداز آن حضرت فرمود که بندگان حق ندارند خدا را امتحان کنند بلکه خدا را شایسته است که بندگان را امتحان نماید حالاتو هم حق نداری که مرکز میثاق را بیازمائی بلکه مرکز میثاق را میزبید که اشخاص را بیازماید مع هذا بد ان که مطلب ضمیرت این و حقیقت آن چنین است و در آخر میفرمایند حالا که بی بحقیقت امر بردی و اطمینان حاصل کردی دیگر دست از امتحان بردار .

اکنون از صفحه ۹۲ و ۹۱ مکاتیب جلد دوم یکی از آن الواح مبارکه من باب نمونه زینت بخش این مقاله میگردد . قوله عزّیانه :  
سه ده . جناب حسین قبل علی از اهل سه ده

برخی از حضرات علماء و مبلغین امرالله داشته است و نسبت با آنچه از حضرتش بوقوع پیوسته بسیار ناچیز می باشد فدوی در مجلدات مصابیح هدایت بتفاریق درج نموده ام . بهر حال چون بنای این مقاله بر اختصار گذارده شده است در باره وجود مبارکش با آنچه مذکور افتاد اکتفاء و بالوحی از کلمه عنبرینش اوراق این مقاله مزین سپس بنگارش بقیه مطالب پرداخته میشود .



اکنون بمرغز میرساند که همین وجود مبارک یعنی حضرت مولی الوری چنانکه همه میدانیم و قبلاً هم اشاره شد حضرت شوقی ربانی را که از ابتدای طفولیت آثار رحمانیت و شئون روحانیت از جبین منیرش طالع بود و در جمیع حرکات و سکنات از کمال امتیاز داشت با دست عنایت و مسند مرحمت پرورش داد و شخص بی مثلش را وارث بالا ستحقات مسند ملکوتی خویش نمود و اوصاف جلیله الیهیه اش را در الواح و صایای مبارکه بیان کرد و حضرتش را بالقاب عظیمه جوهره فرید و عصماء التي تتلأ من خلال البحرين المتلاطمین والفرع المنشعب من الشجرتین الربانیتین و صفات فخمه ولی امرالله و آیت الله و غصن ممتاز معرفی فرمود و سگان سفینه شریعه الله را بدست امین با اقتدارش سپرد و اختیار تبیین آیات الله را بکلمه مشکین ملهمش واگذار نمود و اطاعت و خضوع و انقیاد و خشوع بحضرتش را بر افراد اهل ایمان از اغصان و افنان و ایادی و اعظام و اکابر و اصاغر فرض فرمود و از کمال عهد و وثیق گرفت و میثاق غلیظ اخذ کرد که از او مرطاعه اش بقدر سرموئی تجاوز ننمایند و با تعمر از فرمان واجب الاتباعش -

اینک لوح مبارک :

هو الله

ای متمسکین بعهد و پیمان الیهی الیوم اهل ملاء اعلی از ملکوت ابهی ناظر و از جبروت قدس بشری و طوبی ملتفت چون نظر بمجامع و محافل ثابتین بر عهد و میثاق نمایند فریاد یا بشری یا بشری بر آرند و بتهلیل و تسبیح لب بگشایند و ند افرمایند ای انجمن رحمانی و ای مجمع یزدانی طوبی لکم بشری لکم ای روی شماروشن ای خوی شما گلشن که بعیثاق محبوب آفاق متمسکید و از پیمان پیمان الیهی مد هوش و مستید . بجمال قدم وفا نمودید و جام صفا نوشیدید و محافظت و صیانت امرالله نمودید و سبب تفریق کلمه الله نشدید و علت نالت دین الله نشدید و در عزت اسم حق کوشیدید و استهزاء ام را بر امر مبارک روا نداشتید مقام منصوص را اهانت ننمودید و مرجع مخصوص را نالت و ازیت و اهانت نخواستید در وحدت کلمه کوشیدید و با بواب الرحمه پی بردید جمال مبارک را زود فراموش ننمودید و البها علیکم ع

قلب انورش را نرنجانند و نیز صریحا بیان فرمود که منکرین مقام محمودش و مستکبرین بوجود مسعودش مستوجب غضب خدائی و منحرفین از ظل لسوای مجیدش مقهور بقهر الهی هستند و بالجمله مخالفین حضرتش را با حد عتاب و اشد عذاب تهدید و انداز فرمود و بموجب بیان مبارک (ومن انحازوا فترق واعتزل عنه فقد اعتزل واجتنب وابتعد عن الله عليه غضب الله عليه قهر الله وعليه نعمة الله) حتی اجازه نفرمود که نفسی ولو مخالف ولی مقدس امرهم نباشد از حضرتش گوشه گیری نماید چه این گوشه گیری وجدائی و کناره جوئی از عتبه مقدسهاش که مفهوم بی اعتنائی را در بر دارد نیز جالب قهر و غضب و نقتم الهی است بلکه باید جمیعا در خیل مطیعان و در حلقه غلامان حضرتش باشند و هر کس بقدر توانائی خد متی بیه آستانش کند و یا ندازه قدرت و وظیفه چاکری را ادا نماید نه اینکه از انحراط در سلسله خد متگدازانش ابا کند و بعدر گوشه گیری بحضرتش استکبار ورزد. این نصوص صریحه در باره حضرت غضن ممتاز ما را از اتیان براهین دیگر بی نیاز میسازد زیرا حمد خد اراکه از اهل بهائیم و متمسک بذیل مطهر حضرت عبد البهائیم هر چند در کتب مقدسه و کلمات عرفای ادوار سابقه هم در باره استوای حضرت ولی امر الله بر سریر ولایت نیز چنانکه در آثار و مقالات فضلا و کبرای احباب درج گشته شواهد محکمه موجود است ولی مگر نزد مؤمنین به جمال قدم آثار قلم اعلی در باره حضرت عبد البهائیم و نصوص حضرت مولی الوری در حقیق صاحب ولایت عظمی در قوت و اعتبار و افاده یقین و اطمینان نعوذ بالله کمتر از گفتار سابقین است و لود رسلك انبیای مقدسین و یا اولیای بالغین بوده باشند آری برای غیر اهل بهائیان کلمات و شواهد دلائلی قوی و متین بر حقیقت امر است و لذا مطلع بودن بر آنها برای تبلیغ امر الله واجب

و لازم ولی بجهت بیان سمو منزلت ولی مقدس امر الله نزد اهل بها الواح مقدسه صادره از خامه حضرت من طاف حوله الاسماء کفایت میکند. باری حضرت ولی امر الله هنوز در اول جوانی بود که حامل ثقل امانت الله گردید و از همان ابتدای امر مواجه با شداید و شوایبی شد که جز خودش احدی طاقت تحملش را نداشت چه که از جانبی رو باهان نقض که مدتی بود از اصولت غضنفر میثاق در بیفوله یا اس متواری شده بودند بعد از صعودش ناگهان از سوراخها بدر و دیدند و بکمال قوت هجوم آوردند و از جانب دیگر معدودی از مبلغین خود پسند فاسد که از مد اراها و پرده پوشیهای حضرت مولی الوری و سایر شئون فضالیتش خود را گم کرده و خویش را بغلط صاحب راء و اجتهاد میدانستند خواستند در میدان امر جولانی کنند و برای مزید اشتها و ازدیاد عزت و اعتبار دست و پائی بزنند و بعنوان معاون و مشاور خود را شریک ولی امر ملیک مختار بقلم دهند ولی حضرتش بآنان فهمانید که او را پشتیبانی جمال ابهی و تاییدات ملکوت غیب اعلی از هر روزی و مشیری مستغنی ساخته و شرف و افتخار کل در این است که غلام حلقه بگوش و بندۀ غاشیه بر دوشش باشند و بس. مختصر این نفوس هم که از پیشرفت مقاصد ریاست طلبانه خویش ما یوس گشتند بمقتضای طبع پرغرور کینه شدید در دل گرفتند و سرا مشغول تخریش از هان و القای شبهات گردیدند و بسزای این اعمال منافقانه و جزای افعال خیانتکارانه دیگر بدستور مبارک از حریم مقدس امر رانده شدند این هنگام بقصد انتقام قیام کردند و باطمینان اینکه چون بهائیان حریت قلم و زبان ندارند در حالی که خود میتوانند قلم را بآزادی در میدان بهتان بجولان اندازند و بسی دغدغه خاطر بیگانه تازی نمایند و بین الله را با این حربه در نظار یار و اغیار خفیف سازند لذا هر چه مگر



وحیلہ در رقوہ داشتند بکاربردند و آنچه تہمت و افترا بود فراہم آوردند . گفتند و نوشتند و منتشر ساختند . اما حضرت ولی امر اللہ چنانکہ شہادت جمع صاحبان سلطہ و قدرت الہیہ است ہر دو دستہ از اعدای مذکور را مغلوب و مقہور نمودند بطوریکہ دستہ اول یعنی ناقض اکبر و اعوانش بکسی خاموش گشتند و دستہ دوم یعنی ناعقان جدید نتیجہ معکوس گرفتند . رئیس خبیث این دستہ یعنی آوارہ چون بر اثر تمادی در ارتکاب خطیئات وانہماک در منجلاب شہوات چشم بصیرتش کور و در حفرہ لامذہبی ساقط و بکریمہ (لیس ہذا امر تلعبون بہ باوہامکم) بی اعتقاد شدہ بود مکارانہ بحضور مبارک توبہ نامہ فرستاد و چون حیلہ اش کارگر نشد و آن صراف وجود این عمل غدارانہ اش را نپذیرفت شروع بتہدید کرد و نوشت اگر فلان مبلغ بمن نرسد ردیہای بد تر خواہم نگاشت در جواب فرمودند در این بساط از رشوہ و تعارف خبری نیست آنچه از دستت برمیآید مجری دار و ہرچہ میخواہی بنویس . آری .

(کارکن دیو اسلیمان زندہ است)

(تا تودیوی تیغ او برندہ است)

والحمد لله همه دیدیم کہ عاقبت کار آن بد بخت بکجا انجامید و چگونه بار دیگر مغلوبیت حرف نفی بتحقق وثبوت پیوست . مشکل دیگر کہ در صعوبت کمتر از مشکلات مسنطورہ نبود توقعات گستاخانہ پارہای از اہل حرم و خود سری و استکبار خویشاوندان حضرتش بود کہ چون بظاہر خود را منتسب بدو مان مبارک میدیدند تصور میکردند کہ در رشون باطنیہ ہم مانند ولی امر اللہ میباشند و یا اینکہ ولی امر اللہ را مانند خود میپنداشتند غافل از اینکہ نسبت ظاہریہ تنہا ہیچگاہ و در ہیچ ظہوری معتبر نبودہ بلکہ بفرمودہ حضرت مولی الوری حفظ شرف اعراق بستہ بحسن اخلاق

ومنوط بتمسك بعهد وميثاق است و اینہا کہ ہر يك ورقی از اوراق یاغصنی از اغصان بودند بسبب سرپیچی از اطاعت من لہا لا مر والا اختیار خشکیدند و از شجرہ الہیہ فروریختند و در بیوفائی و شقاوت شباہت باخوان مرکز میثاق پیدا کردند . حضرت ولی امر اللہ مقارن همان اوقات یعنی در بوجہ بلا یا و رعین ابتلائی بمشکلات داخلی و مواجہہ با يك عالم اعدای خارجی ضمن توقیعی بافتخاریکی از دوستان عشق آباد کہ شاید جناب عباس احمد زادہ باشد فرمودہ بودند کہ ( من ملاح قد سی ہستم و براقیانوس محاط و این کشتی را بساحل نجات خواہم رسانید ) جلت قدرتہ کہہ یکتہ در چنان گرداب بلائی با چنین سکون و وقاری سفینہ اللہ را ہدایت کرد و اغنام خدا را رعایت و سقاییت . آن ذات مقدس با وجود ہمہ مشکلات عظیمہ و فقدان ناصر و معین نہ تنہا کشتی امراللہ را از طغیان امواج اعتساف محافظہ فرمود بل شعون رافت و عطوفت ربانیہ اش پیوستہ شامل احوال افراد احبباً میگشت بقسمی کہ از حیث اتکانش بر عرش ولایت تا قریب بسنوات و اواخر ایامش سیل عرایض خصوصی ہمہ روزہ از جمیع اقطار بساحت اقدسش روان میگردد کہ در پارہای از آنہا سئوال از احکام و تعالیم پیچیدہ امری و بعضی استفسار از مسائل معضلہ دینی و برخی پرسش از حکم و مصالح خفیہ امور الہی بود کہ بتمام آنہا یا بخط مبارک جواب عنایت میگردد و یا بکاتب خلاصہ اجوبہ مطالب از جانب حضرتش القاء یا بلسان اطہر کلمات عبارات جوابیہ دیکتہ و بعد از نوشتہ شدن و گذشتن از لحاظ انور امضاء و ارسال و سبب آرامش دل و سرور خاطر سائل میشد .

علاوہ بر اینہا مکاتیبی بسیار از احباب مشتمل بر طلب تأیید یا رجای گشایش در امور یا بیان دلتنگی از ناملایعات و تمنای زوال متاعب بمحضر مبارک میرسید کہ جمیعاً بدریافت جواب عنایت و تسلیت مفتخر میشدند و ہرکدام بآنچہ آرزو داشتند

نایل می‌آمدند و الآن بسیارند از دستانی که هنوز در قید حیاتند و از این قبیل الطاف و مراحم حضرتش برخوردار میباشند که از جمله آنها یکی هم خود فانی است که بعنایت حضرتش بعد از مسائل تأیید بمراد و مطلب روحانی خویش رسید و شرحش را هم در کتاب سرگذشت خود درج کرده ام که هر چند شنیدنی و عبرت‌گرفتنی است ولی چون آن کتاب فعلاً حاضر نیست بعلاوه ذکرش کما هو حقّه منافی شیوه اختصار خواهد شد از درج آن معدوم اکنون وقت آن رسیده که مختصراً بشرح خدمات جلیله حضرتش با مرالله بپردازیم ولی چون از بیان عشری از معشارش هم عاجزیم ناچارید که چند فقره‌اش آن هم فهرست و اراقتصار مینمائیم.

نخستین امری که هم مبارکش بآن مصروف شد تفهیم اصول نظم بدیع و تنظیم تشکیلات و تعلیم کیفیت انتخابات و شروط عضویت در محافل و لجنات و امثال ذلک بود و شایستگی هم داشت که همین امر در رأس سایر امور قرار گیرد زیرا معلوم است که تا نظمی در کار نباشد هیچ کاری بنظام نخواهد آمد و همین است وجه تسمیه دوره ولایت بعصرتکونین. کسانی که زمان حضرت عبدالبها را بخاطر درازند میدانند که هر چند محفل روحانی و برخی تشکیلات دیگر نقاط امریه وجود داشت اما هنوز در مراحل ابتدائی سیر میکرد و در شقوق و غرب اختلاف شکل داشت. حضرت ولی‌امرالله با صدور توقیعات منیعه حاوی دستورات مستمره در قیقه طوری احباب را تربیت فرمود که تکالیف خود را در این موارد بدانند و بچگونگی نظم اداری واقف شوند و در نتیجه مواظبتهای بلا انقطاع محافل با منضماً تشقوا گرفت و توسعه یافت و در جمیع جهان متحد الشکل گردید سپس بیوت عدل خصوصی که ستونهای بیت عدل عمومی هستند پایه‌گذاری شد و تشکیلات چنان استحکامی پیدا کرد که حتی فاجعه عظمی یعنی صفود حضرتش نیز زلزلی در ارکانش نینداخت و عنقریب بتأسیس

بیت العدل اعظم منتهی خواهد شد. امر دیگر ابتیاع و تمکک اراضی وسیعه در دامنه کوه کرمل و اطراف روضه مبارکه و احداث خیابانهای باصفا و باغچه‌های بهشت آساست که مهندسر و طراح آنها خود وجود مبارکش بود و بشهادت بعضی سیاحان یکی از بهترین نزهتگاههای جهان است.

دیگر اتمام حجرات مقام اعلی و پوشش آن است بعمارت رفیع البنیان بدیع المنظر مزین بسرواق و تاج و قبه نه‌گانه بر رونق و شکوهش افزوده است و اگر کسی بخواهد بهتر با اهمیت این تأسیسات پی ببرد خوب است نظری بکتاب عهد عتیق افکند و از باب پنجم تا آخر باب هشتم کتاب اول پادشاهان را مطالعه کند تا ببیند بساختن معبد اورشلیم که در اواخر قرن پنجم در موسوی شروع شد چه اهمیتی داده شده و انجام یافتن این بنا نزد حضرت سلیمان و قاطبه قوم یهود چه توفیقی بشمار آمده است. همچنین با مراجعه بتواریخ ملاحظه نماید که بنای کلیسای ایاصوفیه با اینکه متصدّیش امپراطوری ثروتمند بود و خزانه‌اش بر سر این کار خالی و گنج دست نخورده دیگر هم خرج این بنا گشت چگونه اتمامش موفقیت عظیم بقلب آمد هاست.

دیگر جمع آوری آیات نازله از سما مشیت نیر آفاق و آثار صادره از قلم مرکز میثاق است که آن در بحر زخار از حکم و معارف الهیه قبل چون قطرات امطار در دیار و امصار پراکنده بود تا اینکه با مر مبارکش بوسیله محافل روحانی نسخه‌های اصلی از صاحبانش بعنوان امانت

اخذ و در نسخه رونویس و در هر نقطه بعد از  
 مقابله دقیق از طرف محفل روحانی انطباقش با  
 اصل تصدیق و یک نسخه اش ضمن کتاب جلد شده  
 در محفل محل ضبط و نسخه دیگرش بصورت کتاب  
 صحافی شده بساحت اقدس ارسال و پس از انجام  
 عمل اصل الواح بصاحبانش برگردانده شد و  
 اهمیت این عمل بقدری است که خامه‌ای توانا باید  
 تا از عهدۀ ادای عظمتش برآید چه اگر این کار  
 صورت نمیگرفت یا بتأخیر میافتاد چه بسا خطوط  
 اصل از صحف و الواح که دستخوش تطاول زمان  
 یادستبرد دشمنان میگردد و یا نزد صاحبان  
 و یا زماند کانشان بلا استفاده میماند بعلمت اینکه  
 اغلب نسخه‌هایش منحصر بفرد بود اگر هم نسخه‌ای  
 از آن بخط دیگران وجود میداشت معتبر  
 نمیتوانست باشد زیرا یکی از معایب اکثر ما ایرانیان  
 این است که عادت نداریم آنچه استنساخ میکنیم  
 با اصلش مقابله نمائیم ولو آیات باشد و چون چنین  
 است الواحی که از روی نسخه اصل هم نوشته  
 میشود مغلوط از کار در میآید و اگر استنساخ از روی  
 نسخه ثانوی بعمل آید و این کار در نیاله پیدا کند  
 دیگر با اصلش کمتر شباهت خواهد داشت و حال  
 آنکه عدل مقتضی و عقل حاکم است که نه تنها  
 کلمات الهی بلکه آثار قلمی هر فرد بشری هم که  
 ارزش استنساخ پیدا کند باید با اصلش مقابله گردد  
 و هیچگونه تصرفی هم ( مگر باذن و اطلاع صاحبش  
 اگر در قید حیات باشد ) در آن بعمل نیاید تا  
 با مانع نفوس خیانت نشده باشد و تنها کسی از  
 کاتبین الواح که در صد را مرد مسئله مقابله  
 اهتمام داشته و بتصدیق حضرت ولی امر الله آیات  
 و الواحی که بخط او نوشته شده اعتبار دارد جناب  
 زین العزیزین است اما آثار مبارکه بخط ایشان کم  
 بود و همان اندازه هم که بود متفرق بود نه مجتمع  
 دیگر تطهیر جامعه بهائی است از آلودگیها  
 مثل شرب افیون و مسکرات بدرجهای که الان در

مجالس عمومی و خصوصی از مهمانی و عزا و عروسی از  
 تریاک و شیره و شراب و عرق خبری نیست که هیچ  
 از سیگار و غلیان و سایر انواع دخان هم که نهییش  
 تنزیهی میباشد اثری نه .

دیگر ترجمه بعضی آثار مبارکه حضرت  
 بهاء الله از قبیل کتاب ایقان و کلمات مکنونه و آیاتی  
 از اقدس و پاره‌ای از مناجات‌ها و ادعیه و الواح  
 است بانگلیسی برای مؤمنین مغرب زمین و بطوریکه  
 متخصصین گواهی میدهند در این ترجمه‌ها اضافه  
 بر نقل صحیح و کامل مطالب حلاوت بیانی هم که  
 در اصل آیات بوده بتما مباحفوظ ماند بدیهی  
 است که این هم یکی از قدرت نعائیهای حضرت  
 ولی امر الله میباشد زیرا بر نفوسی که متصدی این  
 عمل هستند پوشیده نیست که هر که در ترجمه  
 بتواند مطالبی را فقط بصحت از لغتی بلغت دیگر  
 انتقال بدهد همین فضل او را بس است و در این  
 فن هنرمند شمرده میشود چه که نقل لطایف و  
 ظرایف کلام از لسانی بلسان دیگر بطوریکه  
 خواننده از عبارات ترجمه شده همان لذتی را  
 ببرد که از عبارات اصلی برده میشود برای  
 احدی امکان ندارد مگر برای کسیکه از جانب  
 حضرت عزیز علام مختص بموهبت الهام باشد .

دیگر صد و در تواقیع مبارکه مختلفه است از  
 مخزن علم و حکمت ربّانی در تبیین احکام و  
 مبادی بسه زبان که از جمله رساله شریفه ( دور  
 بهائی ) است که اصلش بانگلیسی بوده و بعد  
 بوسیله لجنة ملی ترجمه آثار امری بفارسی  
 ترجمه گردیده و این رساله بدیعه حاوی مسائل  
 اساسیه بسیار مهمتی است که بنظر فانی اگر اثر  
 خامه حضرت ولی امر الله در تمام دوره ولایت  
 منحصر بهمین رساله مبارکه میشد هر آینه برای  
 عظمت شائن حضرتش کافی بود چه در آن سفر  
 کریم مقامات بزرگان دین از شارع و مبشر و مبین و  
 ولی امر بوضوح کامل بیان و چگونگی عقاید اهل بها

نظر شخصی در باره مقام مظهر الهی و اولیاء اللہ خارج از حد استعداد افراد عباد می باشد بلکه تکلیف عبد این است که بعد از آنکه بحقیقت مطلع وحی مؤمن شد در هر شأنی مطیع او و منقاد و تسلیم او امر مقامات منصوصه از جانب حضرتش باشد ولی چه توان کرد که این خاصیت خارج از صلاحیت در نهاد اکثر آحاد بشر مخمراست چنانکه در صدر این امر مبارک هم و تن از علماء در باره مقام حضرت بهاء الله مشاجره داشتند که یکی میگفت جمال قدم ذات غیب است و دیگری میگفت ایشان مظهر کلسی الهی میباشند و هر یک از آن دو میخواست عقیده خود را بد دیگری بقبولاند ولی در همان ایام نزول لوحی از جمال قدم که در کتاب اقتدارات طبع شده است باین اختلاف خاتمه داد چه در باره اختلاف کنندگان در چنین مطالبی متضمن تهدیدی است که از هوش قلب مستمع بطپش میافتد و از جمله عبارات آن لوح مبارک این است قوله جل بهائه :

( الیوم باید بمحبت و مرحمت و خضوع و خشوع و تقدیس و تنزیهی ظاهر شوید که احدی از عباد از اعمال و افعال و اخلاق و گفتار شما روائج اعمال و گفتار امم قبل استشمام ننماید که بمجرب استماع کلمه ای یکدیگر را سب و لعن مینموندند انا خلقنا النفوس اطوارا " بعضی در اعلی مراتب عرفان سائرند و بعضی در آن مثلا " نفسی غیب منیع لایدرک را در هیکل ظهور مشاهده مینماید من غیر فصل و وصل و بعضی هیکل ظهور را ظهور اللہ دانسته و او امر و نواهی او را نفس او امر حق میدانند این در مقام هر دو ولد العرش مقبولست و لکن اگر صاحبان این دو مقام در بیان این دو مرتبه نزاع وجدال نمایند هر دو مردود بوده و خواهند بود چه که مقصود از عرفان و ذکرا اعلی مراتب بیجان جذب قلوب و الفت نفوس و تبلیغ امر اللہ بوده و از جدال و نزاع صاحبان این دو مقام تزییع امر اللہ شده و خواهد شد لذا هر دو بنسار را جعند اگر

در باره یکایک آن طلعات قدسیه روشن و از تشمت فکر در کیفیت اعتقادات جلوگیری و وحدت عقیده که اعظم و اشرف انواع و حداث است تضمین شده و این خود منتهی است بر تمام اهل عالم و اگر ما بخواهیم بیشتر با همیت مطلب پی بریم از عالم اسلام که تضاد عقایدشان در باره مقامات پیغمبر و امام و خلیفه و عارف و مرشد معلوم و اختلافاتشان در اصول و فروع شریعت مستغنی از بیان است میگذریم و نظری بجهان مسیحیت میان ازمیم که در باره خدا و مسیح و روح القدس و مریم چه اعتقادات گوناگونی داشتند و هر دو دسته ای چگونه دسته های مخالف خود را تکفیر و بدین وسیله الفت و محبت را که علت غائی ظهور مسیح له المجد و العلی بود بنفرت و عداوت مبتدل مینمودند و چون نقل شروحی که در کتب تواریخ مشهوره در این زمینه رج گشته است منافی شیوه اختصار می باشد لهذا بهتر آن است مطالعه کنندگان محترم هر کدام که بخواهند بکتاب فرائد حضرت ابوالفضائل از صفحه ۱۷۱ تا صفحه ۱۹۰ که عصاره مطالب را در بر دارد مراجعه فرمایند تا بعلت و کیفیت و تشمت مذاهب و تباین عقاید در دیانت مسیح واقف گردند هر چند که اختلافات داخلی این دین هم مانند سایر ادیان گذشته پرواضح و عیان و خصومت و عداوت مابین فرق عدیده اش از کاتولیک و ارتودوکس و نسطوری و یعقوبی و پرتستان و غیرها که موجب بروز جنگهای هولناک و اتلاف جماعات بسیاری گردیده مستغنی از اتیان شاهد و مزید بیجان است و بالجمله عرفان با فیهای علمای رسوم در باره مقامات صاحبان ظهور و اولیا و اوصیای هر یک در هر دو مورث نفاق و افتراق و لعن و طعن و طرد و حبس و نفی و ضرب و حرب بوده و هر که به تفصیلش رجوع کند خواهد دید که این قبیل مباحث چه مصیباتی برای هر ملتی ببار آورد است و حال آنکه عقل سلیم شهادت میدهد که ابراز

چه بزعم خود با علی افق عرفان طائرند ( انتہی .  
 باری بعد ہم پارہای از احباب در این قبیل  
 مسائل با ہم مناظراتی داشتند ولی تمام آن مناظرات  
 مانند اظهارات پایہا و خلیفہها و کشیشہای دورہ  
 مسیح بی ارزش و مثل عرفان با فیہای صوفیہ و  
 بعض فرق دیگر در اسلام بی مأخذ بود تا آنکہ  
 رسالہ مبارکہ ( در بہائی ) فاصل و قاطع کسل آن  
 قبیل دعاوی شد زیرا مندرجاتش عبارت از الہام  
 الہی است نہ اجتہاد بشری و بعبارہٴ اخیری  
 کلام حق است نہ اوہام خلق و هرچند در آن  
 رسالہ مبارکہ حضرت ولی امراللہ مقام خویش  
 را درون مقام جمال مبارک و حضرت اعلی و مرکز  
 عہد معرفی کرد ہاند ولی شایستہ نیست احدی  
 از این نکتہ غافل باشد کہ این فواصل مراتب در عالم  
 حق است و تأثیری در عالم خلق ندارد بدین معنی  
 کہ با وصف تفاوت آن چہار طلعت قدسی در مقام  
 و مرتبہ ( کہ از کم و کیفش احدی جز خودشان مگر  
 بقدریکہ در آثار مبارکہ تشریح شدہ است خبر  
 ندارد ) بیانات مبارکہ و اوامر مقدسہ ہرچہ ارشاد  
 از لحاظ اطاعت برای مؤمنین در یک درجہ از  
 اعتبار است نہ طور دیگر . باری بسط کلام در این  
 مقام برای مزید عبرت بود و دانستن قدر نعمت .  
 دیگر تسمیہٴ حضرات ایادی امراللہ و تعیین  
 تکالیف آنان در سراسر جہان است کہ قدر و منزلت  
 این اقدام و تشکیل چنین ہیئتہی با متفرعاتش نیز  
 بر احدی مخفی نیست چہ ، ہمین ثلثہٴ جلیلہ کہ  
 اکثرشان چند سنہ در ستورات مقدسہ اش را مستقیماً  
 تلقی کردند و در ظلّ ظلیلش بوظایف خطیرہ و  
 مسئولیتہای عظیمہٴ خود پی بردند توانستند  
 بعد از صعودش بملکوتش کنفس واحدہ شانہ بزیر  
 بار شریعت اللہ دہند و حارسان غیور بین اللہ  
 گردند و دیدیم کہ بر اثر تأیید اتش چگونہ از عہدہ  
 برآمدند و مشاہدہ نمودیم کہ بچہ وفا و صفائی از  
 نیات حضرتش من جملہ اتفاق در راء و اجتناب  
 از نام و نشان پیروی کردند .

دیگر تعلیم طرح و دستور اجرای نقشہہای  
 امری است بقصد اعلای شریعہ اللہ و ترقی پیر و  
 جوان جامعہٴ بہائی در ہر صقعی از اصقاع فراخور  
 احوال و اوضاع آن . و کلّ نقشہہای گوناگون مملکتی  
 و ناحیہای کہ ہر یک تأثیراتی محسوس در اعتلای امر  
 و ارتقای نفوس داشت مُعدّات و مقدّماتی بسود  
 برای شروع بمشروع عظیم جہان کبیرا کہ یعنی نقشہٴ  
 د ہسالہ کہ آنرا بشخصہ الشّخیص تنظیم فرمود و  
 باینکہ علی الظّاہر عِدّہ و عُدّہ برای حرکت دادن  
 چرخ و چنبر این قطار گرانبار کفایت نمیکرد معہذا  
 بقدرت الہیہ در جادہٴ خود سریعا " براہ افتاد  
 و کاروان حیات را با قصبی بلاد عالم رسانید و  
 بالنتیجہ صوت نجات بخش امراللہ بمسامع  
 جہانیان رسید و ندای روح افزای جنود خدا  
 بسیاری از خفتگان را بیدار کرد وصیت بہائیت  
 بافاق سرایت نمود و در متجا و زارد و بیست و پنج  
 کشور شجرہٴ امراللہ ریشہ دوانید . و علاوہ بسط  
 و توسعهٴ آن در ممالک سفید پوستان از نژادہای  
 زرد و سرخ و سیاہ و غیر ہم نیز بخیمہٴ یکرنگ الہی  
 درآمدند و بکمال ہمت برہدایت هموطنان خود  
 قیام کردند و اعلام نصرت را در نواحی اوطان و  
 ضواحی دیگران برافراختند و فی الحقیقہ اجرای  
 نقشہ د ہسالہ اگرچہ بلفظ بیش از یک عمل نیست  
 لکن ہمین یک عمل تجزیہ میشود بخند مہات  
 گوناگون بشمارہٴ اہداف متنوعی کہ در آن است .  
 حال بانصاف ملاحظہ فرمائید وجود مقدّسی  
 کہ سی و شش سال ہیکل جسمانی نورانی را گداختہ  
 تا جامعہٴ امراللہ را باین درجہ از اعتلا و ارتقا  
 رسانید ہاست معدودی از پیمان شکنان بی بصیرت  
 چہ بعد مسافتی با دیانت و صداقت دارند کہ قدر  
 و منزلتش را منکر میشوند و در تنزیل شائنش سعی  
 میکنند و خد مات عظیمہ اش را کوچک جلوه میدہند  
 و بالقاء شبہات قلوب سادہ دلان را مگرد  
 مینمایند و ای بساکہ سبب تزلزل ضعف میگردند و  
 غافل از بیان حضرت مسیح میباشند کہ در سباب

هفدهم انجیل لوقا فرمود: ( لا بد است از وقوع لغزشها لکن وای بر آن کسیکه باعث آنها شود اورا بهتر میباید که سنگ آسیائی برگردنش آویخته شود و در دریا افکند ه شود از اینکه یکی از این کورکان را لغزش دهد ) انتهى . و چون انسان بدقت در کتب آسمانی نظر کند باسانی درمی یابد که محرومترین نفوس از رحمت الهی بنص خدائی طبقه ناقضین میباشند . آری نقض عهد بعد از عقد آن مستوجب چنین جزائی است البته . چه در صد مقاله ذکر شد که عهد یعنی پیمان که تعبیر دیگرش قرارداد میباشد و قرارداد امری است در وجانبه که اگر یک طرف بآن وفانکرد نمیتواند منتظر وفا کردن از طرف دیگر باشد چنانکه در سوره المیقره از قرآن مجید نازل شده است که ( یا بنی اسرائیل از کروا نعمتی التي انعمت علیکم و اوفوا بعهدي اوف بعهدکم و ایای فارهبون ) مضمون اینکه نعمت مرا بیاورید و بعهد من وفا کنید تا من هم بعهد شما وفا کنم و مفهوم همین بیان اینکه اگر شما بعهد من وفا نکنید من هم بعهد شما وفا نخواهم کرد . اما در آیات جمال قدم هم در حق ثابتان بر عهد عنایاتی است که تلاوتش روح را بوجد میآورد و در باره ناقضان میثاق وعید هائی است که شنید نش پشت انسان را میلرزاند من جمله در صفحه ۲۶۳ کتاب اقتدارات میفرماید: ( ان الذین وفوا بمیثاق الله اولئک من اعلی الخلق لعدی الحق المتعال ان الذین غفلوا اولئک من اهل النار عند ربک العزیز المختار ) انتهى .

و از امور استثنائی اینکه زمزمه نقض همیشه در ابتدای کار از حنجره کسانی بیرون میآید که خود را در مساط امر الهی بر همه کس ترجیح میدهند و حصول هر شرف و عزتی را در انحصار خود میپندارند و چون می بینند افرادی دیگر ریا راهای از افتخارات سبقت بسته مشمول عنایاتی میگرددند آنگاه ناراضی میشوند و بنای خرده گیری میگذارند و حال آنکه این قبیل تخیلات و تصورات از ظنون نابالغان

است زیرا شخص بالغ اولاً هرگز جرئت اینکه خود را اعلی و اجل مردمان بشمارد نخواهد داشت و ثانیاً جسارت اینکه بعد از اعتراف بایمان مرکز منصوص را در افعال حکیمانهاش تخطئه نماید نخواهد ورزید چه که ایراد مستقیم بمرکز منصوص ایراد غیر مستقیم است بتعمین کنند هاش و این عمل تسلسل پیدا میکند تا بانکار خدا اینجامد و بلا مذ هبی منتهی شود . آیا کسیکه بولی امر الله اعتراض کند نه این است که حضرت عبد الیه را در تعیین حضرتش تخطئه ضمنی کرده و در آن صورت نه این است که جمال مبارک راضیاً در تعیین حضرت مولی الوری بخطانستداده و در آن حال نه این است که جمال مبارک راحق ندانسته و کسیکه اورا حق نداند آید رجای دیگر حق پیدا میکند مثلاً " میتواند براهین حقانیت اسلام مسیحیت یا سایر ادیان عتیقه را محکمترا براهین این امر بداند ؟ نه والله کما قال جل ذکره فی کتابه الا قدس: ( ان الذی اعرض عن هذا الامر هل یقدر ان یشیت حقاً فی الابداع لا و مالک الاختراع و لکن الناس فی حجاب مبین ) آیا کسی میتواند باور کند که خارج شدگان از این امر و لیس متظا هرید بیانت دیگر بشوند واقعا ؟ بدین دارند ؟ نه بخدا چه که اعمالشان بر کذب اقوالشان بهترین گواهاست آنان جز خارستان بیدینی ما منی و غیر از بیابان سرگردانی مقصدی ندارند اگر بتوان آن راه من و این را مقصد نامید . بساری اینها که گفته شد بقطع نظر از آن است که همواره در این ظهور اعظم بنص جمال قدم مصداق عمل عاد لانه نجعل علیکم اسفلکم و اصفلکم اعلیکم در کار است . گذشته از همه اینها اگر کسی فی الواقع بکلمات الهی ایمان داشته باشد بیقین خواهد دانست که احراز مقام حقیقی و درک سعادت اصلی داعی عبارت از تقرب الی الله است و طریق تحصیل این موهبت را قلم اعلی ارائه فرموده است بقوله تعالی . ان اکرمکم عند الله اتقیکم و اخضعکم







وهمچنین فضل الا انسان في الخدمه والكمال  
 یعنی گرامی ترین شما نزد خدا متقی ترین و  
 خاضعترین شماست. و برتری انسان در خدمت  
 است و کمال. و پر همه کس واضح است که اولاً  
 حصول تقوی و خضوع مشروط بوجود هیچ سمت و  
 عنوان ظاهری نیست و اگر فی المثل جمیع خلق هم  
 بخواهند باین منقبت برسند میتوانند رسید و بعد  
 از رسیدن هم عرصه بر کسی تنگ نخواهد شد زیرا  
 کشور ملکوت اوسع از آن است که بحدی محدود شود  
 و فضای جبروت اعظم از آن که ضیق در آن پدید  
 آید و عجبترا آنکه چه بسا از حقیران دنیاوی که در  
 درجات آسمانی بر امیران زمینی برتری دارند و ای  
 چه بسا از عوام پرهیزگار که در جهان بالا بر علمای  
 ریاکار سروری مینمایند مراد اینکه اجر خلوص و  
 خضوع احدی در دیوان عدل الهی ولو در رمرت  
 اهل خمول باشد از بین نخواهد رفت چه که  
 منطوقه ان الله لا یضیع اجر المحسنین از محتومات  
 سنت رب العالمین است ثانیاً "موفق شدن

بانجام خدمت و مزین گشتن بزیور کمال نیز در رهائش  
 بوجه کل باز و راههایش برای جمیع هموار است  
 و لازم نیست که حتماً انسان دارنده عنوانی  
 مخصوص باشد تا توفیق خدمت پیدا کند پس  
 شایسته است بنفس سرکش پیوسته تلقین نمائیم که

(اگر خواهی که گردی بنده خاص)  
 (مهیا شو برای صدق و اخلاص)

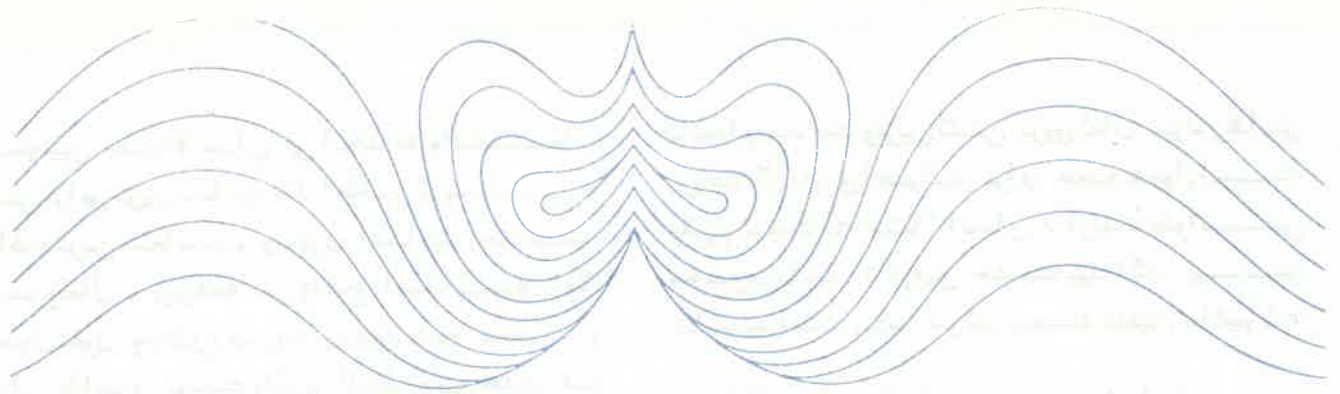
و حصول این صدق و اخلاص منوط باین است  
 که بموجب نصایح قلم اعلی (جامه غرور از تن  
 بر آریم و ثوب تکبر از بدن بیندازیم و دل را از غل  
 و حسد پاک کنیم و از مدارج ذل و هم بگذریم و  
 بمعارج عزت یقین اندر آئیم) و بفضیلت خدمت و  
 کمال مزین گردیم و در خیمه پیمان مسکن نمائیم و  
 در خبا میثاق ماوی گزینیم تا بر اثر وفای بعهده  
 مسرت قلب و ارتیاح روح و اطمینان وجدان و  
 سعادت لایزال در ملک بیزوال حاصل کنیم.

والسلام

کرمان - پنجم شهر الرحمه سنه ۱۱۲۰ بدیع -  
 موافق هفتم تیر ماه ۱۳۳۹ شمسی .

عبدالمجید بنزین استان چا مبارک است و منظر عجبوت صرفه  
 درگاه کعبه بیا، دیگر نشانی در روزنه مقامی و نه زبانه وقت در روز و نه  
 غایتی بقصر حشمتی الماد و مسجد الاقصی و سدتی الشتر

«حضرت عبدالجبار»



قسمتی از شعر جناب عزیزالله مصباح

باز شد جلوه گر وجه ابهتی      با رخی چون بهشت دلارا

پرده از طلعت خوب زیبا      برفکند آن بت دستانم

برزسان از الستم بلی بود      روح سرمست جام ولا بود

پیشهام احتماں بلا بود      بود یادش سرور روانم

تخیم مهرتو در سینه شستم      رمز عشق تو در دل نوشتم

تا خریدار روی تو شستم      فارغ از قید سود و زیانم

عقل را پای دل در سلاسل      عشق را ناقه در زیر محمل

از چه روی ارنه آخر من ای دل      خورده سیلی زهرساربانم

رمز جانبخش موتوا چو خواندم      در دیار فنا خند راندم

رایگان در رهش جان فشاندم      لاجرم زنده جاودانم

با وجودت دلا کیستم من هست اگر خود توئی چیستم من

هیچ ای مه لقا نیستم من روی بنما زخود وارهانم

ای که دانای راز و نیازی غمگساری و هم چاره سازی

چند در آتشم میگذازی از تو هرگز نبود این گمانم

راه بر من زهر سوی بستی پرو بال ضعیفم شکستی

دل به تیر جفا سخت خستی سوختی در ترف هجر جانم

چشمت اریا دل من ستیزد و ربه تیر مژه خون بریزد

ز او فتاده بنو خود چه خیزد تو قوی پنجه من ناتوانم

منکه مخمور و مستم از آن می از جفایت فغان کی کنم کسی

بر زبان بلکه خواهم پیایی تا بهر حيله نام تو رانم

گاه افشانم از شکر دانه

گاه شکری نعایم بهانسه

تا بهر نغمه و هر ترانه

نام تو بگذرد بر زبانم

عشق جز جذبه ایزدی نیست

عاشقان را سر بخردی نیست

مست را شیوه جز بیخودی نیست

محو آن دلبری نشانم

گر کشی زار و گریه بشیم جان

هر چه بر من پسندی خوش است آن

خاک کوی تو ام آب حیوان

ره بسوی دگر من ندانم

گر بیبارد چو باران هاطسل

تیر غم سینه دارم مقابسل

سپیل بنیان کن تست ساحل

تیغ جور تو کجف امانم

دل گرفتار صد گونه آست

راه دشوار و منزل دراز است

چشم خوش رفته در خواب ناز است

مانده واپس من از کاروانم

میخروشم شب و روز چون مل  
نیستم مایه‌ای جز تو کل  
هم تو دانی که گر خارم ارگل  
هرچه هستم از آن بوستانم

---

بلبل از فیض گل گشت گویا  
ورنه کی بودش این نطق شیوا  
عشق روی تو ای عبد ابهی  
خامه‌ای داده گوهر فشانم

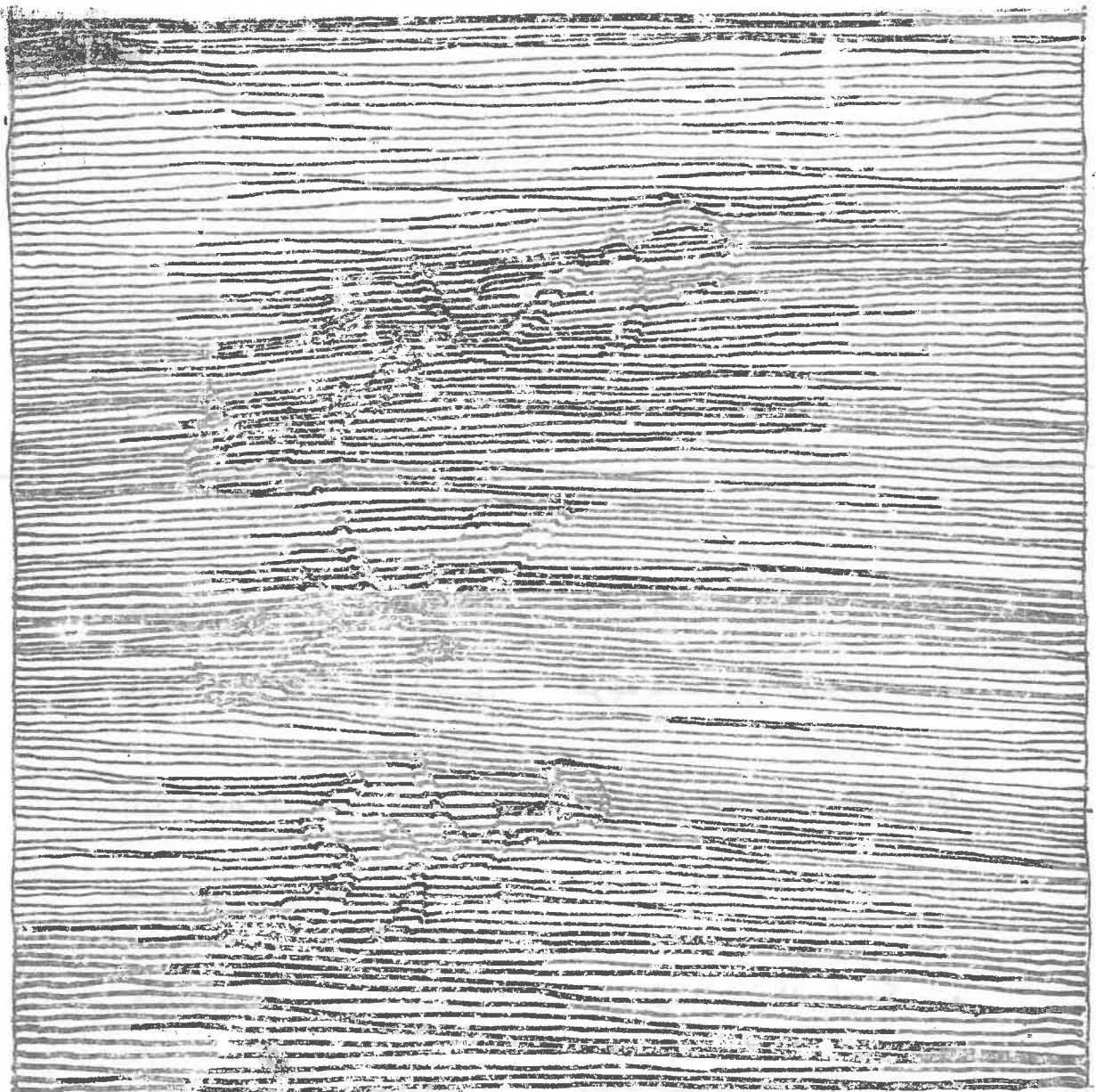
---

با عنایات آن یار دلجو  
چون نیارم من اثمار نیکو  
نیستم از درختان خود رو  
دست پرورده باغبانم

---

تا گرفتم بکف ساغر راح  
ساغری راحت افزای ارواح  
با هزاران نوا همچو مصباح  
برشای تو رطب اللسانم

---



گرد آورنده:

نصرت الله رحمت الله

## آقا رحمت الله نجف آبادی

آقا رحمت الله خادم نجف آبادی ازندگان مخلص استان الهی و از عشاق دلخسته دلبر میثاق بود، سالها بخد مت عتبه مقدسه اشتغال داشت، آنقدر بوجود مبارك عشق میورزید که حد و وصف ندارد. میگفت بارها اتفاق افتاد که در خدمت حضرت مولی الوری به کوه رفتیم، در یکی از روزها که در التزام هیکل اطهر عازم

قله کوه بودیم ناگهان دیدم وجه مبارک دگرگون شد . طپش شد یک قلب آن حضرت را احساس میکردم و چون میدانستم حضرت عبدالبهاء راه را بنیایان خواهند رسانید لذا از حضور مبارک درخواست کردم آنحضرت را به پشت گرفته بالا برم . فرمودند آقا رحمت الله آنروز خواهد آمد که مرا به پشت بگیری ، قدری استراحت میکنیم و سپس راه را ادامه میدهیم . آنروز گذشت و سالها گذشت ، پیوسته در انتظار تحقق وعده مبارک بودم و چون محقق نشد ، با خود گفتم ای بی لیاقت بی کفایت دیدی که سزاوار نبودى تا وعده حق در بارهات بانجام رسد . مرور زمان موجب شد وعده مبارک را فراموش نمایم تا آنکه صعود واقع شد و آتش بجانشان زد . فراق دلبر میثاق فوق طاقت بود . همگان گریان و پیریشان بودیم ناگهان خبر دادند که رمس اطهر باید تا صبح در سرداب قرار یابد عائله مبارک و مجاورین فرمودند آقا رحمت الله جز تو کسی قدرت و توان ندارد که رمس مطهر را به دوش گرفته از پله های سرداب پائین برد . تو این کار کن . امتثال امر نمودم ، جسد مبارک را به دوش گرفته از پله ها سرازیر شدم ناگهان وعده مبارک بیام آمد که فرمودند " آقا رحمت الله آنروز خواهد آمد که مرا به پشت بگیری " زار زار گریستم و بار دیگر شاهد وفای بعهد مرکز عهد و پیمان گشتم .

همین آقا رحمت الله حکایت کرده است که روزی بحضور مبارک عرض کردم قربانت گردم ، تنها آرزو و رجایم از حضرت مولی الوری اینست که عنایت فرمایند و من معرض امتحانات الهیه قرار نگیرم و با حسن خاتمه از این عالم بروم ناگهان دیدم اشک در چشمان مبارک حلقه زد و یک سیلی برسم مبارک بصورتم زدند و فرمودند آقا رحمت الله هیچ نفسی معاف از امتحان نیست کل در معرض امتحانات الهیه هستیم من نیز که مرکز میثاق امر حضرت به الله هستم در معرض امتحانم . از درگاه جمال مبارک بکمال تضرع بخواهیم که کل با حسن خاتمه بعالم باقی شتابیم .

## حاجی آقا محمد علاء قبنده فائز یزدی

حاجی آقا محمد علاء قبنده فائز یزدی مخاطب لوح مبارک رؤس از خادمین بنام امر و از نفوسی است که در عهدین ابهی و میثاق بخدمات مهمه فائز شده و پیش از سیصد لوح از قلم مقدس شارع و همین امر بهائی به افتخارش نازل گشته است . نامبرده مردی مزاح و بذله گو بود و مزاحهای او در ساحت مبارک مقبول میافتاد و سبب مسرت خاطر آن حضرت میشد . در عهد جمال قدم حاجی آقا محمد بر نگیسن

انگشتی خود عبارت "عبد البهاء" را حک کرده بود و به این بندگی آستان الهی میبایست می نمود . پس از صعود جمال اقدس ابهی و جلوس مرکز میثاق بر سر پیر ولا یست و وصایت بشرحی که در الواح حضرت عبد البهاء مصرح است و همگان میدانیم آن حضرت با وجود القاب شامخه که از قلم جمال ابهی به افتخارشان نازل شده بود تنها لقب عبد البهاء اختیار فرموده و پراستی حق عبودیت صرفه را بجای آوردند و گرچه عاشقان آن طلعت بی مثال عبودیت آن حضرت را مصداق بیابان العبودیه جوهره کنهها الربوبیته گفتند ولیکن خود آن حضرت جز بندگی درگاه آرزویی نداشتند و فرمودند : "نام من عبد البهاء است ، صفت من عبد البهاء است ، حقیقت من عبد البهاء است ، نعمت من عبد البهاء است ، رقیقت من عبد البهاء است ، رقیقت جمال قدم اکلیل جلیل و تاج وهاج منست ."

حضرت عبد البهاء در لوح مبارک خطاب به حاجی آقا محمد بنامبرده فرمودند که چون عبد البهاء مشتاق بندگی آستان است نگین مذکور را به ارض مقصود ارسال دارد . حاجی آقا محمد انگشتی را بضمیمه عریضه ای بحضور مبارک تقدیم نمود . مضمون عریضه بس لطیف بود و بعد های ارباب الهی تعریف نمود هاند که سبب سرور هیکل مبارک گردید ولیکن تجلیل حاجی مذکور را بدان صورت نپذیرفتند و فرموده بودند ما جز بندگی آستان الهی آرزویی نداریم ولیکن در وستان گویا اینرا تعارف انگاشته اند . مضمون عریضه حاجی آقا محمد این بود که قربانت گردم ما تورا بسه اعلی المقامات میستائیم و جایگاهت را برتر از وهم خویش میدانیم ولیکن تو بسه بندگی ما رضایت نمیدی و عبودیت ابهی را به انحصار خویش در آوردی . (شرح حال حاجی آقا محمد علا قبند را این بنده به تفصیل نوشته ام و امیدوارم در آینده نزدیک تقدیم در وستان نمایم .

## مقام وفا و فدا

حضرت عبد البهاء مظهر وفا و فدا و عاشق خدمت به عتبه علیا بودند . هر کس به امر عشق میورزید معشوق آن حضرت بود . در اوقات وجود مبارک معزوج با وفا و فدا بود . هر کس فانی بود و فدائی و بواجبات وفا قائم در دل آن حضرت جای داشت . بی دلیل نبود وقتی نفسی از احبای از حضور مبارک در خصوص فرشته سئوال کنوز ، خطاب به او فرمودند "حاجی" سائل وقتی به پشت خویش نگاه کرد حاجی میرزا



حید زعلی پیر مرد نورانی را دید که سر از پنجره اطاقی بیرون کرده و محو تماشای هیکل میثاق است. به سائل فرمودند حاجی فرشته است من از او بسیار راضیم زیرا فانی محض است. فدائی است و وفایه امریها نموده است.

در این مقام چون دیگر مقامات قلم عاجز و بیان نارسا است جان سخن را از بیانات مبارکه میتوان دریافت.

### هوایا بهی

یاعلی قبل اکبر هر کس خادم احب است ، سرور اصحاب است و هر که چاکریار است شهریار هر دو جهان است . خدمت یاران خدمت حق است و عبودیت آستان سلطنت شرق و غرب طوبی لکل خادم لاحب الله ع

کتاب تذکره الوفا نشانی است از وفای آن حضرت و درسی است از مقامات وفا و فداویاد گاری است ابدی و جاودان از شرح حال خادمان و مجاهدان اهل بها آنانکه هر دم بشهادت رسیدند و هر آن بگونه ای بلا دیدند و دست از دامن وفا نبریدند و تا پایان زندگانی در ره دلبر رحمانی جانفشانی نمودند و هر یک آیتی از سر فدا گشتند . گوئیا همگان یکصد از اوج آسمانها بیان حضرت عبد البهاء را به آوازی بلند تفتنی میکنند "ای رب اسقنی کاس الفناء والبسنی ثوب الفناء و اغرقنی فی بحر الفناء واجعلنی غباراً فی ممر الاحباء واجعلنی فداً لارض التسی و طقتها اقدام الاصفیاء . . . . ."

## کودکی که مسیح را در خواب دید

کودک هفت ساله ای هر شب حضرت مسیح را در خواب میدید و صبح بمادرش میگفت مادر من مسیح را در خواب دیدم . روزی در خیابان دست مادر را فشرد و او را نگاه داشت و گفت مادر جان آن مسیحی که من هر شب در خواب می بینم این آقا است . نگاه مادر به شمایل مبارک حضرت عبد البهاء افتاد . شمایل پیر مردی بسیار نورانی با محاسن کامل "سپید که در روی جرید های در مرکز فروش مجلات قرار داشت و زیر آن نوشته شده بود "عبد البهاء مرکز میثاق امریهای " این خانم سپس از جستجو در ریارس بحضور مبارک مشرف و به امریهای مومن شد و این داستان را حضرت ولی محبوب امرالله ضمن آثار مبارکشان جاودان ساختند ( حضرت عبد البهاء در یکی

از الواح مبارکه که به افتخار احبای آمریکا نازل شده است میفرمایند: "مقصود در نبوت از رب الجنود و مسیح موعود جمال مبارک و حضرت اعلی است. . . . . هیچ نفس نباید عبد البهائم را ظهور ثانوی مسیح داند."

## از طهران تا بغداد

پس از رهایی جمال اقدس ابهی از سجن طهران و صد و فرمان سلطانی مبنی بر نفی از ایران آن حضرت به اتفاق جمعی از عائله مبارکه و اصحاب عازم بغداد شدند. در آن ایام که فصل زمستان و بسیار سرد بود با فروش بخش کوچکی از جواهرات آسیه خانم که باقیمانده بود و وسائل سفر فراهم شد و این کاروان بحرکت آمد. این سفر سه ماه طول کشید و برهیکل مبارک جمال قدم و حضرت عبد البهائم و سایر همراهان بسیار سخت گذشت. لباس حضرت عبد البهائم نازک و دستها و پاهای مبارک در معرض سرما و بعلت صفرسن از مصائب سفر خسته و ناتوان بودند ولیکن چیزی نمیفرمودند و چنان وانمود میکردند که راحتند. عبور از کوههای پر برف مغرب ایران طاقت فرسا بود و با وجود قلت مرکوب و ملبوس دیگر معلوم است که چه بر اصحاب گذشت. حضرت عبد البهائم گاهی سواره و گاهی پیاده بودند و گاه گاه آقارضای قناد ایشان را بدوش میگردت و مسافات بعیده بدین صورت طی طریق میشد. حضرت عبد البهائم در بیانات شفاهیه خود که در مجله نجم باختبر به انگلیسی ترجمه شده و انتشار یافته میفرمایند از شدت مصائب وارد خواب ماندند بود و اکثراً در حرکت بودیم. گاهی که من بردوش آقارضا خوابم میبرد با تکانی بیدار میشدم و میفهمیدم که آقارضا از روی جوی و یا مانع دیگری پریده است. آسیه خانم حرم مبارک حضرت بهالاله در این سفر بسیار رنج دید و دستهای نازنین آن خانم گرامی بر اثر شستشوی زیاد جامههای چرکین در فصل سرما و یخبندان کاملاً مجروح بود و دل کوچک طفل خرد سال یعنی حضرت عبد البهائم بر مادری عزیزش بسیار میسوخت. آسیه خانم قسمت بزرگی از خدمات مربوط به عائله مبارکه و اصحاب را انجام میداد و آنی از حال جمال قدم غافل نبود. خلاصه آنکه مصائب سفر بسیار و آثار سرمازدگی آن ایام تا آخر حیات عنصری در وجود حضرت عبد البهائم ظاهر بود.

## میرزا اسماعیل وزیر

میرزا اسماعیل وزیر بالرودی پدرا آسیه خانم ملقبه به ورقه علیا ونواب مسادر حضرت عبدالبها است. بنا براین حضرت عبدالبها از طرف پدر و مادر هر دو وزیر زاد هاند زیرا بطوریکه میدانیم والد جمال مبارک نیز ازوزرا و منشیان بسیار خوش خط و معروف زمان خویش بود هاند. اقتران جمال مبارک با آسیه خانم در جمادی الثانی ۱۲۵۱ هجری قمری واقع شد. آسیه خانم زنی جمیل و باکمال بود و چنانکه حضرت ورقه علیا (آسیه خانم و همشیره حضرت عبدالبها هر دو لقب ورقه علیا داشتند) خواهرگرامی حضرت عبدالبها فرمود هاند، قامتی بلند داشت و چشمانی برنگ آبی تیره. بهر کجا قدم مینهاد فضا را آکنده از عشق و شادی مینمود و اخلاق حمیده ایشان ورد زبان خاص و عام بود از تمولی سرشار بهره داشت. جهیزیه اش که چهل قاطر به خانه جمال مبارک حمل نمود شامل مجموعه ای گرانبها از طلا و سایر جواهرات ثمینه بود ولیکن پس از بروز شدا ئد و بلا یای همه این جواهرات بفروش و با غارت رفت.

## نظام و البها لک

میرزا فضل الله نظام الممالک فرزند میرزا محمد حسن اخوی جمال مبارک است و بنا براین پسر عموی حضرت عبدالبها میباشد. نامبرده خاطر ات جالبی از حضرت عبدالبها دارد که در جای خود حائز اهمیت خاص است ولی در اینجاستنها به یک نکته اشاره میکنیم. نظام الممالک در یادداشتها خود نوشته است که حافظه بسیار قوی حضرت عبدالبها مرا به تعجب واداشت جزئیات وقایع دوران کودکی مبارک بخاطرشان بود و از احوال نفوسی جو

میشدند که نامشان در حافظه احدی نمانده بود. تمام مناظر مزارع اطراف تاکرا را بخاطر داشتند و جزئیات سوانح و حوادث دوران کودکی را بیاد میآوردند و آنچنان روشن و واضح بیان میفرمودند که گویی در روز رخ داده و گذشت زمان و شصت سال زندان و تبعید و مصائب و بلاهای لا تحصی هیچکدام اندک اثر در حافظه و ذاکره مبارک نکرده بود.

## اثر موسیقی در وجود مبارک

حضرت عبدالبهاء ضمن بیانات شفاهیه خود در یکی از شبهای پائیز در ارض اقدس در استان ذیل رانقل فرموده اند:

موسیقی درمن اثر فراوان دارد، مدتها بود که نوای دلکش سازی شنیده بودم. هنگامیکه از بغداد به اسلامبول میرفتیم شبی در کنار جله در چادرها و خیمهها ماندیم. قدری آنطرفتر شبانان خیمه داشتند. شبانی نی میزد، ناله نی آنقدر درمن اثر کرد که تا صبح نخوابیدم.

## سجن دیپهران

پس از حادثه رضی شاه جمال قدم جل جلاله بدون کوچکترین تقصیری گرفتار سجن سیاه چال شدند. سیاه چال قبلاً "خزانه" حمام خانه حاجی میرزا آقاسی بود و پس از عزل نامبرده به میرزاتقی خان امیرکبیر صدراعظم وقت داده شد و پس از قتل امیرکبیر متروک شده محبس قاتلین و سارقین گردیده و خانه مذکور مبسول به تکیه دولت شد. جمال مبارک مدت چهارماه در این سجن زندانی و در کند و زنجیر

بودند . زنجیری که برگردن مقدس نهادند معروف به قره کهر و در سنگینگی  
 ضرب المثل بود . اثر آن زنجیر تا پایان حیات برهیکل مبارک مشهود بود و چند نفر  
 بابی دیگر را نیز با آن حضرت هم زنجیر نمودند بطوریکه بایکدیگر متصل بودند  
 مدت سه شبانه روز بکلی آن حضرت را از ازل و شرب ممنوع داشتند و محل آنقدر  
 سرد و کثیف و متعفن و پراز حشرات موزی بود که استراحت و خواب امکان نداشت  
 زندانیان مردمانی شریک و بدکاره و دزد و جانی و راهزن و بیای و بکلی مطرود  
 و در نتیجه بی توجه به اصول انسانیت بودند و هر روز مهد علیا مادر ناصرالدین  
 شاه اوامر موکدی صادر مینمود تا بر آن حضرت و اصحاب مسجون بیشتر سخت  
 بگیرند و به امر او رذای مبارک زهر ریختند و سلامت حضرت را بخطر افکندند .  
 حضرت عبدالبهاء خاطره<sup>۱</sup> خویش را از ایام سجن طهران بدین مضمون  
 بیان فرموده اند : روزی از روزها خیلی اصرار نمودم که در سجن بحضور مبارک  
 مشرف شوم . یکنفر نایب فرمایش بود که بسیار مورد عنایت جمال ابهی قرار گرفته بود  
 به اتفاق او وارد ارك شدیم از آنجا به دایره توپخانه وارد و سپس به جبهه خانه  
 رفته و رسیدیم بیک خرابه ، در آنجا حیاطی بود که در اطرافهای اطرافش خوانی  
 بختیاری و لمر محبوس بودند . توی حیاط یک دریاچه را باز کردند و فرایشان محل  
 حبس مبارک را نشان دادند . نایب مذکور مرابده و ش گرفته از پله ها سرازیر شدند .  
 چند پله که پائین رفتیم یک مرتبه صدائی از داخل سرداب تاریک بگوش رسید  
 " نیاریدش نیاریدش " و این صدای جمال مبارک بود . مرا بخارج سجن مراجعت  
 دادند . در توی حیاط کنار مامور حبس نشستم تا ظهر شد و محبوسین را برای  
 تنفس یکساعته از سجن بیرون آوردند یکمرتبه در میان محبوسین چشمم به جمال  
 مبارک افتاد زنجیر قره کهر برگردن ، کلاه نمده و پاره بر سر ، موهای پریشان از کنار  
 کلاه پاره نمایان ، رنگ چهره پریده و قد مبارک از ثقل سلاسل و اغلال خمیده و به  
 نهایت صعوبت مشی میفرمودند . از دیدن این منظره از حال رفتم بسختی صدای  
 مبارک را می شنیدم که میفرمودند او را از اینجا ببرید . مراد ریفل گرفته بردند و  
 دیگر هیچ نفهمیدم تا آنکه در خانه آب بصورت زدند و بهوش آمدم . آن مناظر  
 هیچگاه از خاطر نمیروند . ایام بسیار سختی بود و مصائب وارده بجمال مبارک  
 بنهایت هرگز در طاقت احدی نبود .

# حساسترین دقایق حیات مبارک

## زیارت آثار حضرت اعلی

حضرت عبد البها\* از همان سنین کودکی عشق عجیب به آثار حضرت اعلی یافتند و هرچه در محافل یاران می شنیدند با تمام دل فرا میگرفتند و بخاطر سر می سپردند. اصحاب حضرت باب نیز احترام فوق العاده ای برای آن کودک مهربان قائل بودند. هیکل مبارک اشتیاق فراوان به زیارت آثار مبارکه داشتند. بیانات هیکل میثاق در جلد دوم سفرنامه مبارک بدین صورت درج گردیده است قوله الاحلی: "من عربی را تحصیل نکردم و وقتی طفل بودم کتابی از مناجاتهای حضرت باب را بخط جمال مبارک داشتم و خیلی خواندن آن را شائق بودم. شبها که بیدار میشدم برمیخواستم، میخواندم و از شدت طلب و اشتیاق میگریستم تا آنکه دیدم عربی را خوب می فهمم. دوستان قدیم بخوبی میدانند که من تحصیل نکردم اما گفتن و نوشتن عربی را از فصحای عرب بهتر میدانم."

## اپیان به جهال مبارک

در آغاز ورود به بغداد جمال قدم جل شانه آن هنگام که در پیس پرده عصمت مستور بودند و هنوز امر مبارک بنوع جهری و علنی اظهار نشده بود به مرکز میثاق ابلاغ امر الله والقاء کلمه الله فرمودند. هیکل میثاق بمحض استماع ندا<sup>۱</sup> رحمن با وجود حداث سن و طی دوران کودکی ساجد گشته بکمال تضرع و ابتهال از حضور مبارک رجا نمودند که بمقام شهادت و فداد رسبیل الله فائز شوند و قطرات خونشان در طریق مولای حنون و اب بزرگوار بر خاک ریزد. این آرزو تا پایان زندگانی در آن دلبر رحمانی بود و آنی نگذشت مگر آنکه آرزوی فداد رسبیل بها داشتند و مقتضای حضرت عشق را جانپازی و فداکاری میپنداشتند و هرگز نهراسیدند و بدریای بلا قدم نهادند زیرا

عشق بهر لحظه ندا میکند بر همه موجود صلا میکند

هر که هوای ره ما میکند گر حذر از موج بلا میکند

پا ننهد بر لب دریای من

## نامزدی

شهربانو خواهر میرزا فضل الله نظام المعالك و دختر میرزا محمد حسن اخوی جمال مبارك بود . شهربانو از دوران کودکی نامزد حضرت عبدالبهاء بود و چون جمال قدم جل جلاله به بغداد تشریف بردند میرزا محمد حسن "بساحت اقدس شتافت و گریه کنان رجای تحکیم و توثیق این ارتباط نمود" ولی حضرت عبدالبهاء قبول نمیفرمودند عاقبت به امر قطعی حضرت بهاء الله قبول نمودند ولیکن شاه سلطان خانم خواهر پدری جمال مبارك که به خانم بزرگ یا حاجیه عمه خانم معروف است و به جمال مبارك مومن نبود و بسیار مخالفت میورزید کوشید تا شهربانو را به میرزا علی خان پسر صدراعظم نوری داد . شهربانو از این اقتران ناخشنود بود و پس از اندکی به مرض سل مبتلا شد و صعود نمود . در این قسمت به تراست عین یادداشت های میرزا فضل الله نظام المعالك نقل شود :

" . . . . پس از هفت ماه به تکر آمدیم . در زمستان آن سال که سـنـه ۱۲۸۱ و بنده تقریباً دو ساله بودم مرحوم والد به طهران رفته به ملکوت ابهر صعود نمودند که در بین الحرمین حضرت عبدالعظیم مدفونند . در سنه ۸۳ یا ۸۴ همشیره ابی شهربانو خانم که زنی مومنه و صالحه و بتمام صفات مستحسنه معروف و نامزد حضرت مولی الوری روحی لرمسه الا طهر الفداء بود احضار به محضر اقدس گردید که مرقومه در این موضوع بخط حضرت آقای کلیم علیه بهاء الله خطاب به مرحوم ملا زین العابدین عمو سوادش در این کتابچه ضبط است ملاحظه فرمایند همشیره اطاعتاً لایمراه بفوریت به اتفاق عموها با سختی زمستان از راه لاریجان حرکت مینماید بورود طهران حاجیه خانم بزرگ عمه و حاجی میرزا یحیی خان دائی همشیره از واقعه مستحضر شده بطور اجبار آن فدائی سبیل عشق را مانع عنفا و کرها به جهت میرزا علی خان عقد و از مقصود محروم میسازند . حاجی میرزا رضاقلی عمو هم چون در همان سنه بدین اسم یکماه متجاوز در سجن و بعد تبعید به قم شده بود بتازگی بطهران آمده بود مجبور به تصدیق بود آن مرحومه از آن جائی که تعلق خاطری به این فانی داشت احضار به طهران فرمود با اجازه مرحوم حاجی میرزا رضاقلی عمو محمود دائی و زینب خاله که مومن و مومنه بودند بطهرانم بردند . یکی دو ماه میگذرد روزی در تالار خدمت همشیره نشسته بودم نوازش میفرمود میرزا علی خان به اتفاق عمو خود میرزا فضل الله وزیر نظام وارد حیاط گردیده به مشی پرداختند . همشیره نگاه حسرت آمیزی بدیشان نموده با حال ملال انگیز به فانی خطاب نمود داداش چون دعای طفل صغیر مستجاب است من دعا میکنم تو آمین بگو بعد دستهارا بسوی آسمان بلند نموده گفت الهاتورا

به مقربین درگاهت قسم میدهم مرگ شهربانو را بزودی برسان که این ننگ از سرم برداشته شود . . . . . پس از دو ماه بداریقا شتافت . . . . . پس از فوت همشیره بخانه حاجی میرزا رضاقلی عمو زفته تا باز شدن راه لار در آنجا بوده تا بستان نسرز والد هام آوردند . . . . ."

## اقتران بامنیره خانم

منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء دختر میرزا محمد علی نهری میباشد. بهتراست داستان اقتران ایشان را با هیکل مبارک از زبان خود منیره خانم بشنویم:

"سید مهدی دهجی بمنظور اطاعت دستور جمال قدم بایران وارد شد و سپس برای ترویج امرالله دیداری از اصفهان نمود. یک مهمانی عظیم بافتخار او داده شد و جمیع احبای اصفهان در اطراف او حلقه زده مشتاقانه طالب استماع اخبار ارض اقدس بودند و تمام جزئیات سخن سید مهدی مربوط بود به عائله مبارکه و گزارش از مسجونیت احبا در سربازخانه عکا. در میان سائلین یکی از منسوبان من یعنی شمس الضحی از سید مهدی سؤال کرد اوقاتیکه در محضر حضرت بهالله بودید آیا شنیدید در خصوص دختری بجهت حضرت عبدالبهاء صحبت شود و یا برای آن حضرت انتخاب گردد. او در جواب گفت خیر ولی روزی جمال قدم مشی میفرمودند و بیاناتی از فم اطهر صادر میشد ناگهان وجه مبارک را بطرف من کرده فرمودند آقا سید مهدی شب پیش روئیای عجیبی دیدم. در خواب دیدم که صورت دختری زیبا که در طهران زندگی میکند و من از میرزا حسن او را بجهت غصن اعظم خواستگاری کرده ام تیره و تار شد در آن لحظه چهره دختری دیگر بنظر آمد که سیعایش درخشان و قلبش روشن بود ما او را بعنوان زوجه غصن اعظم انتخاب کردیم. بجز مطلب فوق که از لسان مبارک استماع گردید من چیزی دیگر نشنیدم."

وقتی شمس الضحی بخانه برگشت و مرادید بحق منیع سوگند یاد نمود که درست در همان لحظه که سید مهدی روئیای جمال مبارک را برای ما بیان میداشت بخاطرش رسید هاست که من بدون شك آن دختر هستم ( و پس از مدتی ما فهمیدیم که او راست میگفت).

من گریه کردم و در جواب گفتم بعید است زیرا خود را شایسته چنین تفضلی







نمیدانم واز تو استدعا دارم که در این مورد ابداً "تفهوی نکنی و سخنی نکوشی .  
منیره خانم داستان سفر خویش را به ارض اقدس حسب الامر جمال قدم  
به منسوبان نشان اینگونه شرح میدهند :

" در بین طریق احبائی را ملاقات کردیم که سعی داشتند ما را از تشرف  
به ارض اقدس باز دارند و میگفتند بعلت حوادث مؤلمه و غم انگیز مسجونیت مجدد  
احبای هیچ کس از آن ندارد عازم عکاشود و اولیای امور نیز به احدی از احبای اجازه  
ورود به آن مدینه را نمیدهند .

این اخبار ما را بینهایت مضطرب نمود و متحیر بودیم که چه باید بکنیم  
اما شیخ سلطان اطمینان داد که این اوضاع شامل حال ما نخواهد شد و اظهار  
داشت که با نهایت سهولت بار ارض اقدس وارد خواهیم شد اگرچه جمیع احبای  
مفلول و مسجون باشند . پس از تحمل مصائب و مشکلات بسیار سرانجام به عکا  
وارد شدیم . افراد عائله مبارکه به استقبال آمدند و من با آنها مراجعت نمودم و  
برای اولین بار در محضر جمال مبارک حاضر گشتم . جذبه و وجدی که بر من مستولی  
شد مافوق شرح و بیانست . مضمون اولین بیانات آن حضرت که اصفاً گردید این  
کلمات عالیات است :

" ما شمارا در وقتی به سجن آوردیم که ابواب لقا بوجه جمیع احبای مسدود  
است . این عمل جز برای اثبات قدرت و عظمت الهی واقع نشد ."

من در حدود پنج ماه در منزل جناب کلیم زندگی کردم . و بارها زیارت جمال  
قدم فائز گشتم . هر هنگام که جناب کلیم از حضور مبارک جمال قدم برمیگشت حامل  
عنایات مخصوصه و هدایای مادیه از قبل حضرتشان بود .

یکروز جناب کلیم با سروری زائد الوصف بمنزل آمدند و اظهار کردند برای

شما هدیه‌ای عالی آوردیم و آن نامی است که جمال قدم بشما عنایت فرموده‌اند ،  
آن نام "منیره" است . سرانجام شب جشن اقتران فرارسید . من در آن شب  
لباس بلند سپیدی را که انگشتان مبارک حضرت ورقه علیا آنرا دخته بود  
و گرانبهاتر از ابریشم و مخمل فردوس بود پوشیدم . در حدود ساعت ۹ شب باتفاق  
حضرت ورقه علیا اجازه تشریف بساحت حضرت بهاء الله رایافتیم و باستماع بیانات  
آن حضرت فائز گشتم . مضمون بیانات مبارک این کلمات عنایت آمیز بود :

" خوش آمدید خوش آمدید ای ورقه مبارکه من و کنیز من ما شمارا بعنوان  
حرم غصن اعظم پذیرفته و انتخاب کردیم تا بخدمت او قائم شوید . این عنایتی  
است بی مثل از ما که کنوز آسمان و زمین با آن قیاس نگردد . شما باید بسیار  
سپاسگزار باشید زیرا فائز باین لطف و عطیه عظمای الهی شدید . امید است که  
همواره در تحت حفاظت الهی باشید ."

" اگر بنا بود جزئیات پنجاه سال معاشرت خود را با محبوب عالم حضرت  
عبدالبهاء و عشق و لطف و عنایت مبارکشان را بنویسم پنجاه سال دیگر وقت و فرصت  
لازم بود تا آنرا برشته تحریر در آورم . اگر جمیع جهان مرکب و اوراق اشجار کاغذ  
شوند باز هم قادر نخواهم بود که حق مطلب را ادا کنم ."

## صعود جمال مبارك

عشق حضرت عبدالبهاء به جمال مبارك نه آن عشقی است که توصیف شود . عشق پسر به پدر ، عشق عابد به معبود ، عشق صریح به مراد ، همه ایمن عشقها در ساحت آن عشق ناچیز است . و وصف نمیشود ، به بیان نمیآید ، میفرماید غلام آستانم و احقر پاسبان ولی در بیان دیگر آن عبارات را نیز رسا ندانسته خویش را قاصر و عاجز از بیان و تبیان دانستهاند . بنابراین معلوم است که صعود جمال اقدس ابهی چه آتشی بر دل و جان مبارك مرکز عهد و پیمان و فرزند جمال جانان زده است . صعود جمال مبارك در طاق حضرت مولی الوری نبود این بود که پس از صعود جمال ابهی دائما " آرزوی صعود از عالم ادنی و ورود در جهان بالا و رفرف اعلی داشتند و در لوح احبای مدینه عشق فرمودند : " بعد از صعود جمال معبود خاک بر سر وجود یکه دقیقه ای راحت جوید و در بستر راحت بیاساید . "

## جلوس بر سر پر میثاق

پس از صعود جمال ابهی گرچه یگانه کس برای احراز مرکزیت میثاق آن حضرت بود و احدی ترفیع به مقام مبارك نداشت ولیکن دائما " تا مبادات ملاء اعلی را راجی و سائل بودند و دعا میفرمودند که لحظات اعین رحمانیت هر آن معطوف وجود آن حضرت باشد تا در وفای به عهد و پیمان حضرت بهالله و تحقق اهداف و مقاصد جمال ابهی آن کنند که رب الجنود و خالق سماوات علی اراده نموده بود . بهر حال جلوس مرکز میثاق بر سر پر ولایت از حساسترین دقایق تاریخ حیات مبارك بسود .

## مقابلہ بانقض

پس از صعود جمال ابھی ناقض اکبر و اعوانش نقض عہد نمودند۔۔۔۔۔  
صدمات وازدہ از سوی ناقضین بہ ہیکل مبارک وجامعہ امر شدید بود ولیکن صیون  
الہی و تائبیدات حضرت بہا اللہ و مجاہدات مستمر حضرت عبد البہاء و رویہ  
بی نظیر آن حضرت عصبہ ناقضین را متفرق نمود و جمعیتشان را پراکنده کرد  
گرچہ کہ عبد البہاء را گد اختد و لیکن خویش را از بیخ و بن برانداختند اینک حتی  
نامی از ناقضین دورہ میثاق نمیشنویم۔ رفتند و بنای عہد و میثاق البہی در نہایت  
اتقان مرتفع گشت و ایوانش از کیمیا گذشت۔

## استقرار عرش طلعت اعلیٰ

رہس اطہر حضرت باب و جناب انیس شصت سال از سوئی بہ سوئی  
در انتقال بود سرانجام در سال ۱۳۲۷ قمری در ارض اقدس در دامنه جبل کرم  
استقرار یافت۔ لحظاتی کہ ہیکل مبارک عرش طلعت اعلیٰ را در محل مخصوص قرار  
میدادند از حساسترین دقایق تاریخ حیات مبارک بود۔ حضرت ولی امر اللہ  
داستان آن شب تاریخی را اینگونه در گاد پاسزبای بیان فرمودہ اند :  
”شب در حالتیکہ فقط یک چراغ در آن محل بود حضرت عبد البہاء بادست  
خود شان عرش مطہر را در میان صندوق نہادند جمعی از احباب شرق و غرب  
مشرف بودند۔ ہمہ ساکت و آرام ایستادہ بودند صندوق چوبی شامل جسد مطہر  
باب و جناب انیس بود۔ وقتی کہ این اعمال انجام گرفت حضرت عبد البہاء تاج  
مبارک را از سر برداشته کفشہای مبارک را بیرون آوردند، عبار از دوش برداشتند و  
در روی صندوق مرم کہ هنوز سرش باز بود خم شدند۔ موہای نقرہ مانند حضرت  
عبد البہاء در اطراف سر و صورتشان پیریشان و در حرکت بود پیشانی مبارک را بہ  
کنارہ صندوق چوبی گذاشتند و بلند بلند گریہ کردند بطوری گریہ شدید بسود  
کہ ہمہ آنہائیکہ حاضر بودند بگریہ افتادند۔ حضرت عبد البہاء آن شب نخواہید  
در دریای احزان غوطہ ور بودند۔“

## ایام خدیر و نزول الواح و وصایا

الواح وصایا د رایامی نازل شد که وجود مبارک بیش از هر زمان دیگر محاط در بلایا و معرض خطرات شدید بود ولیکن این صدمات و بلایا مانع ترتیب و تنسیق امور نشد و الواح مبارکه مذکوره در نهایت تصریح و ظائف اهل بها را پس از صعود مبارک تعیین نمود و غصن ممتاز شجره الهیه مرکز ولایت عظمی و بیت العدل اعظم مرکز تشریح و ایادی امرالله ناشرا مرقدم مقرر و معین شدند و اغصان یابسه<sup>۱</sup> نقض بکلی مهدوم و معدوم و خورشید میثاق به اشد اشراق بسر عالمیان پرتو افکند و حرارتش به ابعاد مدن عالم رسید و نوایای جمال ابهی از حیض غیب به عرضه شهود جلوه گرشد و اینک ندای حضرت عبد البها<sup>۲</sup> است که از اوج آسمانها بگوش میرسد :

" ای ثابتان بر پیمان این طیربال و پرشکسته و مظلوم چون آهنگ ملا<sup>۳</sup> اعلی نماید و جبهان پنهان شتابد و جسدش تحت اطباق قرار یابد یا مفقود گردد باید افنان ثابته<sup>۴</sup> راسخه بر میثاق الله که از سدره<sup>۵</sup> تقدیس روئید مانند با حضرات ایادی علیهم بها<sup>۶</sup> الله و جمیع یاران و دوستان بالاتفاق بنشر نفعات الله و تبلیغ امرالله و ترویج دین الله بدل و جان قیام نمایند . دقیقه های آرام نگیرند و آنی استراحت نکنند . در ممالک و دیار منتشر شوند و آواره<sup>۷</sup> هر بلاد و سرگشته<sup>۸</sup> هر اقلیم گردند . دقیقه های نیاسایند و آنی آسوده نگردند و نفسی راحت نجویند . در هر کشوری نعره<sup>۹</sup> یابها<sup>۱۰</sup> الابهی زنند و در هر شهری شهره<sup>۱۱</sup> آفاق شوند و در هر انجمنی چون شمع بر افروزند و در هر محفلی نار عشق بر افروزند تا در قطب آفاق انوار حق اشراق نمایند و در شرق و غرب جم غفیری در ظل کلمه الله آید و نفعات قدس بوزد و وجوه نورانی گردد و قلوب ربانی شود و نفوس رحمانی گردد . در این ایام اهم امور هدایت ملل و امام است . باید امر تبلیغ را مهم شمرد زیرا اساس است . این عبد مظلوم شب و روز بترویج و تشویق مشغول گردید . دقیقه های آرام نیافت تا آنکه صیت امرالله آفاق را احاطه نمود و آوازه ملکوت ابهی خاور و باختر را بیسار کرد . یاران الهی نیز چنین باید بفرمایند اینست شرط وفا و اینست مقتضای عبودیت آستان بها . "



# کتابخانه

مؤلف

بنیاد کاشمیر است که در آن چرخ طیار بر آواز و با صیر در لکن حضور و انفت  
 است عاشر که بر این در قه نماید هر چند که لا مشورت به پانیر و به الامان الامان از صفت  
 نذر با یکسان چه که آواز یک چه که ترک شد دید گویند و هفت دهند و با هر صفت زوم  
 طلب نماید و لکن طلب است و فرصت قطع گاه هر زبان را نند که نه تنها طلب کند که  
 که گویند آبرو و که بر وجه دل که بر چنین روح که بر غنچه که بر غنچه که بر غنچه  
 که بر آرز باد بر چشم بود مالا بکار داشت تا این عهد این زمانه نکاشت پس ملاحظه  
 در آن که آحمد در حد قدر عزیز و مارت در دمان نیز حدت در لذت که با وجود عداوت چند  
 این در قه فرزند که چشم پس بر نیز باید است ملا در حدت حستان بکار در شب روز  
 که بر حدتشان بر سر و نه گانه از عمل مبارک و در عبادت اعداء و حاکم کترین که در مغرب  
 در کت و سلاطین شرف

ع ع

به گهی

گهی به  
عشو ناز

# حیات و تعالیم "سرکار آقا"

از نظر مایرون فلیپس

Myron H. Phelps

هوشنگ رافت

آید از حدیث دیگران "نگارنده  
در طی این مقاله یکی از آنها را  
اجمالاً "معرفی مینماید . اگر  
عمری و مجالی بود شاید در آینده  
اقدام بمعرفی نفوس دیگر گردد .  
کتابی که اینک در رصد معرفتی  
آنیم بنام "عباس افندی ،  
حیات و تعالیمش"

Abbas Effendi,

His Life and Teachings

موسوم است که در سال ۱۹۰۳

ضمن نشریات موسسه جی - پی

پوتمان G.P. Putman

در لندن بطبع رسیده است .

نویسنده این کتاب مایرون

فلیپس نام دارد که از اعضا

کانون وکلاء نیویورک بود .

در صفحه ۳۴ از مقدمه مولف

انگیزه تالیف این کتاب را

چنین ذکر مینماید :

"در تابستان سال ۱۹۰۲

هنگامیکه در لندن بسووم از

بسیاری از دوستان راجع به

که ایادی محبوب امرالله جناب  
فیضی آنرا بفارسی ترجمه و بنام  
درگه دوست تسمیه فرموده اند و  
نیز کتاب شاهراه منتخب اثر  
لیدی بلامفیلد Lady

Blamfield و رساله

Sheltering Branch

اثر خانم مرضیه گیل را باید

نام برد . تا آنجا که نگارنده

بخاطر دردمندگی کمتر تحقیقی در باره

کتاب و مقالات نویسنده گان غیر

بهائی راجع بحضرت عبدالبهاء

شده و بخصوص بزبان فارسی

بندرت چیزی در این باره نشر

شده است و حال آنکه دهها و

صدها کتب و مقاله از افرادی که

ظاهراً "بشرف ایمان و ایقان

نائل شده ولی فوز زیارت

حضرت مولی الوری را یافته اند

مطبوع و منتشر شده است که هر

یک درخور مطالعه و تدقیق

است . حال بقصد اق "خوشتر

آن باشد که سر در لبران

گفته

در باره حیات و تعالیم  
حضرت عبدالبهاء در عالم امور  
کتب و رسائل متعددی بقلم  
نویسندگان بهائی شرق و غرب  
موجود است که هر یک شاهد و  
نشانی از اثر عمیق رفتار و گفتار  
آن معلم آسمانی در قلوب و  
ارواح آن مومنین است که بشرف  
و افتخار زیارت آن حضرت نائل  
گشتند . ذکر جمله آن کتب  
خارج از حوصله این مقاله است .  
بزبان فارسی کتاب خاطرات سه  
ساله دکتر یونس خان افروخته  
و اخیراً "خاطرات حبیب اثر  
جناب دکتر مویذ و نمونه از این  
رسائل است . صرف نظر از  
مقالات عدیده قدمای احباء که  
در نشریات مختلف امری بطبع  
رسیده بزبان انگلیسی هم کتبی  
از قبیل ابواب بسوی آزادی

Portals to Freedom

بقلم کلی آیوس Colby Ives



نهضت بهائی که در انگلستان و  
 بمیزان بیشتر در ایالات  
 متحده امریکا پیروانی دارد مطابقت  
 شنیدم. چون سالیان متصادی  
 بتحقیق و مطالعه فلسفه ها و  
 ادیان پرداخته بودم لذا  
 بسیار بموضوع بهائیت علاقمند  
 شدم و تا آنجا که میسر بود  
 بمطالعه تاریخ و تعالیم این  
 دیانت پرداختم. در مورد تاریخ  
 این نهضت با استمانت کتیب  
 و تحقیقات منتشره پروفیسور  
 ادوارد براون استاد دانشگاه  
 کمبریج از قبیل ترجمه "مقاله  
 شخص سیاح"، "تاریخ جدید"  
 و نیز در مقاله مطبوعه در مجله  
 انجمن سلطنتی آسیاتیک  
 Journal of the Royal  
 Asiatic Society  
 بسهولت آشنائی حاصل و  
 اطلاعات لازم بدست آمد. . . .  
 ولکن آنچه بر من مجهول ماند  
 تعالیم خاص این امر بود. البته  
 ضمن مطالعه منابع مختلف متوجه  
 شدم که دعوی مظهریت  
 موسسین این دیانت بر پایه  
 نبوات قرآن و احادیث و سایر  
 کتب مقدسه مبتنی است و  
 ضمناً بر خسی اصول اخلاقی  
 آن برخوردارم ولکن از این بیشتر  
 چیزی بدستم نیامد. برای من  
 عجیب و غیر معقول بود که دیانتی  
 که تاریخ آن شاهد و گواهی بر  
 قدرت و نیروی معنوی و بی نظیر  
 آن در تغلیب قلوب و تالیف

نفوس مومنین است از تعالیم  
 اجتماعی و فلسفی و روانشناسی  
 خالی و عاری باشد. لذا در خود  
 میل و شوق و آفری برای تفحص  
 و تحقیق بیشتر در باره منشاء و  
 مبدا این امر احساس کردم. و  
 بمکاتبه با مرکز امر پر داخته و  
 مستفسر شدم که آیا برای حصول  
 چنین مقصودی اجازه ورود و  
 حضور خواهم یافت. چندی  
 نگذشت که از عکا آن حضور و  
 سفر یافتم و لذا بیدرنگ بانسو  
 شتافتم و در سامبر ۱۹۰۲ را در  
 آن شهر گذراندم.

سپس نویسنده اظهار میدارد  
 همانطور که انتظار داشتند  
 در یافته است که امر بهائی شامل  
 تعالیم عمیق فلسفی و روحانی  
 است و موافق موازین منطق  
 و عقل بوده و هر جوینده ای را  
 پاسخ کافی در هر مقوله میدهد  
 و با کشفیات علمی جدید هماهنگ  
 است.

چنین بنظر میرسد که وسیله  
 آشنائی اولیه او با امر بدیع  
 بانوئی فاضله بنام کنتس کاناوارو  
 The Countess M.A.  
 De S. Canavarro  
 بود. زیرا فلپس کتاب خود را بوی  
 تقدیم کرده است.

در فصل اول کتاب مورد بحث  
 تحت عنوان "سرور و مولای عکا"  
 چنین آغاز سخن میکند.  
 " . . . ما مسیحیان تصور  
 میکنیم که اگر مسیح امروز ظاهر  
 شود مژده ظهورش بسرعت  
 توسط تلگراف با اطلاع همه  
 عالمیان میرسد و کلام و شکر  
 زندگیش با حروف درشت در  
 صدر جرائد درج و بوسیله  
 ترن های سریع السیر در همه جا  
 منتشر میشود . . . .  
 زهی تصور باطل عیسای  
 ناصری چه بسا در ساحل نهر  
 اردن و دریای طبریه کنار افراد  
 بشر زندگانی نماید و حال آنکه حتی  
 اشاره و کنایه ای از او بسمع  
 کشیشان و صرافان و دلایان ما  
 نرسد.  
 تصور کنید حال در منزل

ماه مزبور یکی از پرخطرترین  
 اوقات عمر من محسوب میگردد.  
 زیرا در طی این مدت نه تنها موفق  
 باخذ اطلاعات بالنسبه جامع  
 در خصوص این دیانت شدم  
 بلکه آشنائی با حضرت عباس  
 افندی که بجرات میتوانم گفت  
 نافذترین و برجسته ترین  
 شخصی است که بخت همایون  
 زیارتش را نصیب کرده است  
 نائل گردیدم . . . .

قدیمی در شهر که نسال عکا  
جائیکه مدت یکماه محل اقامت  
بود هستیم. پنجره اطاق رو  
بدیوار مقابل کوجه باز میشود.  
افتاب در رخشان فلسطین در  
آسمان میتابد. در سمت راست  
گوشه آزدیوار قدیمی شهر و آنسوی  
آن دریای آبی رنگ مدیترانه  
نمایان است.

اندکی میگذرد صدای آزدیوار  
وازدوی پیاده روی پائین پنجره  
شنیده میشود و بتدریج ایمن  
صدا واضحتر و قویتر میگردد.  
این صدا گفتگو و همههمه جمعیتی  
راماند. از پنجره بیائین مینگریم  
انبوهی از مردم فقیر و ژنده پوش  
بنظر میرسند. بکوجه میرویم تا  
این مردم را از نزدیک نگاه کنیم.  
جمعیت شگفت انگیزی است.  
بسیاری نابینا، عدهای رنگ  
پریده، نحیف و فرسوده، بعضی  
بناقصای زیر بغل، برخی  
آنچنان ناتوان که گوئی روی پای  
خود بزحمت ایستاد هاند. اکثر  
زنان حجاب و برقع در بردارند  
ولی از همان لای چادر عالمی  
فلاکت و درد و الم هویدا است.  
بعضی از آنها اطفال صغیر لاغر  
خود را بر پشت دارند. سبوی  
بچهها عده شان به صد نفر  
میرسد. از هنرژادی مثل سوری  
عرب، حبشی و غیره در خیابان  
دیده میشوند. گروهی بدیوار  
تکیه داده و عدهای روی زمین  
بحالت انتظار نشستهاند. اینها  
منتظر چه هستند. بگذاریم

ما هم با آنان بانتظار نشینیم.  
طولی نمیکشد که دری باز میشود  
و شخصی وارد میگردد. قامتی  
میانه ولی بسیار مردانه، عبائی  
فراخ برنگ روشن برتن و مولوی  
سفید بر سر دارد. در چند ود  
شصت ساله بنظر میرسد  
کیسوان نقره قام او بر شانه  
ریخته، پیشانی بلند و گسترده  
بینی کمی خمیده با محاسن  
سفید و منظم، چشمانش درشت  
آرام و در عین حال نافذ است  
در عین سادگی عظمت و وقار و  
حتی جلال ناگفتنی از حرکاتش  
مشهود است. از میان جمع  
میگذرد و در اینحال با طرفیان  
مرحبا میگردد. هر چند ما از فهم  
بیانات وی عاجزیم ولی از  
وجناتش محبت و عطوفت هویدا  
است. در گوشه خیابان  
ایستاده و با اشاره دست، مردم  
را بنزد خود میخواند. آزدحام  
جمعیت شدید است. وی با  
ملایمت میگذارد تا آنان یک  
از برابرش عبور کنند و در عین حال  
در کف دستهای باز آنسان  
چند سکه میگذارد. با همه آنها  
آشناست و در عین ملاطفت  
دست نوازش بر سر و رویشان  
میکشد. از بعضی سئوالاتی  
میکند. با سیاه سالخوردهای  
گرم گفتگو میشود. چهره آن  
پیر فوتوت با تبسمی شاد میشکند  
، دندانهای سفیدش در میان  
چهره آبنوسیش میدرخشد  
برابرنی که طفلی در آغوش دارد

میایستد و کودکی را نوازش میکند  
خطاب بهریک مرحبا میگوید.  
باین ترتیب همه از مقابلش  
میگذرند. بچههایی که در  
پیرامون اجتماع گرد هاند نیز  
محروم نمیشوند و در موقع مراجعت  
مشتی سکه بمیانشان میریزد.  
در طی این احوال این دوست  
و حامی فقیران تنهان نیست چه  
چند تن از یاراناش که کلاه قرمز  
بر سر دارند با چهره مشتاقانه  
در جوارش ایستاده و در تنظییم  
جمعیت او رایاری میکنند و حال  
بانهایت احترام و ادب در فاصله  
معینی او را همراهی مینمایند و او را  
سرکار آقا خطاب میکنند.  
این منظره را شاید هر روز  
از ایام سال بتوان مشاهده نمود  
ولی مناظری دیگر مشابه این  
هست که فقط در اول زمستان  
میتوان دید. چون فصل سرما  
فرامیرسد بینوایان بر خود میلرزند  
زیرا مثل همه شهرها بجامههای  
نازک ملبوس میباشند. در یکی از  
روزهای سرد این فصل فقرای  
عکا در مقابل یک مغازه لباس  
فروشی مجتمع میشوند و سرکار آقا  
برای آنها ملبوس زمستانی تهیه  
میکند. به بسیاری از افراد  
علی الخصوص معلولین و مفلوکین  
بدست خود لباس میپوشانند و  
شخصاً اندازه میگیرند تا مورد  
پسند قرار گیرد. تعداد فقرای  
عکا تقریباً به پانصد ششصد نفر  
بالغ میشود که بهریک از آنها هر  
زمستان جامه گرمی عطا میکنند.

در ایام اعیاد نیز تهیدستان را در منازلشان ملاقات مینمایند . با ایشان گفتگو نمود و آنها را تسلی میبخشند و نامهایشان را يك يك بزبان آورده برای هسر يك هدیه ای میآورند . تصور نشود که او تنها بسه گدایان و سائلین توجه میکند . خیر ، آن دسته از تنگدستان آبرومند را که از سؤال عار دارند نیز بیاد دارد و در خفا بنهر کدام کمک و مساعدت مینماید چنانچه " دست چپش از آنچه دست راستش انجام میدهد خیر نمیگیرد ( اشاره بآیه انجیل است که مومنین را بانجام خیرات امر و از تظاهر منع مینماید ) همه اهل عکاوای رامیشناسند و او را بجان دوست دارند . غنی و فقیر ، خرد و کلان حتی کودکان شیرخوار در آغوش مادر بادیدن او شادای و هیجان از خود بروز میدهند . اگر خبر بیماری کسی از مسلم و نصاری و یا مذاهب دیگر در شهر بگوشش برسد خود را ببالینش میرساند و یا کسی را بعیادتش فرستاده طیب و دارو فراهم میکند . هرگاه سقفی چکه کند و یا پنجره ای شکسته باشد که سلامت را بخطر اندازد بسه دنبال کارگری میفرستد تا از تعمیر آن اطمینان حاصل نماید . براستی از هر طبقه و صنفی چه دولت مند و چه مستمند برای

کسب راهنمایی و اندرزبوی روی میآورند چه که وی پدر مهربان همه آنهاست . شاید فکر کنید که این مرد که چنین سخاوتمندانه میبخشد از جمله ثروتمندان است . خیر ، ابداً " . گرچه روزگاری عائله این بزرگوار از غنی ترین خاندان ایران بوده ولیکن این دوست و حامی افتادگان همچون مسیح جلیل مبتلای ستم اقویا و زعمما گردید و در عرض پنجاه سال وی و خاندانش سرگون و مسجون بودند . اموالشان توقیف شده ، بتاراج رفت و جز اندکی نماند . حال که بیش از قلیلی نمانده در حق خود صرفه جوئی مینماید تا بد یگران عطا کند . جامه " او غالباً " از کتان و ارزانترین جنس است اغلب محبین و پیروان فراوان وی که عددشان از هزارها و دهها هزار تجاوز میکند از ایران البسه فاخره تقدیم حضورش میدارند و لکن مشارالیه جز یکبار آنها را نمی پوشد آنها محض احترام و قدر دانی از کسی که آن را تقدیم نموده و سپس آنرا میبخشد . چند ماه قبل جریان جالبی اتفاق افتاده بود . هسر سرکار آقا عازم سفری بوده است و از آنجا که بیم آن داشته که ایشان لباس خود را بکسی عطا کرده و خود بی لباس مانند یک دست عبای دیگر نزد دخترشان میگردد تا

در صورت لزوم باطلاع پدر برسانند . چندی نمیگذرد که سرکار آقا که گوئی متوجه این موضوع شده بودند از دخترشان میپرسند آیا من عبای دیگری دارم و البته صبیبه شان منکر حقیقت نمیتوانست بشود و ماوقع را معروض میدارد . سرکار آقا اظهار میدارند چگونه ممکن است من راحت بنشینم و دو عبای در اختیار داشته باشم و حال آنکه هم اکنون کسانی هستند که حتی یکی هم ندارند و همین قسم هم عمل مینمایند و خیالشان آسوده نمیشود تا لباس دوم را بکسی میبخشند . ایشان بعائله خود اجازه اسراف و تجمل نمیدهند . خودشان بیک وعده غذا در روز اکتفا مینمایند و آنها غالباً عبارت از نان و پنیر و زیتون است . اطاقشان ساده و بی پیرایه است غیر از فرش برکف سنگی اطاق چیردیگری وجود ندارد . عادتش اینست که روی کف اطاق میخوابند . چندی قبل یکی از احباب خیال آنکه خفتن بر روی زمین سخت برای شخصی چون ایشان بسا کهولت سن دشوار میباشد تختی فتری باتشک تقدیم میدارد . این تخت حال در کنار اطاقشان قرار دارد ولی کمتر مورد استفاده قرار میگیرد زیرا باز میگویند چگونه سر بر بالین راحت و تجمل گذارم

حال آنکه چه بسا افراد که حتی پناهگاهی هم ندارند . لهذا روی زمین خوابیده بالا پوششان عبايشان است .

این وجود مقدس متجاوز از ۳۴ سال در عکا مسجون بود . ماست ولی بتدریج زندانیان در زمزمه در وستان وی درآمدند . حاکم شهر و فرمانده قشون احتشام اورا بجا آورده چون بسرادر گرامیش میدارند . عقیده و بسا توصیه هیچکس چون او مورد توجه و اهمیت واقع نمیشود . او محبوب قلب اهل از اعالی و ادانی است و جز اینهم مگر انتظاری میتوان داشت زیرا نزد این شخص چون عیسی مسیح رفتار نیک در مقابل آزار و اذیت دیگران قانونی است مطلق و لا یتغیر . حال میپرستم آیا در همین حال سرزمینی و ارضی شنیده شده است که شخصی بنام مسیح افتخر باشد و روی حیسات او را داشته باشد ؟

حال معامله او را بسا در شعنائش بشنوید . نقل نیک نمونه که خود شنیده ام کفایت میکند . زمانی که سرکار آقا بعا و ورود فرمودند شخصی افغانی از مسلمین بسیار متعصب در آنجا میزیست که ایشانرا فرد مرتد و لا مذ هب می پنداشت این شخص کینه و بغض شدیدی نسبت بسرکار آقا داشت و ساعین را نیز علیه ایشان بسر

ساینتیخت \*

این مرد فقیر بود و در مسجد و منزل داشت و اغلب محتساج غذا و لباس بود . سرکار آقا هر دو را برایش فراهم میکردند او هم قبول میکرد ولی بدو کلمه تشکر تا اینکه بیمار شد . سرکار آقا طیب و دارو و مقدار وجهی هم برایش بردند ولی او در حالیکه نبض در دست یزشک بود بسا در دست دیگر گوشه عبايش را مقابل چشمش گرفته بود که تا نگاهش بانگاه ایشان تلاقی نکند .

مدت ۲۴ سال سرکار آقا ب صحبت خود ادامه میدادند و این افغانی هم بر خصوصیت و عداوتش پابرجا بود تا بالا خیره بکروز افغانی مزبور بدرگانه ایشان روی آورد و گریان و ناله یخاک افتاد و ندبه کنان طلب عفو میکرد و میگفت ۲۴ سال تمام نسبت بشما بد کردم و شما احسان کردید . حال متوجه شدم که چه اندازه در اشتباه بود ام . سرکار آقا ویرا بلند کرده و با ملاحظت رفتار فرمودند . او هم بجمعه در وستانشان پیوست . اینست حیات عبايش افندی . سرکار آقا سرور عکا .

در مواقع فرصت مانند اجتماع در مسجد و غیره کلمات نالایقه در حقشان میگفت . من جمله اظهار میداشت که این شخص مدعی کتاب است چرا با او معامله و معامله میکنید . هرگاه سرکار آقا را در خیابان میدید عبايش را مقابل صورتش میکشید که نظمش بچهره ایشان نیفتد . این رفتار او بود ولی حال بشنوید از عکس العمل ایشان در مقابل او

فصل دوم کتاب را فلیس اختصار بشرح حیات حضرت عبدالیهاء میدهد و تاریخ زندگی ایشان را آنچنانکه از حضرت و رفقه علیاد ربطی اقامتش در عکا شنیده است مینگارد . منتها چون این داستان فصل است علاوه بر

فصل دوم، در فصول سوم و چهارم و پنجم نیز تحت همان عنوان "داستان حیاتش" بدکسر وقایع و حوادث طهران - بغداد استامبول - آدرنه و عکا میبرد از (صفحات ۱ تا ۹۵) فصل ششم بجهاتی جالب و خواندنی است چه که مشتمل بر سرگذشت ها و مشاهدات شخصی خود فلیس در مدت اقامتش و تشریف در محضر حضرت مولی الوری است که ترجمه آن در این مختصر نمیگنجد و خود عنوان مقاله مستقلی است.

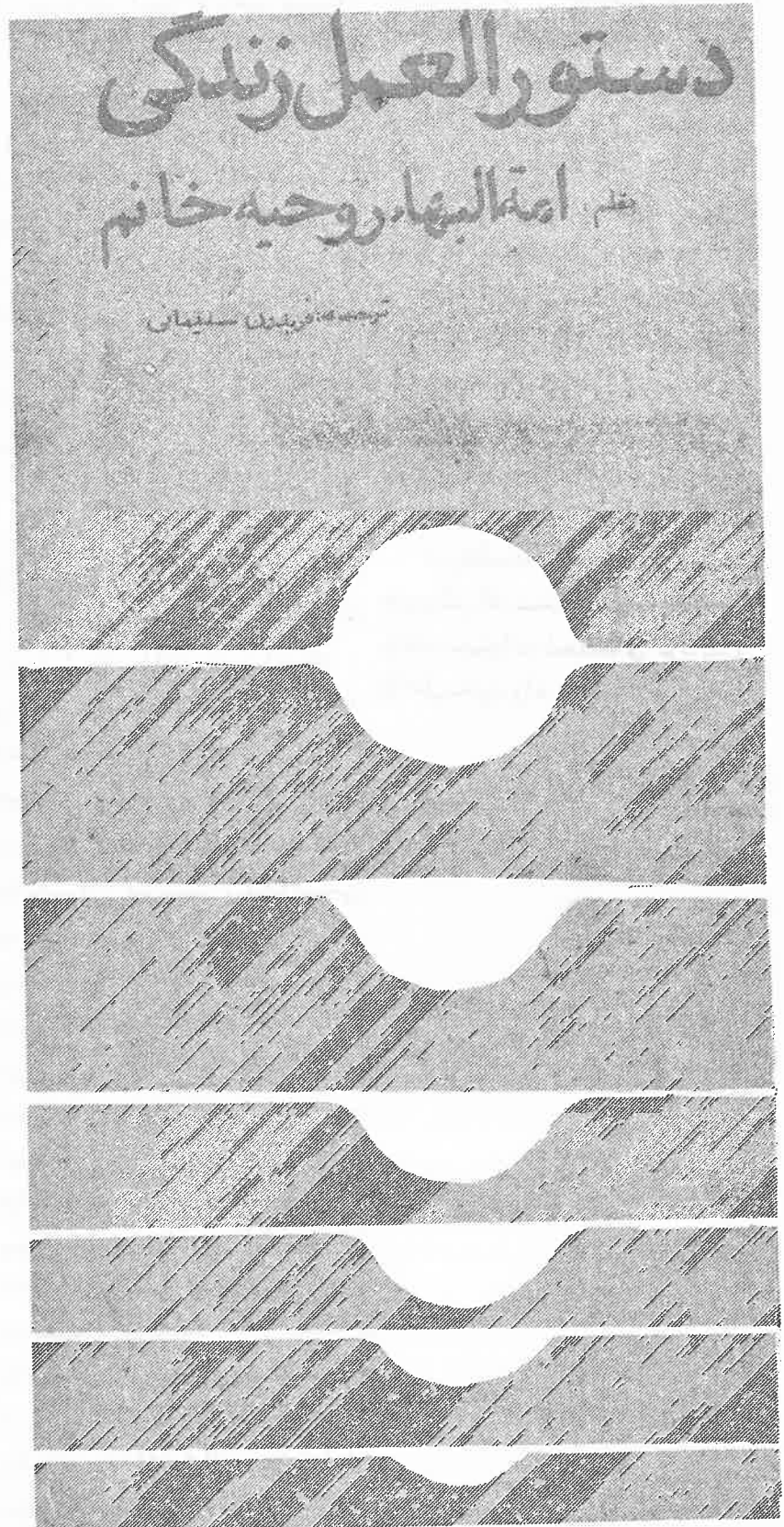
مؤلف کتاب در آغاز فصل دوم اظهار میدارد در معرفی حضرت عباس افندی بخواننده تا اینجا من جنبه هائی از شخصیت و خصائل و پیرامند کرشد هم که نادر و خارق العاده است و در اولیسن و هله نظر را بخود جلب میکند و لکن این خصائص تنها نماینده روحی است قوی، شخصیتی موزون و متناسب که حقا "باید از هر جنبه و نظری مورد مطالعه قرار گیرد. مشارالیه در موارد و مواقع مختلف به تناسب شرائط و احوال زندگی ممکن است صفات عزم، اراده، قدرت و تسلط و هکذا عطف و رحمت را بمنصه ظهور و بروز رساند. در میان عائله وسیع و بزرگشان رعیتی توانا و دقیق و در عین حال پندری و شوهری رئوف و مهربان است. در بین مردان، وی رجلی است نیرومند و صاحب ذکا، بصیرت

قنوت و حکمتی بی مانند و در میان پیروانش او یگانه رهبر یا مدبر و مدبر امور میباشد. در پیروان و برادران ۱۸۹۰ در عکا ملاقات نموده در مقدمه ترجمه مقاله سیاح تصویری از عبدالبهاء که از آن بهتر نمیشود می نگارد - آنگاه فلیس قسمتی از مقدمه مزبور را درج میکند که چون واقعا "بجاود راین مقام مناسب است آنرا آورده و مقاله را بهمین جا بپایان میرساند: "بندرت در عزم کسی را دیده ام که سیمایش با این حد مراتحت تاثیر قرار داده باشد. در نخستین برخورد احساسی که از دیدار وی یافتم چنین است: مردی بلند و قوی البینه، همچون خدنک راست با شاج و عبا ی سپید رنگ، گیسوان بلند مشکی که تا حد و شانسی هایشان میرسید. پیشانی وسیع و کشیده که حاکی از هوش و ذکا شدید و نیز اراده ای توانا و تزلزل ناپذیر و جسمانی تیزبین چون شاهین یا خطوطی عمیق ولی در لپسند در چهره. این نکات را از برخورد م با حضرت عباس افندی که اتباع و پیروانشان او را "سرکار آقا" خطاب میکنند در نظر دارم. در ملاقات و صحبت های بعدی با ایشان احساس احترام من که در وهله اول فقط بواسطه ظاهر و شخصیت نافذشان بوجود آمده بود بتدریج افزود و گشت.

گمان نمیکنم شخصی بفصاحت بیان و قدرت تمثیل و توضیح، احاطه دقیق یا آثار مقدسه یهود و مسیحی و اسلام حتی در بین قوم ممتازی که وی بدان متعلق است بتواند یافت.

با ملاحظه این خصائص بارزه توأم با شخصیت پر هیمنه و جلال و در عین حال پرمهر و صفایشان برای من دیگر جای تمجیبی از علت نفوذ و احترامی که وی حتی خارج از دایره محبین و پیروان اب جلیل و بزرگوارش از آن برخوردار است باقی نمانده است. در عظمت این رجل فریست، هیچکس که سماعت زیارتش را یافته نمیتواند لحظه ای تردید و تاامل بخود راه دهد.





حضرت بهاء الله بعد از صعود  
یادگاری از خویشتن در میان  
مردم بجای گذاشت. در سن  
چهل و هشت سالگی بود که  
مرکزیت عهد و میثاق امر جمالی  
مبارک بدست توانای حضرت  
عبد البهاء سپرده شد.  
در حقیقت تمام فضائل پدر در  
وجود والا گهر این پسر متجلی  
بود. همانطور که گاهی در عالم  
طبیعت ظهور و بروز جدیدی از  
کمال بصورتی بدیع افاده فیض  
میکند و بقوتی برتر و نطقی  
وسیعتر جلوه مینماید خزائن  
ملکوت خداوند نیز در رقبن  
نوزد هم از طریق باب  
بهاء الله و عبد البهاء بروی  
بشریت مفتوح و از صد فهیای  
موهبت و مکرمت الهی این سه  
گوهر تابناک و بیهمتای عالم  
امکان تفویض گردید.

حضرت عبد البهاء با وجود  
قدرت فوق العاده فکری و روحی  
هرگز خود را برای یک انسان فانی  
ندانست و بشدت، نظر صمیمانه  
مومنین مشتاقی را که او را در  
موهبت رسالت شریک و سهیم  
حضرت باب و حضرت بهاء الله  
میدانستند انکار میفرمود و بسا

وجود تمام این اوصاف در فضیلت یگانه و بیهمتای بود .

از همان ایامیکه اب جلیلش در سیاه چال طهران مسجون بود و او در صفر سن بیست و سه استفسار از سلامت پدر خود در حقیقت بمنظور اطمینان از حیات ایشان بزند آن میرفت وجود خود را وقف امر جمال قدم کرد بود . شرافت ذاتی و صفات ملکوتی اش نظر تحسین و تمجید کسانی که او را میشناختند حتی دشمنان را بسوی خود جلب میکرد . وقتی حضرت بهای الله بمدت دو سال از انظار پنهان ماندند و محل اقامتشان بر هیچکس آشکار نبود این نوجوان که بیش از سیازده سال از سنین عمرش نمیگذشت ثقل بسیاری از مسئولیت های عائله مبارکه و بحقیقت جامعه با بی بغداد را بر دوش خویشستن حمل میفرمود و سال بسال بر اقتدار معنوی آنحضرت میافزود تا آنکه حضرت بهای الله از تبعیدی که خود بخویشستن تحمیل نمود بودند مراجعت فرمودند و بسبب اعتماد دائم التزایدی که به حضرت عبدالبهاء داشتند اغلب وظایف و ملاقاتهای مهم را

بایشان محول مینمودند .  
حضرت عبدالبهاء دارای چشمانی بزرگ آبی روشن و محاسن و شعرات مشکین و مجعد و قامتی بلند ترا قامت پدر و جوانی بسیار پرازند و وزیبا بود . بعلاوه از خصوصیات و شخصیتی جذاب و مسحورکننده و هوشی سرشار و نیروئی پایان ناپذیر برخوردار بودند . هرچند بر اقتدار معنویش میافزود مسئولیت او بعنوان سپر و مدافع بین پدر در مقابل دنیا و خارج فزونی میگرفت . دنیائی که اغلب کسالت آور ، خصومت آمیز ، تحمل ناپذیر ، بی ارزش و همیشه خالی از زیبایی بود .

در ایام مسجونیت عکا کسیکه اغلب با ما مورین و مقامات رسمی ملاقات و مذاکره میکرد و با مردم از طبقات مختلف ارتباط برقرار مینمود و با نظم و ترتیب و عدالت آنها را از سیل مواهب و عطایائی که از درگاه جمال مبارک جریان مییافت مستفیض میفرمود حضرت عبدالبهاء بود و بهمین جهت در بین مردم بنام " ابوالفقرا " شهرت داشت . حضرت عبدالبهاء لحظه ای آرامش و استراحت نخواست تا در روزهای آن شهر را گشود و یار دیگر دیدگان اب بزرگوار را با سبزه و آذان مبارکش را با زمزمه جوویار و مشامش را با

هوای تازه و لطیف آشنا ساخت و مکانی فراهم کرد تا آن هیکل صمدانی و جمال روحانی سالهای معدود باقیمانده عمر را در محلی نسبتاً آرام و

بسربرد . عشق عمیق و پرشوری بین آن دو وجود مقدس حکمفرما بود . پسر فقط بخاطر پدر و امرنازنینش و انجام کوچکترین آرزوها و هرچه که مصلحت او بود میزیست . پدر به پسر عشق میورزید آنچنان که در شأن مقام با عظمتش بود و هر دو افکار یکدیگر را بخوبی میشناختند .

از مدتها قبل از صعود بر همه کس معلوم بود که حضرت عبدالبهاء جانشین حضرت بهای الله خواهد بود . پس از صعود مبارک هنگامی آثار جراحت اولین تیر جانگزی اندوه و تاسف بر خاطرها نشسته بود التیام پذیرفت که معلوم شد حضرت بهای الله وصیتنامه خویش آن حضرت را به پیشوائی امر خود منصوب نمود و ایشان نیز با انجام وظایف خطیر خود و انجام آنها در نهایت درایت و اقتدار ثابت نمودند که از هر لحاظ شایستگی احراز این مقام بلند اسنی را دارا میباشند .

همچون حرکت دورانی یک چرخ که با وجود پیشرفت ، همواره چرخش خود را تکرار مینماید

زندگی حضرت عبد البهاء از لحاظ طرح کلی شبیه زندگی حضرت بهاء الله بود. از نظر جزر و مد متناوب صدمات و اختراعات وارده، از نظر مصائبی که هر روز و هر سال بخاطر افاضه نور درونی که بطوریکسان بکسانی از وضع و شریف که مشرف میشدند تحمل میفرمود، از نظر تفاوت عمیقی که بین حضرت بهاء الله و برادرشان وجود داشت و نظیر آن در زندگی حضرت عبد البهاء نیز بوقوع پیوست، از نظر عواطف و احساسات و تحمل مصائب گوناگون، شباهتی حیرت انگیز بین آنها وجود داشت.

برای کسانی که بزیارت حضرت بهاء الله فائز نشده بودند اما حضرت عبد البهاء را دیده و میشناختند تصور اینکه جمال قدم دارای مقامی والاتر از حضرت عبد البهاء میباشد غیر ممکن بود زیرا همان عقل سرشار و قوه ادراک روان و سیال، همان عشق و همدردی بنوع انسان، همان نیروی شفا بخش روحانی و بالاخره همان صفات و خصوصیات که در مظهر کامله الهیه وجود داشت در حضرت عبد البهاء مشاهده میشد. معذرت نماید مقام ایشان را مطابق و مماثل مقام اب بزرگوارش دانست بلکه حضرت عبد البهاء تصویری

از آن مظهر الهیه بود و صفات ایشان نشانی از خاتم رسالت داشت. روح آن حضرت همچون مرات صافی بود برای انعکاس و اکمال تعالیم آن روح جهانی. حضرتش در حقیقت پدر منبری بود که پس از افول آفتاب حقیقت شعاعهای نورانی آنرا بروی نسلی دیگر منعکس میفرمود.

اگر شرح فضائل و بیانات صفاتی که شخصیت حضرت بهاء الله و حضرت باب را از سایرین متمایز نماید راه تردید برای اهل ریب باز میگردد و آنچه را در این خصوص میشنوند بعنوان نمونه ای از افسانه های مشرق زمین که مهد افسانه ها و رمزها و رازهای ابدی است میدانند. شخصیت ممتاز حضرت عبد البهاء برایشان انکارناپذیر است زیرا آن حضرت برخلاف اسلاف خود که غریبان بندرت بزیر ایشان نائل میشدند نه تنها متجاوز از بیست سال بی آنان سلوک و معاشرت داشتند بلکه طی اسفار طولانی نقاط مختلف را تا شهر سانفرانسیسکو در ایالات متحده و در اروپا تا انگلستان و فرانسه بازدید فرمودند.

خطاباتی که طی ایام مسافرت در اروپا و امریکای شمالی ایراد فرمودند،

معرفیهائی که توسط مطبوعات از ایشان بعمل آمد، یادداشتها روزانه ای که یکی از ملتزمین رکاب نوشته است، کتب مختلف و خاطراتیکه بهائیان و غیر بهائیان در خصوص آن حضرت در آثار خود برشته تحریر کشیده اند، همه متضمن شواهدی است بر اینکه شخصیت حضرت عبد البهاء در همان حد کمالی بود که توصیف شده است.

از سنه ۱۸۹۲ تا ۱۹۲۱ که صعود مبارک واقع شد حضرت مولی الوری اوقات خویش را مصروف در ووظیفه اساسی فرمودند.

اول اشاعه تعالیم و شرح و تبیین آثار مبارکه جمال اقدس ابهی. دوم انجام امور بشری و ستانه و انسانی. ولی بیان اینکه در انجام این وظایف بیشتر عمل کرده یا به تبیین مطالب پرداخته اند مشکل میباشد. حضرت عبد البهاء دارای چنان نیرو و اشتیاقی بود و چنان وجود خود را وقف و فدای وظایف روحانی خویش مینمود که سبب اعجاب تمام کسانی که ایشان را میشناختند میشد. شب و روز خویش را تا آخرین هفته حیات یا درست تر بگوئیم تا آخرین روزی که در این جهان زیست،



مصروف خدمت بهممنوعان نمود .

شخصاً " بملاقات مرضی و

محتاجین میرفت و احتیاجات

آنانرا چه مادی و چه معنوی

برطرف مینمود . آلامشان را

تسکین میبخشید و آرامش خاطر

بآنها عطا میفرمود و خیرات و

صدقات را بدست خویشتن در

میان آنان تقسیم میکرد .

با همان سهولتی گنجه در

خیابان های بین فقرامشی میفرمود با

متنقدین و صاحبان میناسب و

عناوین برخوردار و ملاقات میکرد

و به هر دو طبقه یکسان مهر

میورزید .

برای پیرزن عامی شایعه

پرد از که در پی فرصتی جهت

سبک کردن غمهای درونی خود

بود کلماتی تسلی بخش داشت

و برای کسیکه در پییم شاهسی

در انتظارش بود بیاناتی لطیف

و دل انگیز ، و هر یک بنحوی از

محضر مبارکش برخوردار میشد .

چشمان نافذ و آرام و آبی رنگش

همه را یکسان مینگریست و با

ادراک عمیق بیک نگاه نیازهای

درونی آنانرا میشناخت .

شاید برای توصیف او مناسبتر

از شفا دهند کلمهای پیدا نشود

زیرا افکار مسموم و دل های بیمار

و بد نهی مریض را شفا میبخشید

بمقامی از کمال نائل شده بود که

بهترین توصیف آن با کلمات

زیبای خود آن حضرت میسر

میاد ا خداوند بخاطر این

تفرعن بیهوده و نابخردانه ما را

خوار شمرد ، محبت بورزیم و با

گذشت باشیم ، قضاوت نا روا

نکنیم مباد امور قضات

قرار گیریم .

عنوان " بنده " بندگان الهی را

برای خود برگزید " و صفات

و اعمالش بهترین معرف این

سلوک بود . بد رستی میتوان

گفت که از نه سالگی این روش را

سرمشق زندگی خویشتن قرار

داد و هر چه بر سنین عمر مبارکش

میا افزود شوق خدمتگزاری

بهمنوع در روحش قویتر و

بارزتر میشد .

مشاهده آثار زنجیر بریدن

اب بزرگوار ، تحمل سه بار

سرگونی ، بغض و عداوت عناد

آمیزی که از جانب عم آنحضرت

بروز کرد ، فقر و تیره روزی که

در مانگیر خود و عائله مبارکهاش

گردید ، مصائبی که شخصاً

تحمل فرمود و شکنجه و عذاب که

دست تقدیر برای حضرتش رقم

زده بود نه تنها اثری از تلخی

در آن حضرت بجای نگذارد بلکه

بر مهربانی و شکیبایی و محبت و

فداکاری او افزود . او در

حقیقت بر اثر اقدام پدر مشی

فرمود و بر فروغ و تابندگی این

دیانت بیهمتا و گرانبهای

جهانی که بوسیله او و مظهر الهی

تاسیس گشته بود افزود .

است که میفرمود " رمز تسلط بر

نفس از یاد بردن خویشتن

است " . با مثالی که از حیثیات

شگفت انگیز خود ارائه کرد نوع

بشر را بمعیارهایی عالیتر و

در شوارتر از آنچه موجود بود

دعوت نمود . آنچه او میخواست

نوع انسان را بآن تعلیم میداد :

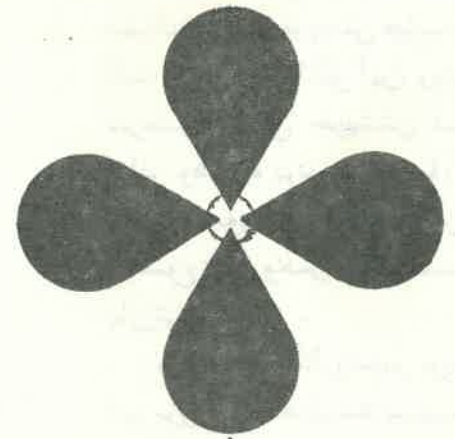
شرافت ، خلوص نیت ، صداقت ،

امانت و از خود گذشتگی بخاطر

دیگران بود . از ما میخواست

همنوعان خود را خوار شماریم

از ابو الفضايل



درباره

حضرت عبدالبرهه





واما تاریخ میلاد حضرت  
 مولی الوری عبد البهاء روح  
 العالمین له الفداء برایین  
 نهج بود که آنوجود اقدس  
 در یوم خامس شهر جمادی  
 الاولی سنه ۱۲۶۰ هجری که  
 مطابق است عیناً با یوم ظهور  
 نقطه اولی و جمال اسنی چیل  
 اسمه الاعلی و موافق است با  
 شهر ۱۸۴ میلادی از انجیب  
 عقائل و اطهر سلاسل در مدینه  
 در الخلافه طهران ولادت  
 یافت و در حجر تربیت جمال  
 اقدس ابهی در آن مدینه  
 مبارکه نشو و نما فرمود و نگارنده  
 از جمعی وهم از لسان مبارک  
 شفاهاً مسموع داشت که  
 در فتن ظهور نقطه اولی چیل  
 ذکره کرارا با وجود صفر سن  
 از متصبین طهران تحمل  
 شتم و سب فرمود و در ایامیکه  
 خود جمال اقدس ابهی در  
 طهران مقیم زندان و مغلول  
 ظلم اهل طغیان بود در سجن  
 بلقای مبارک مشرف گشت و  
 چون بر حسب امر دولت ایران  
 جمال اقدس ابهی در سنه  
 ۱۲۶۹ مطابق سنه ۱۸۵۴  
 در دارالسلام بغداد اقامت  
 فرمودند حضرت مولی الوری  
 نیز در این هجرت ملازم خدمت  
 بود و در سنوات اقامت در  
 بغداد دایم در محضر اقدس  
 با آنوجود مقدس تزیین داشت

و با وجود آنکه ابداً حضرت  
 مولی الوری در مدرسه تحصیل  
 فرمودند و در آغاز شهاب  
 معین علوم از بیانات رشیکه اش  
 منہم بود و نخست اثری که  
 از آنوجود مبارک در دارالسلام  
 در عالم معارف ظهور یافته  
 رساله شرح حدیث قدسی  
 ( کنت کنزاً مخفياً فاحببت  
 ان اعرف ) بود که بر حسب  
 مسئلت یکی از زوایا مرقوم  
 فرمود و نگارنده در اوایل ایام  
 تصدیق در مجلس حاضر بود  
 که یکی از جالسین از حالات  
 وجود اقدس جمال ابهی از  
 مرحوم حاجی سید جواد  
 طباطبائی کربلائی سئوال  
 مینمود وی فرمود ( بگوئید که  
 آنوجود اقدس نور ساطعی  
 است که نجل اعظمش در سن  
 صفر و مرا همت اینچنین کتابی  
 از قلم مبارکش صادر شد است )  
 و مقصود آن سید عالم فاضل  
 این بود که جریان معین معارف  
 الهیه در صفر سن با تحصیل  
 در مدارس و تکمیل مستحیل  
 است تا چهره رسد که بدون تعلم  
 و تدرس باشد چه را اینصورت  
 اعظم شاهی است ایین  
 علم آسمانی است نفارضی  
 و علم الهی است نه بشری و  
 منشاء و مهبط آن محل تجلی  
 روح قدسی الهی رحمانی است  
 و مطلع و مشرق آن نیز روشنی

بخش جهان جاود انسی .  
 و با جمله آثار بزرگی از جبین  
 مبارکش در خردی و صفر سن  
 مانند بدر منیر مشرق و لائح  
 بود و ماثر ذکا و نباهت از  
 جمیع حرکات و سکناش مبین و  
 واضح . بیان معجزش در کشف  
 حقایق غامضه محیر البصایب و  
 عقول بود و لسان محیرش در  
 رشاققت تقریر جذاب قلوب  
 و نفوس . نظر ثاقبش در کشف  
 مهمات مظلومه سراج منیر  
 بود . و حکم نافذش در فصل  
 و قطع مهام مفصله مصلح حال  
 صغیر و کبیر . و در جمیع ادوار  
 انتقالات جمال اقدس ابهی از  
 دارالسلام بقسطنطنیه و از  
 قسطنطنیه بادنر و از ادرنه  
 بعکا قرین و سهیم جمال اقدس  
 ابهی بود . و راهی مطاعش در  
 جمیع این حالات مرجع الهیه  
 عموم اهل بها . خصوصاً در مدت  
 بیست و چهار سال اقامت جمال  
 ابهی در مدینه مقدسه عکا .  
 اشعاب وجود مبارک حضرت  
 عبد البهاء بحدی بود که غیر  
 از نفس مقدسش وحده در تحمل  
 آن مقدار از مشقات و مصائب  
 آنما یه صعوبات نفسی قادر  
 نبود . و ملاحظه اینکه مدینه  
 عکا منقای مغضوبین و محبوسین  
 دولت عثمانی بود و اسمش از قلم  
 قدم ( سجن اعظم ) نزول  
 یافت در بیان مقدار صعوبات

وارده بر حضرت مولی السوری  
 کفایت مینماید . چنانچه  
 جمالقدم جلزکره غالباً در ایام  
 اقامت در عکا از ملاقات غیر  
 احبا چنانکه سابقاً نیز بیان  
 اشاره شد اجتناب میفرمودند  
 مگر نفسی بالخصوص طالب  
 مشرف شدن میشد و تمام  
 معاشرت با ملل و اشخاص  
 متفاوت المشارب والمذاهب  
 والشئون والمقاصد والدرجات  
 با حضرت عبد البهاء بود و  
 هر کسی بنفسه بحضور حضرت  
 مشرف میشد و مقاصد ششرا  
 حضوراً بشخصه معروض  
 میداشت و لذا غالباً مجلس  
 مبارک از صبح الی قریب بنصف  
 لیل مشحون بود از انواع  
 خلق از مسلمین و نصاری و بهائی  
 و غیر هم و از عرب و ترک و ایرانی  
 و امثالهم و از رجال حکومت و  
 روسای اهل علم و اکابر تجار و  
 سایر افراد خلق از کبیر و صغیر  
 و غنی و فقیر و این نفوس بعضی  
 بجهت استفادہ از بیانات  
 جذابه روحانیه آن وجود اقدس  
 و اکثری بجهت اشغال  
 و توقعات خودشان شرف حضور  
 مییافتند و کسیکه از حال حکومت  
 شرقیه مطلع باشد و حالات  
 اهالی آن بلاد را کما ینبغی  
 بداند بر مقدار صعوبات  
 لایطاق وارده بر آن وجود  
 مقدس از این جهات مطلع

گردد و حضرتش با وجه خلیق  
 گشاده با خلق ملاقات  
 میفرمود و بقدر مقدور اصلاح  
 حال واجابت مسئول کل اقدام  
 مینمود کما اینکه الی حال تحریر  
 جنابش مقصد عموم اهالی آن  
 بلاد است و مرجع آمال و مقاصد  
 کافه عباد وجود مبارکش  
 طبیب هر مریض و پناه هر قریب  
 ملجأ هر ملهوف است و مفرج  
 هموم هر مهوم علم الله  
 و اشهدہ که نگارنده خود در  
 مدت دو ماه که مقیم جوار  
 کریمش بود مشاهده مینمود که  
 حتی مغلولین گوشه زندان که  
 از رویت نور محروم و مهجورند  
 منتظر نوال وجود اقدس  
 بودند و غربای مریض مطروح  
 در زاویه نسیان مترصد پرسش  
 و عیادت ذات مقدسش و ایمن  
 اخلاق کریمه طبیعی حضرتش  
 بود که دیگران بتصنع و تقلید  
 از عهده معشارش بر نتوانستند  
 آمد و نفسی و لواز وجودات  
 راسخته کالجبال تتبع مثال  
 آن نتوانست نمود و قد قیل  
 فی الامثال ( لیس المطبوع  
 کالمطبوع ) فنعم ما قوال  
 ( تعسفتم ما کان منی شیمه  
 و این المطبوع نایتطبع )  
 و وجود اقدس مبارکش اگر چه  
 باسم جد بزرگوارش میرزا عباس  
 مسمی گشت و لکن از او ان ورود  
 بیفداد باسم سرکار آقا و از اول

قیام و ظهور جمال ابهی بالقاب  
 عالیہ سرالله و غصن اللہ الاظم  
 و هم بسرکار آقا چه بلسان  
 مبارک جمال اقدس ابهی و چه  
 بلسان سایر احبا کتباً و شفاهاً  
 مخاطب و مذکور میشد و چون  
 در اوایل امر کتاب مستطاب  
 اقدس نازل شد و در این کتاب  
 مبارک که اعظم کتب بهائیه  
 و محل نزول و تشریح شرائع الهیه  
 است این حکم محکم مبهرم از  
 سماء اراده مالک امم نزول  
 یافت قوله جل و عز ( از اغیض  
 بحر الوحال و قضی کتاب  
 العبداء فی العال توجہوا الی  
 من اراد ماللہ الذی انشعب  
 من هذا الاصل القدیم ) و در  
 موضع دیگر این کتاب مستطاب  
 نازل شد قوله جل و علا ( از اطارت  
 الورقا عن ایک الثناء و قصدت  
 الاقصی الاخفی ارجعوا ما لا  
 عرفتموه من الکتاب الی الفرع  
 الشعب من هذا الاصل  
 القویم ) جمیع اهل بهاب مرکز  
 و مقر امر الہی بعد از غروب  
 شمس حقیقت و غیبت جمال  
 حضرت احدیت مطلع و آگاہ  
 گشتند و بر عنایت حق جل جلالہ  
 نسبت بامت بهائیه و اثنق و  
 امید و ارشدند و بر مبین کتاب  
 ربانی و کاشف غوامض کلمات  
 آسمانی که حکمش فصل الخطاب  
 هر تفرقت و اختلاف است و  
 بیانش موجب حصول قطع و

یقین و اتفاق و ایستادگی استحضار یافتند و لسان شکر و ثنای حق جل جلاله گشودند و بر تعیین مقر امرالله بغایت اظهار مبارکتش را حصن حصین و درع متین دین مبین از تظنن و شبهات مشککین و اوهمام منتحلین شمرند و جمیعاً واثق و مطمئن و عالم و موقن بودند که مقصود حق جل جلاله در این آیات باهره کریمه حضرت مولی الوری عبدالبها است . چه قطع نظر از سرروز و سطوع آثار الهیه از جبهین منیرش جمال اقدس ابهی تلویحاً و تصریحاً "لساناً و تحریراً" جمیع عباد را بوجود مبارکتش دلالت میفرمود و در جمیع موارد امتیاز و اختصاص او را از دیگران مکشوف و واضح میداشت تا جمیع عباد باو وحده ناظر باشند و باتبع او امرش سارع و مبادر و لکن مع ذلك کله چون جمال ابهی جل اسمعلا علی ملاحظه میفرمود و برای العین میدید که پس از استتار جمال احدیت در ستار غیبت حد خبیث اهل

سرور و حسیور نمودند چه نزد اهل ایمان عدم خفای مرکز امرالله اهم اصول مسائیل دینیه است و اعظم رابطیه عباد بحقیقت قدسیه الهیه چه که جزا و حکمش را فاع اختلاف نتواند بود و بغیر بیان او بیان احدی موجب حصول قطع و یقین نتواند شد و لذا تعیین مرکز منصوب اعظم عنایت الهی دانستند و وجود هوارا بر آن خواهد داشت که باوجود منع از آیه و اهل کتاب بجبل مرهون شبهات و اهیه متمسک گردند و منطوق آیات کریمه صریحه را از وجود مبارکتش مصروف دارند تا ثانیاً ظلمت اختلافات افق منیر امرالله را مظلّم نارد و مصائب ملل ماضیه در این دین مبین نیز عود نماید لذا در اواخر ایام کتاب مستطاب عهد را نازل فرمود و بخط ید مبارک مرقوم و بختم مقدس مزین و مختوم داشت و در این سفر کریم و کتاب عظیم تصریح فرمود که مقصود از فرع کریم منشعب از اصل قدیم که در آیه مبارکه

کتاب اقدس نازل شده مطاف ملاء اعلی و مرکز امیره اسماء همایون غصن سدره مبارکه ابهی حضرت (عبدالبها) است و جمیع اغصان و افغان و منتسبین و اهل بهار اعموماً بتصریح لا یشویه التاویل و بظهور و تبیین لا یغیره و لا یستره التعمیه و التضلیل ثانیاً امر فرمود که بآن مشرق انوار الهیه ناظر باشند و آن افق منیر را مطلع و مصدر او امر و نواهی آئین الهی دانند . شاید این توضیح و تصریح و بیان واضح فصیح را در افکار و اهیه جهال شود و مانند ما زلال مطفی شعله جهانسوز حسد و حقد اهل ضلال گردد و دین الهی از طرق اختلاف و تخریب و انشعاب و تشعب که بحکم عقل منور و صریح الواح مقدسه حضرت داور اضر از آن معالم دیانت و انسانیت چیزی نیست مصون و محفوظ ماند و کلمه الهیه از شبهات و تشکیکات و حیل و تمویهات بشریه متحصن و محروس آید . . .

ایمطالب بخط مرحوم حضرت ابوالفضائل گنپایگانی در محفظه آثار امری ضبط که حقیر در ۱۵ مرداد ۱۳۴۶ شمسی از روی آن سواد نمود .

(محمد علی ملک خسروی)

# قصیده

قسمتی از شعر لقای کاشانی

تعالی عشق جانپور تقدس شاهانه اعلیٰ      که شد بر عالم هستی وجودش مبدع و مینا

زهی این جوهری کزوی همه اعراض شد قابل      خهی این گوهری کزوی هزاران بحر شد پیدا

ز نور عشق شد افروخته این مشعل هستی      بهمن عشق شد افراخته این گنبد مینا

نبودی گرز جذب او نمیگشتی چنین تابان      درین بحر معلق صد هزاران لوه لوه لا لا

غرض عشق است کز او جست دانش دیده <sup>بینش</sup>      غرض عشق است کز او شد نفوذ روح در اعضا

غرض عشق است کز او قلم هستی است در رجوشش      غرض عشق است کز او زورق امکان بود بریا

غرض عشق است کز او شد مصور صورت عالم      غرض عشق است کز او یافت آدم تاج کرمنا

غرض عشق است کز او گشت گلشن وادی ایمن      غرض عشق است کز او گشت روشن سدره سینا

غرض عشق است کز او جسم خاکی گشت افلاکی      غرض عشق است کز او شد وجودش علت اشیا

غرض عشق است کز او آفرینش یافت پیرایه      غرض عشق است کز او گشت منسحق خامه انشا

غرض عشق است کز سنگ سیله عمل آورد بیرون      غرض عشق است کز او نافه آهوشود بویا



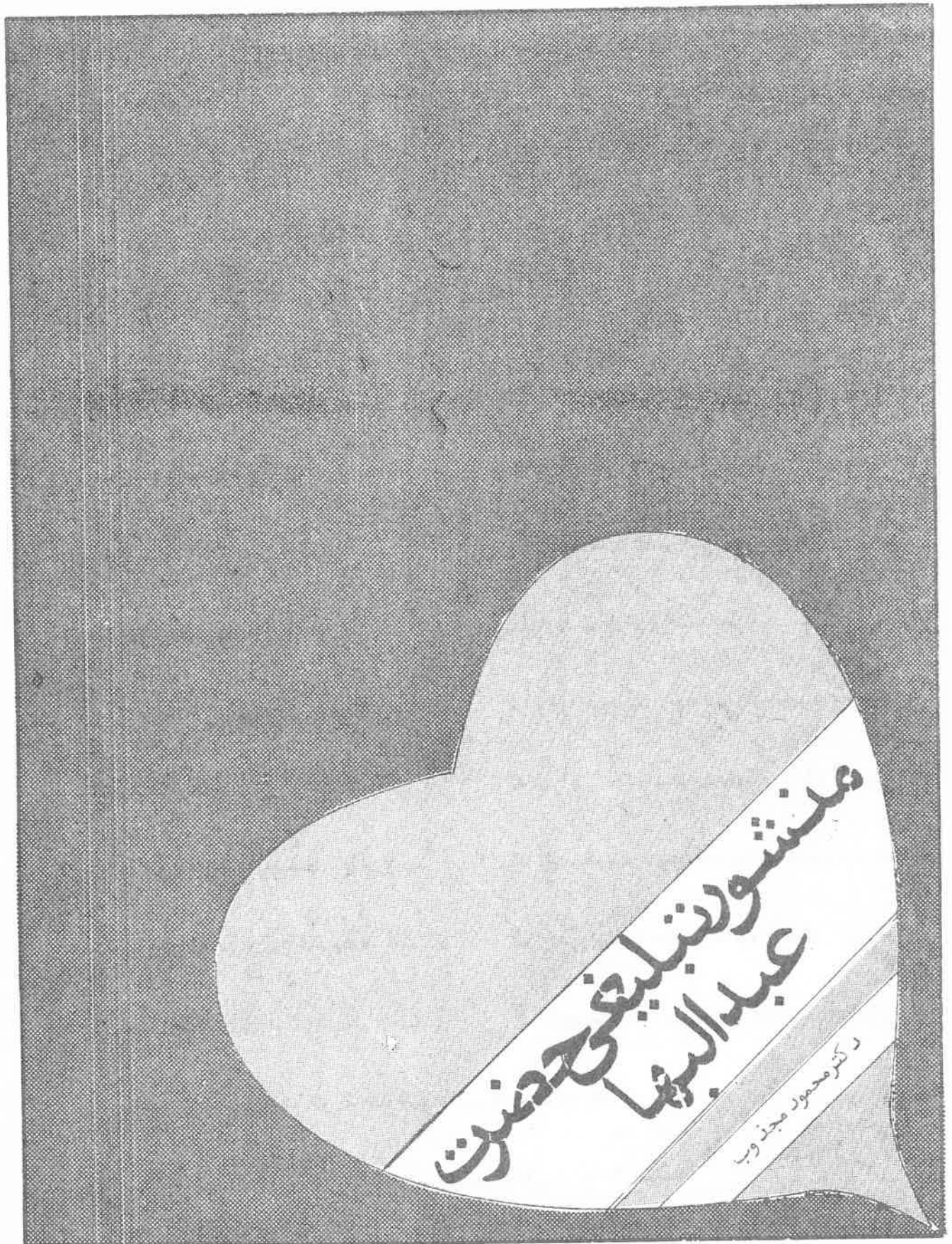
نبودی گرز بود عشق هستی بود ناپیدا	نبودی گرز بود عشق موجودی نشد ظاهر
ز عشق است اینکه روید گل ز گل خار از دل خارا	ز عشق است اینکه بار دابر زاله بر رخ لاله
ز عشق است اینکه خند آن است گل چون ساغر <sup>صهبا</sup>	ز عشق است اینکه خمل بجوشش هستی آتش
ز عشق است اینکه مینالد چو مجنون بلبل شیدا	ز عشق است اینکه میباید بخود لیلی صفت گلبن
همه از عشق پوینده همه از عشق پابرجا	غرض از جزه و کل از عالی و دانی درین عالم
کجا گشتی در چشم پیر کنعانی از او بینا	نبودی گرز نور عشق از پیراهن یوسف
جهان تیره شد غیرت فزای جنت علیا	هزاران آفرین عشق آفرینی کزظم <u>ور</u> او
از آن خلق بدیع ایجاد گشت و عالمی احیا	تعالی شاهانه کز خامه قدرت نمای او
چو آن فیض صمد شد جلوه گر در هیکل اسما	چو آن ذات احد شد مستوی بر عرش الرحمن
چو آن شاه امم از مطلع تغرید شد گوینا	چو آن شمس قدم از مشرق تجرید شد طالع
مقامش سامعی میخواست تالحنش شود اصفا	جمالش عاشقی میجست بس در داده و واله

بجز عبد البها شخصی نشد آگاه از این معنا	بجز عبد البها نفسی نشد لایق بر این منصب
کند نفی وجود خود زیا تا سر زسر تا پسا	که تا اندر پی اثبات یکتائی ذات او
بلی اثبات الا الله میگرد ز نفسی لا	فدای نام ابهی کرد جسم و جان و روح و دل
بلند از جمله اشیا ندای ربی الاعلی	چنان بنواخت عشقش نغمهای کز جذ بها و شد
تعالی الله تعالی الله از این محبوب بیهمتا	تعالی الله تعالی الله این مجذوب ربانی
تعالی الله از آن ناری که آینه سدره سینا	تعالی الله از آن بحری که آینه قطره فانسی
تعالی الله از آن ماهی که آینه اختر رخشا	تعالی الله از آن شاهی که آینه بند و درگه
تعالی الله از آن گلشن که آینه لاله حمصرا	تعالی الله از آن گلبن که آینه فتنه خندان
میان عاشق و معشوق نبود هیچ استثناسا	اگر چه ایند و بینی نیست شرط عشق از آن سرو
از آن این کی شود منفک و یا این زان جدا حاشا	بود ذات و صفت توام چو رنگ و بوی گل با هم
بهر امری که فرماید بهر حکمی کنسد مولا	ولی اینرا یقین دانم که باید بنده فرمانبر

من سرگشته دانی غریق بحر نادانی	چه داند کز چه ره نقطه شود گاهی الف که یسا
نه از تلویح بل تصریح فرماید که من عبدم	بخاک آستان اسماعظم طلعت ابهسی
کرا یارا که جز این منقبت او را کند وصفی	هر آن مدحت که مرا او را پسند افتد بود زیبا
بجز ذکر عبودیت بفریاد وصف رقیبت	ببازار مدیح او روان بود جز این کالا
مقام او عبودیت پیام او عبودیت	مرا او عبودیت چه درد دنیا چه درد عقبی
حیاتش بندگی او صفاتش بندگی او	که جز این نغمه نسراید بصبح و شام آن ورقا
شها باشد لقای در مدیحت عاجز و حیران	که گوید هر چه در مدحت نماید خویش را رسوا
همی گویم بخود بگذر ازین اندیشه باطل	که راهی نیست خس را تا شود غواص این دریا
ولکن عشق میگوید بگو و از کار خود مگذر	که نشناسند عشاقش نه ها از هو نه هوازها

ز وصف هر سخندان منسزه هست ذات او

چنان کز مدحت خورشید تابان دیده حرما



مكتشورون بن بليغتي حضرت  
عبد الباقا

دكتور محمود مجذوب

حضرت مولی‌الوری مرکز میثاق امر بهاء قبل از صعود و در اواخر ایام حیات مبارکشان بنزول و واثریاد و منشور عظیم و مهم مباشرت فرمودند منشور اول الواح مبارکه وصایا است که حضرت ولی مقدس امرالله در توثیق منیع گاد پاسزبای آنرا بنام منشور نظم بدیع الهی موسوم و موصوف فرموده‌اند در بیان اهمیت الواح مبارکه وصایا همین قدر کافی است گفته شود که حضرت ولی عزیز امرالله این سند عظیم و تاریخی را متمم کتاب مستطاب اقدس تلقی فرموده و در توثیق منیع گاد پاسزبای آنرا چنین توصیف و معرفی میفرمایند قوله الجلیل "الواح وصایای حضرت عبدالبهاء رانیسز میتوان بمنزله ولیدی دانست که از اقتران معنوی بین قوه دافعه شریعت الله که از شارع قدیر مندرج گشته و لطیفه میثاق که در حقیقت مبین آیات و مثل اعلاهی امراللهی مستور و مکتون بوده ظاهر گشته است. . . . این وثیقه عظیم و منشور کریم هرچند از پیرایه مرکز میثاق صادر ولی مبدا اصلی و منشاء حقیقی آن روح نباضی است که از موجد این کورید بدیع صدور یافته و انتزاعش از آن قوه محیطه ازلیه ممکنه" (کتاب قرن بدیع جلد ۴ صفحه ۹)

در این الواح مبارکه حضرت سرالله الاعظم بالهام از مبدا اصلی و منشاء حقیقی آن مقام ولایت امرالله را خلق و حضرت شوقی افندی را بعنوان آیت الله و غیض ممتاز و ولی امرالله و مرجع اهل بهاء و مبین آیات الله تعیین و مقام و منزلت آن حضرت را توجیه و وظائف و فرائض حضرت ایادی امرالله را تصریح و کیفیت انتخاب اعضای بیوت عدل خصوصی یا ملی و نحوه انتخاب اعضای بیت العدل اعظم الهی و وظائف و مرجعیت آن مقام معصوم و منصوص را تعیین و تشریح و بالاخره یاران الهی را به تفرق و تشتت و تبلیغ امرالله و نشر نفعات الله تحریض و تشویق میفرمایند.

منشور دوم الواح و فرامین تبلیغی نازله از قلم معجز شمیم طلعت پیمان است که میتوان این الواح مبارکه را بنام "منشور تبلیغی حضرت عبدالبهاء" تسمیه نمود.

این الواح منیع که در آثار انگلیسی حضرت شوقی افندی بنام "فرمان الهی" و "نقشه الهی" Tablets of the Divine Plan موصوف و در نزد احبای غرب نیز بهمین عنوان معروف و مشهور است مشتمل بر ۱۴ فقره الواح تبلیغی است که در دو نوبت و در سالهای ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ در ریح بوجه جنگ جهانی اول و پس از مراجعت مرکز میثاق از اسفار تبلیغی اروپا و آمریکا از کک گهر بار حضرتش عز نزول یافته است.

در این الواح مبارکه که به افتخار یاران آمریکا و کانادا نازل گردیده است حضرت من طاف حوله الاسماء یاران آمریکا و کانادا را ابتداء به نشر انوار هدایت در کلیه ایالات متحده آمریکا شمالی و کانادا و آمریکا جنوبی و مرکزی تشویق و سپس آن فارتسان میدان خدمت و مجاهدت را به فتح روحانی کلیه ممالک و اقالیم و جزائر و نقاط کره ارض تحریض و دلالت و در ریارهای موارد نحوه این قیام و خدمت و طریق

ابلاغ کلمه الله را نیز هدایت میفرمایند .

این الواح مبارکه و فرامین تبلیغی و اهمیت و اعتبار آنها همانطور که فوقاً اشاره شد در نزد احبای غرب بخصوص یاران امریک کاملاً معلوم و به نقشه الهی معروف است ولیکن در بین یاران عزیز امرالله با وجود اشارات متعدد های که در توقیعات منیعه حضرت ولی عزیز امرالله باین الواح مبارکه گردیده و در این مقال به برخی از آنها اشاره میشود که ما حقیقه اهمیت و شأن این فرامین منیعه و مطالب و مواضع و دستورات نازله در آنها معلوم و مشهود نیست و غرض از تنظیم این مختصر در رسالی که مصادف با پنجاهمین سال صعود مرکز میثاق امریها است شناسائی بیشتر این الواح منیعه یعنی منشور تبلیغی حضرت عبدالبهاء است .

حضرت ولی عزیز امرالله از همان اوان جلوس بر اریکه ولایت عظمی نهایت سعی و اهتمام را در سبیل تحقق و اجرای آمال و نوایای حضرت مولی الوری که در دو منشور نظم اداری یعنی الواح مبارکه و ضایا و منشور تبلیغی یعنی فرامین و الواح تبلیغی آن حضرت مندرج و مسطور است مبذول فرمودند و برای نیل باین مقصد ابتدا به تقویت و تحکیم اساس و ازدیاد عدد محافل محلیه که در ایام قیادت طلعت پیمان تاسیس یافته بود و بمنزله پایه و اساس نظم اداری بهائی است همت گماشته و بر این اساس محکم و متین تدریجا اعمده نظم اداری بهائی یعنی محافل روحانیه ملیه را در ممالک مختلفه بنیان نهادند و با ارشادات و الهامات مستمره اساس این محافل ملیه را که بعداً به بیوت عدل خصوصی موسوم خواهد شد تحکیم و تقویت فرمودند و سپس جمیع این محافل ملیه را به طرح و اجرای نقشه های ملی تبلیغی در سبیل تحقق نوایای حضرت مولی الوری تحریر و دلالت نمودند که همه این نقشه های ملیه تحت دلالت آن سالار جند هدی و همت و مجاهدت لشکر نجات با کلیل فتح و ظفر مکمل گشت و موجب توسعه و گسترش امر غالب و قاهر الهی گردید از جمله این نقشه های ملی تبلیغی میتوان به نقشه ۴ ماهه یاران ایران - نقشه های ۷ ساله بهائیان امریکای شمالی - نقشه ۵ ساله یاران کانادا - نقشه ۶ ساله و دو ساله احبای بریتانیا - نقشه ۵ ساله احبای المان و اطریش - نقشه یکساله بهائیان امریکای مرکزی و همچنین نقشه های ملیه تبلیغی احبای مصر و عراق و هند وستان و استرالیا اشاره نمود .

حضرت ولی محبوب امرالله پس از اجرا و تنفیذ موفقیت آمیز نقشه های تبلیغی ملی موقع را برای شرکت عموم من فی البهاء در یک جهاد روحانی جهانی مناسب دانستند و به نفسه المقدس در سال ۱۹۵۲ یک نقشه جهاد کبیرا کبیر روحانی در هرساله طرح و ترسیم و اجرا و تحقق اهداف آنرا بعهده جوامع ملیه بهائی واگذار فرمودند و در توقیع منیع مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۵۲ که متضمن اعلام نقشه منیعه در هرساله است این جهاد روحانی را سومین و آخرین نقشه مرحله اولی در سبیل اجراء فرمان تبلیغی حضرت عبدالبهاء موصوف فرمودند . این جهاد کبیرا کبیر روحانی

که در نیمه راه آن واقعه جانگداز صعود حضرت شوقی افندی امانت حضرت عبدالبها اتفاق افتاد در پایان قرین فتح و پیروزی شد و اهداف آن تحقق یافت و سپهر بیت العدل اعظم الهی بمنظور تحقق بیشتر نوایا و مقاصد حضرت مولی الوری به طرح و تنظیم نقشه منیعه ۹ ساله مبارت و ورزید و آنرا دوره بدوی از مرحله ثانویه نقشه ملکوتی حضرت عبدالبها تسمیه نمودند که هم اکنون ستاینندگان اسم اعظم در سراسر عالم برای تحقق اهداف این نقشه مبارکه در جهد و کوشش میباشند. در پیام عمومی مورخ آوریل ۱۹۶۴ بیت العدل اعظم اشاره میفرمایند که در مستقبل ایام نقشه های متعدده و طویل المدت بمنظور تحقق جمیع نوایا و آمال حضرت عبدالبها طرح و اجرا خواهد شد تا بالاخص به استقرار و تکمیل امرالله در سیطره غبرا و فتح روحانی کره ارض منتهی شود. قوله الجلیل

... حضرت ولی عزیز امرالله در ایفاء وظایف جسیمه مقدسه اش بنیان نظم بدیع الهی را که در کمون نصوص و آثار مبارکه مکنون بود مرتفع و آن را از وسائط فعاله تبلیغ امرالله و وسیله اجرا کامل منشور ملکوتی حضرت عبدالبها مقرر فرمود که باید بر اثر طرح و اجرا نقشه های ملی و بین المللی و جهانی مقاصد و عود آن منشور مبارک تماما بحیز شهود درآید و همچنین مولای جنون در زمین مرحله از مراحل مذکوره رابسی طویل توصیه فرمود و یادیده جهان بینش پیش بینی فرمود که در این مرحله طویل المدت بیت العدل اعظم متتابعاً نقشه های متعدده ای را تنظیم نماید تا جمیع مراحل باقیه در عصر تکوین و ذهیبی رافراگیرد.

اینک اولین نقشه از سلسله نقشه های آینده در این رضوان سنه ۱۹۶۴ افتتاح میگردد و این در زمانی است که قلوب اهل بها هنوز بیاد وقایع مهیمن جشن اعظم سنه ۱۹۶۳ نباض و درهیجان است.

این نقشه در دوره نه ساله اش باید از طرفی ضامن بسط دامنه امرالله گردد و از طرف دیگر شاهد مشارکت جمیع افراد احباء در حیات و خدمات بهائی شود. . . . . اتساع دائره امرالله و مشارکت افراد احباء در خدمات و حیات بهائی هدف مزدوج این دوره بدوی از مرحله ثانویه نقشه ملکوتی حضرت عبدالبها است و تمام اهداف دیگر که به ۶۹ جامعه مله در این موقع ابلاغ گردیده معسر و موید آن محسوب . . . . .

همانطور که فوقاً اشارت رفت حضرت ولی عزیز امرالله در بسیاری از توابع و آثار مبارکه خود به فرامین تبلیغی حضرت عبدالبها اشاره فرموده اند که در "شعاعی از این اشارات و بیانات مبارکه زینت بخش این مقال میگردد.

در لوح قرن احبای ایران توقیع منبع نوروز سنه ۱۰۱ بدیع میفرمایند . . . . . فرمان الهی خطاب بفارسان مضماری خدمت در امریک رسماً ابلاغ گشت و برلیق بلیغ تبلیغ که بصورت الواح مخصوصه از قلم میثاق خطاب به جمهور مومنین

ومومنات در آن دیار صادر در انجمن روحانیان در عید رضوان در آن سامان تلاوت گشت و اعلان شد . . . . .

و نیز در توقیع منیع گاد پاسزیای چنین میفرمایند قوله المبین " . . . . . هیگل مبارک که هنوز آثار متاعب ورنج سفر در وجود اطهرش موجود از ملاحظه اوضاع آشفته جهان و کشتار و خونریزی عظیمی که در نتیجه غفلت و استنکاف ملل از قبول تعالیم الهیه و توجه بانذارات و نصایح ربانیه رخ گشوده بود بیش از پیش دچار کدورت و ملال گردید و قلب مقدسش در غمرات احزان مستغرق شد غبار غموم بر ضمیر منیرش بنشست و مصائب و آلام جدیده بر نوائب و رزایای سابقه بیفزود انقطاع سبیل و سد ابواب مخابره با اغلب مراکز امریه خاطر نورانیش را بشدت آزرده نمود مع الوصف در همان ایام مظلم که شدائد و محن خاطرات سجن او هم عکارات تجدید میکرد آن منادی ملکوت اراده فرمود بار دیگر فارسان مضماری خدمت را در خطه امریکه بالطف و عنایات لانهایه خویش مخصوص و ممتاز گرداند و در حین که رسالت مقدسش در عالم ترابی روی پایان میرفت امری عظیم و وظیفه‌ای خطیر و منیع بآن مشعلداران مد نیت الهیه محول و آن جنود مجنده را به تسخیر مدن و دیار و اقطار و امصار موظف فرماید این بود که از کنگ اطهرش طی الواح متعدده مخصوصه که بعضی در جوار روضه مقدسه علیا و برخی در بیت مبارک عکایارهای در صفا جیسل کرمل در ظل مقام بهی الانوار اعلی عز نزول یافته دستور افخم اگرم و منشور ابدع اعظم متضمن این ماموریت جلیل بآن حامیان حصن حصین ابلاغ گردید ماموریت مقدسی که هنوز پس از مزی یک ربع قرن مقام و منزلتش از انظار مستور و اثرات فائقه آن مکتوم و مجهول و آنچه تا کنون از آثار بهیه و نتایج باهره آن ظاهر و هوید اگشته و صفحات تاریخ قرن اول بهائی را مجلل و مزین ساخته است رشحی از نوایای عالییه و آثار سامیه متعالیه ایست که آن سالار جند هدی از صدر این نقشه ملکوتی در نظر داشته و برور ایام بتائیدات الهیه و توفیقات لا ریبیه صمدانیه از حیز غیب بعرضه شهود خواهد آمد و عالم کون را بانوار مزیئه اش روشن و تابناک خواهد ساخت . . . . . ( کتاب قرن بدیع قسمت سوم صفحه ۲۹۱ )

و در همین توقیع منیع در باره فرامین و الواح تبلیغی حضرت عبدالبهائم مجدداً چنین میفرمایند قوله الاحلی

" . . . . . آن وجود اقدس در آثار و الواح و خطایات منیعهاش اصول و تعالیم امر اعز ابهی را تشریح و احکام و قواعدش را تبیین و ارکان و دعائمش را تشییع و موسسات اولیه نظم ابدع اگر مش را تحکیم فرمود . . . . . و در پایان حیات مقدسش بوسیله نزول الواح تبلیغی و صدور نقشه ملکوتی دستور امنع امجد خود را با جماعه‌ای که پرورده پید عنایت او بودند ابلاغ فرمود و به تنفیذ این نقشه عظیمه که در مستقبل ایام اعضا آن جامعه غیور را بانتشار انوار و ارتفاع نظم اداری امرالله در اقطار خمس عالم موفق خواهد نمود موظف ساخت " ( کتاب قرن بدیع قسمت چهارم صفحه ۳ )



و نیز ضمن تجلیل از خدمات بین المللی جامعه بهائی امریک میفرمایند " . . . .  
 حضرت عبد البهاء پس از استقرار بر سر پر عهد و میثاق الهی در اولین قدم لوای امر  
 حضرت بهاء الله را در قلب آن خطه مشتعل برافراشت سپس بنفسه المقدس آهنگ آن  
 در یار نمود و از کرانه تا کرانه آن اقلیم وسیع بسیر و سفر برداخت و با بلاغ کلمه الله ما لوف  
 شد . . . . و در پایان حیات مقدسش نقشه ملکوتی و فرمان یزدانی خطاب به آن  
 حامیان حصن حصین صادر فرمود و آنرا ما موریتی عظیم عنایت کرد تا بفتح روحانی  
 ممالک و بلاد آن پردازند و روایت امر جمال اقدس ابهی را در جمیع اقطار و کناف عالم  
 برافرازند . . . . اما آنچه جامعه بهائی امریک را بچنین اقدامات و مشروعات جلیله  
 برانگیخت و بچنین فتوحات و انتصارات باهره موفق ساخت اقدم و اعظم آن نصایح  
 قلم اعلی و وعود و بشارات جمال اقدس ابهی و دستور اعز اسنی نسبت به تاسیس  
 مشرق الانکار در ممالک و بلاد آن طلعت منان است دیگر تعلیمات مبارک  
 حضرت عبد البهاء که طی چهار توفیق منیع در اواخر ایام حیات مبارک از کلك اطهر  
 بافتخار یاران امریک مقیم ایالات مغرب و مرکز و شمال شرقی و جنوب ممالک متحد  
 و اقلیم کانادا، عز نزول یافت و رسالت عظیمی بآن باسلان میدان عرفان عنایت  
 شد . . . . و ایضا " میفرمایند " . . . . مقارن همان ایام یعنی در تاریکترین  
 لحظات جنگ جهانی و سنین اخیر حیات مرکز میثاق یرلیق بلیغ تبلیغ خطاب بجامعه  
 بهائیان غرب بانیان کاخ نظم اداری الهی صدور یافت و آن نفوس مجلله بما موریت  
 و رسالت عظیمی منصوب شدند ما موریتی که ثمرات جلیله آن عقود اخیر قرن اول  
 بهائی را بافتخارات ابدی مفتخر ساخته و موسسات اداری را بسط و توسعه عظیم  
 بخشوده است . . . . " ( کتاب قرن بدیع قسمت چهارم صفحه ۲۷۰ )

و در توفیق منیع نوروز ۱۱۱ بدیع صفحه ۱۵ چنین میفرمایند قوله الجلیل  
 " . . . . امر عزیز الهی بروفق تعلیمات و ارشادات و تاکیدات متابعه سالار اعظم  
 جند بهاکه در الواح نصحیه و کتاب وصایا مرقوم و مدون و بر طبق نقشه ملکوتی مرتسمه  
 بقلم معجز شیم مرکز عهد اتقن اوفی در الواح متعدد صادره بافتخار علمسداران  
 حزب مظلوم در قاره امریکا و بوسیله موسسات متینه نظم بدیع الهی که مدت سی ( ۳۰ )  
 سال است بانیان این طرح مشید به تاسیس و استحکام مشغول و ما لوفند  
 بسرعتی محیر العقول در تقدم و انتشار . . . . "

بیت العدل اعظم الهی نیز در بسیاری از دستخط ها و پیامهای منیعه خطاب  
 به یاران الهی به اهمیت الواح و فرامین تبلیغی حضرت عبد البهاء یا منشور تبلیغی  
 اشاره فرموده اند از جمله در پیام عمومی رضوان ۱۲۸ بدیع خطاب به احبای الهی  
 در سراسر عالم میفرمایند " . . . . بهیقین مبین باید دانست که جهاد ده ساله  
 حضرت ولی امر الله و نقشه نه ساله کنونی و سایر نقشه های آیند که در عهد متابعه  
 عصر تکوین تدوین گردد کل بمنزله مراحل تنفیذیه فرمان تبلیغی حضرت عبد البهاء است  
 که در ۱۴ لوح از الواح مبارکهاش خطاب بیاران امریک صادر فرمود . . . . "

یاران عزیز الهی و یاوران امر حضرت بهاء الله در ۲۸ نوامبر هذہ السنہ ۵۰ سال تمام از صعود حضرت عبد البہاء مرکز میثاق امر بہا - رایت وحدت عالم انسانی و مثل اعلاى تعالیم دیانت مقدس بہائی و همچنین شروع عصر تکوین و ربہائی میگذرد . ۵۰ سالى کہ شاهد فتوحات باہرہ امر عزیز الهی بودہ است اثمار بدیعہ ای کہ نہال بہیہمال امر غالب الهی در این مدت ۵۰ سال اولیہ عصر تکوین ببار آورده نوید دہندہ انتصارات و تصرفات وسیع تر و عظیم تری است کہ در پنجاہ سال آیندہ نصیب آئین نازنین الهی خواہد شد تا آنکہ بالمال بہ حلول عصر نہایی و ربہائی و تاسیس ملکوت صلح و سلام و سلطہ روحانی و ظاہری شارع مقدس امر بہائی منتهی شود . خاتمہ این گفتار را بہ نقل ترجمہ قسمتی از پیام بیت العدل اعظم الهی شید اللہ بنیانہ مورخ رضوان سنہ ۱۲۸ بدیع خطاب بہ احبای الهی در سراسر عالم مزین میدارد :

" ای یاران عزیز الهی چند ماہ دیگر در ۲۸ نوامبر سنہ ۱۹۲۱ پنجاہ سال از صعود حضرت عبد البہاء مرکز میثاق رایت وحدت عالم انسانی ، سر اللہ الاعظم میگذرد و عالم بہائی طی مراسمی بہتد کرآن واقعہ رہیبہ پردازد کہ از طرفی ختام عصر رسولی و از طرف دیگر بدایت عصر تکوین و ولادت نظم اداری بہائی محسوب نظمی کہ خود بمنزلہ طلوعہ و نمونہ نظم بدیع جہان آرای حضرت بہاء اللہ است . چون ملاحظہ نمائیم کہ اثمار بدیعہ ای کہ نہالش در دورہ میثاق بید قدرت حضرت عبد البہاء نشانده شد بعداً در اولین مرحلہ پنجاہ سالہ عصر تکوین ببار آمد و چون بر این قیاس بخاطر آوریم کہ روح نباض این مرحلہ اولیہ ہیكل مقدسسی چون غصن ممتاز حضرت ولی امر اللہ بود کہ در تنفیذ مضامین الواح وصایا و فرمان تبلیغی حضرت عبد البہاء و منشور اعظم تشکیلات اداری و تبلیغ امر الهی حیات مبارکش را بالمرہ مصروف فرمود آنوقت تصور توانیم کرد کہ در پنجاہ سال آیندہ چہ وقایع محیر العقولى در عالم امکان صورت پذیرد .

آن پنجاہ سال اول عصر تکوین شاهد ترقی سریع امر اللہ بود کہ عدد مراکزش در سنہ ۱۹۲۱ از چند صد مرکز در سی و پنج اقلیم بہ بیش از ۴۶ ہزار مرکز ریکصد و سی و پنج کشور مستقل و یکصد و ہشتاد و دو قطر از جزایر و بلاد مہمہ تابعہ از دیار یافت .

آن پنجاہ سال شاهد تشیید بنیان نظم اداری بہائی بود کہ حکومت و مقامات کشوری را در بسیاری از اقالیم عالم بشناسائی و تسجیل امر اللہ برانگیخت و جامعہ بین المللی بہائی را در شورای اجتماعی و اقتصادی سازمان ملل متحد بعنوان عضو مشاور وارد ساخت .

آن پنجاہ سال شاهد تحقق مقدمات " بدخلون فی دین اللہ افواجا " در بسیاری از نقاط جہان گشت کہ موعود مرکز میثاق و آرزوی دیرین ستاینندگان نیر آفاق بودہ و ہست . . . . . "

### از پروفیسور یون نوگوچی

من بسیار وصف حضرت عبد البہاء را شنیدہ ام . بعضی حضرت عبد البہاء را صاحب افکار مجازی و بلند میدانند ولی من حضرتش را مصدر افکار حقیقی میشناسم زیرا هیچ فلسفہ صحیح نظری و مجازی موجود نیست مگر آنکہ اصول حقیقی آنرا تا بیید نمودہ باشد و هیچ چیز واضح تر و روشن تر از بیانات حضرت عبد البہاء راجع بہ حقیقت نیست . کلمات حضرت عبد البہاء مانند شمع آفتاب روشن و سادہ است و بہمان اندازہ جہانگیر و عالمتاب . . . . . و من تصور نمیکنم امروز د عالم وجود مہربی ای اعظم از حضرت عبد البہاء موجود باشد .

### از سر رونالد استورز

. . . . . من در روز ورود بملاقات عباس افندی رفتم و از اینکہ صحتشان کماکان برقرار بود مسرور و خوشوقت شدم . بعد ہا نیز ہیچگاہ در احوال مسافرت بہ حیفا از درک حضورشان غفلت نمی نمودم . کلام حضرت عبد البہاء فوق العادہ متین و مانندی یکی از انبیای سلف بود . مافوق اضطرابات و امور مشوشہ سیاسی فلسطین ، جمیع مسائل را بتعالیم روحانیہ و مہادی اصلیہ سوق میدادند .

حضرت عبد البہاء از روی کمال رافت و مہربانی بمن یک یاد و نمونہ شیوا از دستخط خویش و همچنین خط مشکین قلم عنایت فرمودند ( متاسفانہ این عنایتی ہا باضافہ شما میل بزرگ حضرتشان کہ بامضای مبارک موشح بود در واقعہ حریق قبرس طعمہ حریق شد ) . آخرین مراتب خضوع و محبت قلبی خود را کہ بسیار موثر و محسن است در رسالہ ۱۹۲۱ ، وقتیکہ در جمعیت سر ہربرت ساموئل برای تشییع جنازہ حضرت عبد البہاء بہ حیفا عزیمت نمودم تقدیم داشتم . در این فاجعہ ما در مقدمہ جم غفیری مرکب از ادیان و مذاہب مختلفہ جنازہ را در سراسر دامنه جبل کرمل پیادہ تشییع نمودیم . . . . .

( مقالہ کہ در شمارہ ژانویہ ۱۹۲۲ جریدہ جمعیت آسیائی یاد شاہی بریتانیای کبیر و ایرلند درج شدہ صعود عباس افندی یا عبد البہاء - یعنی اسم مشہورتری کہ از سی سال قبل کہ بجاننشینی والدشان حضرت بہا اللہ منصوب گشتند معروف گردیدند - ایران را از برازندہترین ابناء خویش و شرق را از شخصیت ممتازی فوق العادہ محروم نمود کہ نہ فقط در خاور بل در باختر نیز دارای نفوذ عظیم بودہ و با احتمال قوی اثراتی شدید تر از ہر متفکر آسیائی در اوقات اخیر داشته اند )



### از خاطرات جناب آقا میرزا منیر نبیل زاده

● روز پنجشنبه بیست و یکم ذی القعدة ۱۳۲۸ به آرزوی دیرینه خود رسیده بسیار ت جمال بیمثال لم ترعین بمثلها فاعز شد م. آنحال مقدس از مقال است سر باستانش نهاد م، طوافش کرد م. بیانات احلاش را با گوش جسم و جان شنید م. نادیدنی هارادیدم فضلاد را غوشم کشید در آن حال گیسویش را بوئید م و سر باغوش مبارکش نهاد ه بی اختیار از شوق گریستم در آن روز و بمرور در هر شب و روز مکرر از بیانات و قصص و حکایات نغز و حیا تیغشش جان یافتم و از شیرینی عبارات مزاحیهاش کام جانم شیرین و از تبسم های دلربای دلنشینی احساساتم محظوظ شد . . . .

خلاصه الکلام جمال زیبا ی بیمثال و هیکل پر جلال رعنا ی مقدس و منزه از تمجید ی را مشاهده کرد م و عظمت و شوکت و کرامات و قدرتی را دیدم که بحسب ظاهر شبیه و نظیر و مثیل نداشته و ندارد.

● روز اول و دوم محرم سنه ۱۳۲۹ بخاکپای آن دلبرد لنشین همه زائرین مشرف شدیم پس از اینکه باد ست مبارک شیرینی مرحمت فرمودند بیاناتی راجع به عظمت عیدین فرمودند و اراده مبارک این بود که احبا را بظاهر هم شان مان نمایند من جمله فرمودند ( . . . حاجی حسن نامی ترک تبریزی از احبا ی قدیم در بغداد مجذوب بود بقول اعراب که دیوانه را بحسن تعبیر مجذوب میگویند اما این شخص حقیقت مومن و مجذوب بود . آد م بسیار خوبی بود ولی سوادش همینقدر بود که بخواند و کمی بنویسد مطالب را عالی بنا مینمود و اساس استدلال را متین می نهاد ولی آخرش را تصنیف میگفت . کتابی نوشته اسمش را زبور گداشته بود . . . .

منجمله از برای اسم کتاب مقداتی چید هوشرح داد بود که معنی زبور من مزبور و مکتوب عرب نیست مشتق از فارسی است از ماده زبریت است که مردم را راه فراری از این دلیل های مکتوبه من نیست (کیه کیه د رمیزند های دلم میشنگه در راه بالنگر میزند های های دلم میشنگه — بانگ خنجر میزند های دلم میشنگه) گفتم حاجی حسن این تصنیف آخری دیگر چیست گفت وقتیکه این مسئله را مینوشتم و مطلب باین مقام رسید در ما را زدند فهمیدم جمال مبارک فرستاده اند که مشرف شوم دلم بیقرار شد این شعرها را نوشتم . جای این شعرها همین جا بود . . . . . بعد فرمودند "بلی این شخص مومن را در تبریز شهید نمودند چون مجدوب بود بی پروا صحبت میداشت اعدا او را به باغی بمیهمانی طلبیدند در همانجا شهید کردند . . . . ."

● . . . . . لیله مبارکی با عموم زائرین بلبقانی مبارک مشرف بودیم پس از اظهار عنایت و مرحمت و تشویق و تشجیع به تبلیغ و بخدمت فرمودند

● . . . . . روزیکه متصرف و قاضی و مفتی برای دیدن من آمد بودند حاخام بزرگ یهودیان هم از طبریا بمنزل ما آمد اجازه خواست سئوالی کند گفتم بگوئید گفت "گرزیدی عمروی را کشته باشد اقوام عمرو بحکومت شکایت نمودند وزید را جلب کردند اقرار کرد که من عمرو را کشته ام و اقوام عمرو وزید هم بر قاتل بودن زید و مقتول شدن عمرو شهادت دادند در این بیمن شخصی از بیابان آمد و گفت که نه زید قاتل است نه عمرو و مقتول چگونه بایست قضاوت کرد من ملتفت مقصود حاخام شدم گفتم این مسئله قضائست حل آن بجناب قاضی راجع است . قاضی گفت شهادت شخص ثالث واضح البطلان است بعد از مفتی و از متصرف سئوال شد آنها نیز حکم قاضی را تایید کردند حاخام خیلی خوشوقت شد بعد من گفتم مقصود جناب حاخام از طرح این مسئله اینست که یهود مقرند که چون عیسی احکام توریه خدا را که ابدی است تغییر داد بحکم تورات او را کشتیم و مسیحیان هم میگویند قاتل حضرت عیسی یهود است پس از ششصد سال حضرت محمد در قرآن فرمود (ما صلیوه و ما قتلوه و لکن شبه لهم) از این بیان حقیقت قاضی و مفتی و متصرف مضطرب و حاخام مند هس گردید بعد من گفتم حاخام هر سه راست گفته اند باین معنی که یهود یهود شمنی خصوصی با شخص عیسی نداشته دشمن منظور و مرآ آنحضرت بودند بهیچوجه آن منظور و مرآ مرا مصلوب و مقتول و قلع و قمع نتوانستند بکنند مقصود از آیه قرآن اثبات این معنی است نه جسد ظاهراً حضرت مسیحی پس یهود یهود مسیحی ها هر دو راست گفته اند و حضرت محمد هم راست فرموده اختلافی در میان نیست

از این بیان حقیقت حضرات قاضی و مفتی و متصرف تسلی یافته پس از مذاکراتی  
خدا حافظی نموده رفتند ( . . . . )

---

بعضی از خاطرات ایام تشریف این بند به حضور مبارک حضرت  
عبدالبهاء ارواحنا لمرسه الا طهر فردا

---

قلمی نمیتواند شرح خصائل و فضائل و جلوه‌های رحمانی مرکز مقدس  
میثاق الهی را کما ینبغی بنگارد هر زائری ذرهای از صفات و جلوات  
ملکوتی آن حضرت را درک میکرد و هرگاه تمام مشاهدات زائرین طلعت  
میثاق جمع آوری گردد باز برای بیان اطوار و انوار الهی که از آن وجود  
مقدس تجلی مینمود کفایت نکند بلکه در ریای شئون الهی و رفتار و گفتار  
مبارک بیکران و لا یتناهی است. اینک این بند به حقیر بذکرشماهای از  
مشاهدات خود در ایام تشریف سال ۱۹۲۰ میلادی میبرد از .  
اولاً " زائرین در رید و تشریف همگی نائل بزیارت و موفق به عنایات  
و تلطفات اولیه هیکل اطهر میگشتند سپس همگی هر شب در اطاق بهرونی  
بیت مبارک جمیعاً با طائفین حول مشرف میشدند . هیکل اقدس هر  
شب بدون استثنا در محضر مبارک در رهین زائرین جلوس فرموده و بیانات  
حکمت آمیز از حوادث گذشته و تاریخ و مطالب علمی و روحانی با بیانی بس  
شیرین و موافق با حالات روحی و حوائج حاضران میفرمودند . وقتی بحث  
از مسائل تاریخی میفرمودند بقدری مطلب را مجسم میفرمودند مثل اینکه  
در آن وقایع حضور داشته اند زائرین غریب چون فارسی نمیدانستند پس  
بحکمت دیگر در این جلسات محضر مبارک حضورند آنان فردا " فرد  
روزها بشرف لقای مبارک نائل و باستماع بیانات مبارکه نائل میشدند لکن

در موقع صرف شام در سالن بیت مبارک زائرین شرقی و غربی مجتمع بودند و هیکل انور بدور میزبزرگ شام مشی فرموده و مواظب پذیرائی از زائرین بودند و گاهی در رحین شام بیاناتی میفرمودند و خود هیکل مبارک در پایان شام جلوس فرموده و مختصری غذا از قبیل نان و آبگوشت یا نان و ماست صرف میفرمودند و گاهی اتفاق میافتاد که میهمان غیریهائی محترمی هم حضور داشته و او را با احترام و تجلیل پذیرائی میفرمودند.

هفته‌ای یکبار عصر روزهای یکشنبه همه زائرین بمقام اعلی مشرف شده هیکل مبارک جلوی در ورودی ایستاده و بهر یک عطر میدادند و خود نیز بعد از زائرین وارد اطاق محل زیارت مقام اعلی میشدند و زیارت نامه مبارک تلاوت میشد و گاهی نیز اتفاق میافتاد که زیارت نامه را خود هیکل مبارک تلاوت میفرمودند. در عصرها غالباً برای رفع خستگی بخیابان‌ها تشریف میبردند و گاهی نیز نفوسی را که میخواستند مورد مرحمت مخصوص قرار دهند احضار میفرمودند که در جوار هیکل مبارک حرکت کنند. در موقع برخورد با رجال و اعیان شهر آنها ایستاد و نهایت تکریم و تعظیم بهمیکل مبارک مینمودند.

بیت مبارک و محضر مبارک ملجا و ملازم عموم حاجتمندان بود هر شخص بزرگ و یا حقیری در موقع اضطزار بحضور مبارک شتافته عرض حاجت مینمود و حاجتش روا میشد. مثلاً روزی دروغرازه‌سا کرده‌اندی در موقع اختلال فلسطین مشوش و مضطرب حضور مبارک آمده عرض کرد ما اسلحه خود را گم کرده و اینک مورد تعقیب و بازخواست صاحب منصبان خود هستیم دعائی بفرمائید که ما اسلحه خود را پیدا کنیم هیکل مبارک فرمودند من دعا میکنم و دستوری عنایت فرمودند که چگونه در تجسس اسلحه باشند. چند روز بعد همان دروغرازه‌سا با روی بشاش و با اظهار تشکر و ممنونیت که طبق دستور مبارک عمل کردیم و اسلحه خود را یافتیم مثلاً روز دیگر که این بنده در رکاب مبارک مشغول مشی در خیابان بودیم تصادف با مامور شهریهائی محل که یکمده و محبوسین را میبرد نمودیم امر فرمودند توقف نمایند مامور اطاعت کرده و بعد بهر یک از محبوسین وجهی عنایت فرمودند. خلاصه از خواص و عوام از اعیان و اشراف و قناسل و حکام و روحانیون و غیره هم متصل مشرف شده همگی نهایت اعزاز و اکرام نسبت بهمیکل مبارک رواداشته راضی و مسرور مرخص میشدند. مثلاً جمعی از پیرمردان و بیچارگان آلمانی که از زمان قدیم بحیفا آمدند و کلتی آلمانی را تشکیل دادند نبودند بحضور مبارک شرفیاب و عرض حال نمودند که اینک که انگلیسها فاتح شده و فلسطین را تصرف کرده‌اند بما امر میکنند که از اینجا برویم ولی مادر آلمان نه منزلی داریم و نه وسیله معاش بیچاره

شد مايم فرمودند من بشما چیزی یاد میدهم بانگلیسها بگوئید دست  
از شما بر میدارند بگوئید پدران و اسلاف ما که بحیفا آمده توطن نمودند  
نه قصد سیاسی نه قصد تجاری و انتفاع داشتند فقط طبق بشارات  
کتب مقدسه اینطور فهمیده بودند که رجعت مسیح و ظهور اعظم در این  
اراضی نزدیک است این است که آمده سکنی گزیدند علامت آنهم عبارتس  
است که بالای سردر خانه ها حك کرد مانند که " مجئئ مسیح نزدیک  
است " آنها هم همینطور بانگلیسها گفتند و انگلیسها از اخراج آنها  
منصرف شدند . باری مشاهدات هرزائی و این حقیر مفصل است  
بیش از این گنجایش این مختصرا ندارد .

احمد یزدانی

طهران مهرماه ۱۳۵۰

---

بعضی از خاطرات جناب عبدالمیثاق میثاقیه

---

... موقع ورود بحیفا حضرت عبدالمیثاق در عکات شریف داشتند  
فردای آنروز احضارم فرمودند (مدتی بود که بواسطه جنگ بین المللی  
هیچکس از ایران نتوانسته بود بشرف لقای مبارک توفیق یابد فقط از



احبای ایران جناب میرزا عزیز الله خان ورقا از مدتی قبل مشرف بودند .  
 صبح زود با کمال اشتیاق والتهاب وتبتل وتضرع و ضربان قلب بعکارفتم .  
 در آن موقع ایام زمستان بود حضرت عبد البهادر اطا قی که جنب روضه مبارکه  
 بود روی صندلی جالس و چون هوا سرد بود يك منقل بزرگ پراز آتش پای  
 صندلی مبارک بود و جمعی از احبای اروپا و آمریکا در محضر مبارک بودند .  
 روز اول متاسفانه چنان منقلب شدم که حالت ضعف واضطراب عظیم وغش  
 در من ظاهر شد و مرا از اطاق بخارج بردند و نتوانستم بزیاارت محبوب  
 خویش موفق شوم . بلی آتش حب و اشتیاق آن مولا ی عزیز بقدری در جسم  
 و جان من شعله ور بود که وصف نکردنی است . . . . یکی از روزها که مشرف  
 بودیم بیانات مبارک راجع بنفوسی بود که تقاضای صد و الواح جهست  
 در استان و آشنایان خود کرده بودند فرمودند " احبا هر روز در انتظار نامه  
 جدیدی هستند که از من بآنها برسد و پس از وصول بخوانند و در جمعیه خود  
 بگذارند باز در انتظار نامه دیگری باشند . در صورتیکه به واللہ الذی لا اله  
 الا هو ، اگر احبای الهی بآنچه در یکی از الواح منزله جمال مبارک ناظر  
 و عامل شده و آن تعالیم را عمل کرده بودند حالا روی زمین بهشت برین بود .  
 ولی احبا منتظرند که هر روز نامه جدیدی بآنها برسد و دیگر توجهی بعمل و  
 اجرای آن ندارند "

● . . . همانطور که در اول این گزارش عرض شد مقصود این عبسند از  
 تشرف بساحت اقدس حضرت عبد البهادر ارواحنا لعنا یا ته الفدا بیشتر  
 این بود که از استان مقدس رجای گشایش در امور و فیض و برکت و رفیع  
 تضحیقات بنمایم ولی بعد از تشرف هر وقت تصمیم گرفتیم و خواستیم بخاکپای  
 مبارک عرض کنیم جرات نکردیم تا بالاخره فکر من باینجا رسید که هیکل مبارک  
 از افکار درونی من آگاه هستند و این چه جسارتی است که من بکنم بهتر است  
 در این موضوع هیچ عرضی بساحت اقدس گش نکنم آنچه اراد مبارکش تعلق  
 گیرد همان موجب خیر و برکت است . سوای مطلب فوق چندین آرزو داشتم  
 و از خدا میخواستم که این آمال و آرزوهای من برآورد شود . اول آنکه از خدا  
 میخواستم يك لوح یا مناجات بخط مبارک بافتخار من نازل شود . دوم آنکه  
 میشنیدم که در موقع نزول الواح و آیات هیکل مبارک باصوت ملیح و آهنگ  
 ملکوتی الواح را در یکته میفرمایند و من آرزو داشتم در موقع نزول الواح حضور  
 داشته باشم . سوم آنکه از محضر مبارک باحضور حضرت شوقی افندی که  
 آن موقع بواسطه تعطیل تابستان به حیف آمده بود در رجای مرا برای عکسبرداری  
 قبول فرمایند . چهارم آنکه اکثر شبها میفرمودند که بواسطه مسدود بودن  
 طرق و راهها مدتی است مکاتیب من با حبا نرسید هود را اینجا ماند و جمع  
 شده است احبا همه چشم بر او منتظر و مترصد وصول اخبار ارض اقدس و

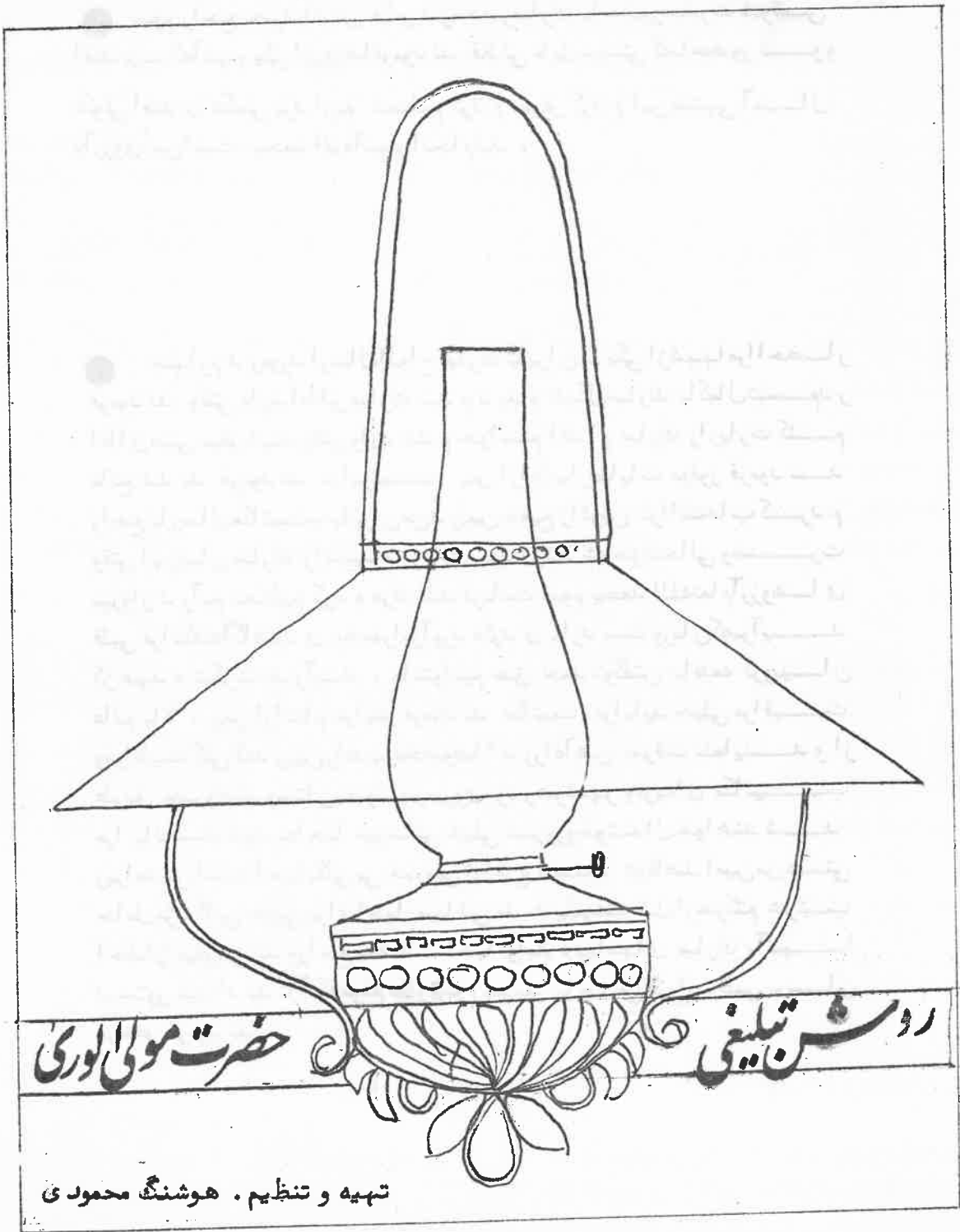
نامه‌های من هستند می‌خواهم یکی از زائرین را مأمور این خدمت بسیاری بزرگ کنم که حامل این الواح و آثار شود و با کمال حکمت و مراقبت از طریق مصر و هند وستان بایران برود و مکاتیب مرا با حبا برساند. من در دل خدا خدا می‌کردم که ایش این افتخار نصیب من میشد (و این آرزوها مخصوصاً آن قسمتی که اول گفتم اگر آگاه از قلب من هست چه حاجت بهمیان و ابداً از دارد حمد خدا را که یکی بعد از دیگری باین طریق بر آورد هشد.)

در اوقاتیکه حضرت شوقی افندی در حیفاتشریف داشتند احدی مطلع نبود که حضرتشان چه مقامی را در اخواهند بود. یکی از روزها که از در رب مسافر خانه بیرون آمد و وارد باغچه مقام علی شد. ملاحظه شد که حضرتشان از در بر طرف من می‌آیند و با کمال تبسم و خوشحالی پا کتی در دست دارند و وقتی که بمن رسیدند فرمودند بشارتی برای تود ارم پاکت را مرحمت فرمودند و وقتی که باز کردی دیدی ملوح مبارکی است که بخط مبارک بافتخار این عبد عز نزول یافته از کثرت خوشحالی گریستم و شکرانه کردم.

● در دوم یکی از روزها که با جمعی از زائرین در بیت مبارک توی حیاط بودیم دیدم پیشخدمت مبارک جوپای من است و وقتی که در بین آن جمعیت مزایید کرد گفت زود بیا برویم که هیکل مبارک در اطاق نزول الواح ترا احضار فرموده‌اند در یگرسرازی نشناختم باید که نیامسرت و خوشحالی بدرب اطاق مبارک رفتم وقتی پشت در رب رسیدم آن شخص که حامل پیام مبارک بود گفت مشغول نزول الواحند گوش بده الان نمیتوان داخل شد وقتی از پشت در رب گوش دادم صوت روح افزای مبارک که بالحن ملیح در یکنه می‌فرمودند میشنیدم و تمام ارکان وجودم در اهتزاز بود وقتی تمام شد در رب باز شد وارد اطاق مبارک شدم پس از تعظیم فرمودند بسم الله بفرمائید بنشینید من می‌خواهم مکتوب شما در حضور خودتان نوشته شود بعد بکاتب فرمودند بنویس در موقع نزول و صد و آن لوح مبارک من در مقامش بودم دیدم همان مطلبی را که آرزو داشتم نهفته و نگفته امید اند و نسبت باین عبد ذلیل و حقیرد ریای موهب الطافش مواج است و مورد ادعی و عنایاتش واقع شدم چه بگویم که در آن موقع در چه حالی بودم از کثرت خوشحالی می‌خواستم پرواز کنم و در آخر آن لوح مبارک نام فامیلی مرا میثاقیم عنایت فرمودند و همه را شکر می‌کردم که خدا ایا شکر میکنم که من راجع بآنچه که آرزو داشتم حضور مبارک عرض نکردم و او از قلب و دل من آگاه بود.

● سوم راجع به برداشتن عکس د رمحضر مبارك با حضور حضرت شوقی افندی - که آنهم یکی از روزها فرمودند فلانی مایل نیستی که با حضور شوقی افندی عکسی برداریم تعظیم کردم عرض کردم این منتهی آمال و آرزوی من است . بحمد الله آنهم انجام شد .

● چهارم د رمورد ارسال الواح مبارك بایران - یکی از شبها مرا احضار فرمودند وقتی وارد اطاق مبارك شدیم دیدم هیكل مبارك با کمال تبسم در اطاق مشی میفرمایند وقتی وارد شدیم خواستم اقدام مبارك را زیارت کنم مانع شدند فرمودند جایز نیست . پس از اظهار عنایات موفور فرمودند راجع با ارسال مکاتیب بایران من د ربین جمیع زائرین ترا انتخاب کردم وقتی این بیان مبارك را شنیدم نزدیک بود از شدت خوشحالی و مسرت بیرواز د رأیم تعظیم کردم عرض شد قربانت شوم بحمد الله تمام آرزوهای قلبی مرا نگفته آگاه بودی و همه را برآورد کردی . از دست و زبان که برآید کز عهده شکر بد رأید . ما نتوانیم حق حمد تو گفتن با همه کروبیان عالم بالا . پس از اتمام عرایض فرمودند مکاتیب مرا باید خیلی مراقبت و مواظبت کنی که در بین راهها مخصوصا " در راه آهن سرقت نمایند و از طریق مصر و هند و ستان به بوشهر میروی و در هر شهر و قریه ای مکاتیب مرا بادست خود به احبا میرسانی خیلی مسرور و خوشحال خواهند شد زیرا مدتی است احبا بکلی بی خبرویی اطلاع هستند توقاصد امین من هستی حامل مؤدگانی خوبی برای احبا میباشی مدت یکم هفته قبل از حرکت هر شب احضار میفرمودند و راجع بملاقات احبا و ابلاغ پیامهای مبارك بآنها دستور میدادند تا آنکه موقع مقارنت رسید با چشمی گریان و قلبی بریان مرخص فرمودند .



هیكل مبارك حضرت ولی امرالله در آثار مبارکه خویش احبای الهی را به پیروی از تبلیغ حضرت عبدالبها هدایت فرموده اند زیرا علاوه بر اینکه اعمال مثل اعمال این امرنازنین بایستی سرمشق قرار گیرد، روش تبلیغ حضرتش چنان است که بیگمان در هر جائی و در هر مکانی و با هر نفسی موافق طبع است و جالب انظار و جاذب قلوب برای آنکه بیش از پیش با این روش آشنا شویم مطالب ذیل درج میگردد و سعی میشود عملاً این روش را تحت مطالعه قرار دهیم.

جناب کلبی ایواز در کتاب جاودانی خویش بنام درها بسوی آزادی که تحت عنوان درگه در دست بفارسی ترجمه شده است در صفحه ۹۴ اینطور مرقوم داشته اند :

..... در تمام فرصتهای عزیزی که بزیارت حضرت عبدالبها مشرف میشدم و به بیان مبارك گوش میدادم و یا با هیكل مبارك صحبت میکردم روز بروز بیشتر و عمیق تر تحت تاثیر طریقه تعلیم ایشان قرار میگرفتم ایشان دائماً روح را زنده میفرمودند. تنها نمیخواستند مطالبی را بعجز طرف فرو کنند بلکه همه گاه در حین مفاوضه و تماس در جستجوی روح بودند و میخواستند جوهر و حقیقت هرنفسی را برون آرند و بخود او بنمایانند. البته میتوانستند بقوه علم و منطق مباحث خود را ادامه دهند و این قوه را چه در خطابات مبارك که خود شنیدهام بکار بردند و چه در آنها تکیه خواندهام ولی نه منطق ایشان منطق معلم مدرسه بود و نه علمشان علم مجامع درسی، بلکه کوچکترین حرکت و مختصرترین بیان و کلامشان و کمترین تماس و معاشرتشان تا اعماق روح اثر میکرد و دائماً روان مستمعین را از عالم پست ماده بجهانهای بلند فهم و ادراکی اعلی صعود میبخشیدند. وقتی تکلم میفرمودند قلوب جمیع در سینه هاشان مطبوعاً اشتعال بود. هرگز مجادله نمیفرمودند و ابداً بسریک کلمه نمی ایستادند. طرف را آزاد می گذاشتند. ابداً با غرور و تسلط تکلم نمیفرمودند بلکه بالعکس دائماً در جمیع حالات و مشئون تجسم عبودیت محضه بودند. تعلیم میدادند اما چون کسی که هدیه ای نزد سلطان میبرد هیچوقت بمن نفرمودند من چه باید بکنم فقط گاهگاهی تحسین از اعمال من مینمودند. ابداً بمن نفرمودند من بچه چیز بایستی عقیده و ایمان داشته باشم.

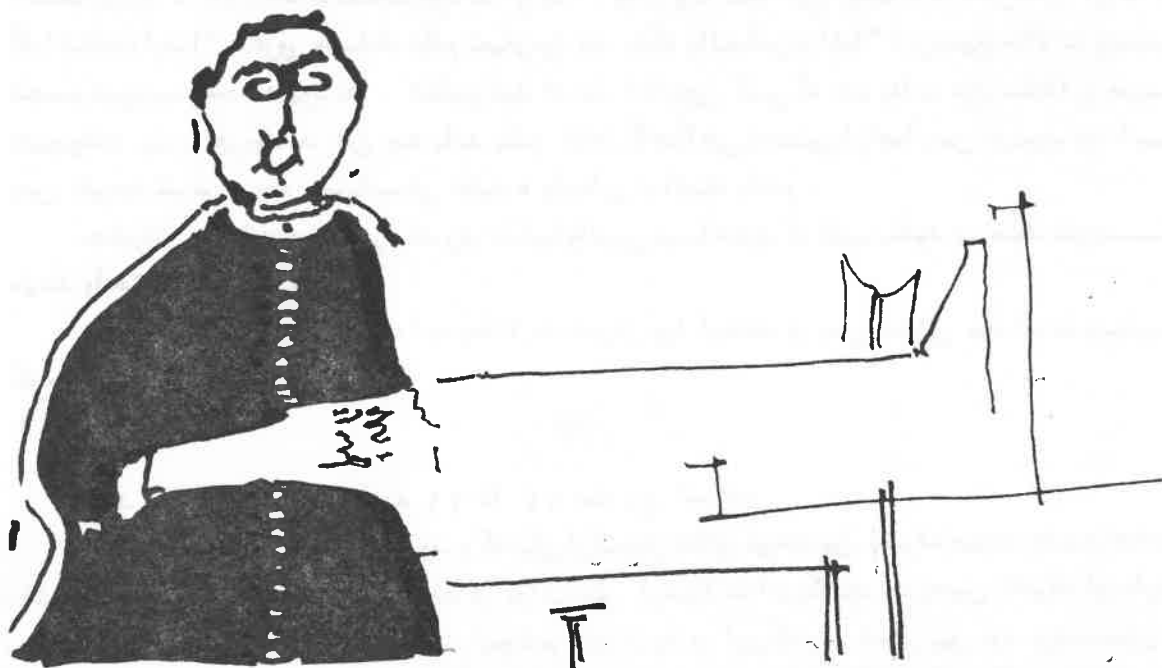
حضرتش حقیقت محبت را بقدری شکوایا و الهی میساختند که قلب بخودی خود متوجه آن میشد و احترام میگذاشت.

با صوت مبارك خود با آداب و حالات خویش و یا لیخندی بمن نشان میدادند و میفهمانند که من باید چگونه باشم....."

و نیز در همین کتاب در صفحه ۶۱ تا ۶۴ مندرج است :

..... غرق در این افکار بودم که یکی از کشیش های موحدین مشرف میشد. من هم حضور داشتم. این شخص مشغول تهیه مقاله ای برای یکی از مجلات امریکا بود. در حین تشریف او بار دیگر محبت کامل و جامع حضرت عبدالبهارا بچشم خود دیدم. این کشیش خیلی پیر بود و چون از جهان در گذشته امید است که اکنون حقیقت محبت و راستی را بهتر از آنچه که در این جهان بدان موفق شد، یافته باشد. باور نکردنی بود که حتی چنان شخصی در چنان سن و سالی

اینقدر تحت نفوذ ساطع از هیکل مبارک قرار گیرد . حضرت عبدالبهادر طول مدت ملاقات ساکت بودند و بدون خستگی بفرصیه‌ها و اسئله کشیش محترم گوش میدادند . تمام راجع بتاریخ دیانت بهائی و انتشار اولیه و ارتباطش با علمای اسلام و تعالیم اسلامیه بود . جوابهای هیکل مبارک از یک کلمه تجاوز نمی‌کرد . ابداً " از اشتیاق خود کم نکردند . تشویق ایشان درباره مسائل بود نه اسئله . در کمال آرامش و سکون جالس و کف دستها را رو ببالا و برزانوان قرار داده بودند . در این حال به مسائل کشیش گوش میدادند و باهمان نگاه کاشف خود که هرگز بخطا نمی‌رفت بوی مینگریستند . چهره مبارک از شعله‌های درونی روشن بود . جناب کشیش ادامه نطق و اطالسه کلام داد و صبر و حوصله من تمام شد . حرکت او موجب شرمساری من بود و من بجای او در محضر مبارک خجل و منفعل بودم چرا هیکل مبارک بسطیحی بودن اسئله او توجهی نداشتند آیا نمی‌دانستند که این شخص فقط در پی آن است که مطالبی را جمع آوری نماید و مقاله‌ای بجهت مجله‌ای که مخالف است بنویسد و پولی در مقابل دریافت دارد ؟ چرا صحبت او قطع نمیشد و ملاقات به پایان نمی‌رسید ؟ صبر دیگران به آخر رسید ولی حضرت عبدالبهادر همچنان آرام و صابر جالس بودند و بلکه وی را تشویق هم می‌فرمودند که آنچه دارد بگویند . اگر گاهی کمی ساکت میشد یکی دو کلمه بیان می‌فرمودند و بعد باهمان صبر و حوصله عجیب منتظر اسئله و گفته‌های وی می‌نشستند . بالاخره کشیش ساکت شد . سکوت برای مدت کمی حکمفرما گردید و سپس آن صوت طنین انداز مجدداً " فزارا مهتسز ساخت مترجم جمله به جمله ترجمه میکرد . . . .



در ظرف چند دقیقه سائل کوچک شد و برای لحظه‌ای اقلاد ریای استاد نشست بعد هیکل مبارک از جا برخاسته و همه با او جسا و روحا از جا برخاستیم و او را بنهایت محبت در آغوش

گرفته تا دم در مشایعتش فرمودند چون بد رگه رسیدند توقف فرمودند چشمشان بدسته گل زیبایی افتاد که یکی از احبای صبح همانروز تقدیم نموده بود واقلاً ۳۴ تا ۳۶ شاخه گل رعنا داشت شاخه‌ها بلند و بقدری گل از هر طرف بر هر شاخه‌ای احاطه داشت که چون چیز بسیار زیبایی آن گوشه اطاق راجلوه‌ای مخصوص بخشیده بود که همه مجذوب جمال و عطر آن گلهای بودیم. بمحضر اینکه نگاه حضرت عبدالبها بر آن دسته دماغ پرور افتاد خنده‌ای فرمودند و قهقهه‌ای زدند که تمام فضا را پر کرد. سپس خم شده تمام دست گل را در آغوش مبارک جمع فرمودند و جمیع را ریختل زائر خود جای دادند. هرگز موهای سپید و صورت گرد عینک زده آن کشیش را در پس آن خرمن گل فراموش نمی‌نمایم. چهره‌اش ملو از تعجب و نور بود و در عین حال سراپای وجودش تقلیب و پیر از خضوع کشت حضرت عبدالبها خوب میدانستند که محبت الهی را چگونه تعلیم فرمایند.

از خلال جملاتی که جناب کلیبی آیوه‌ز درباره نحوه تبلیغ و برخورد هیکل مبارک مرقوم داشته است مطالب بسیار آموزنده و جالبی استنتاج میگردد که خوانندگان محترم بخوبی آنرا درمییابند. اگر بد رستی بمطالب منقوله از کتاب در که دوست که بنظر این عید تنها کتابی است که هیکل مبارک حضرت عبدالبهارا باین زیبایی و وقت توجیه کرده است توجه نمائیم متوجه میشویم که نویسنده محترم بهیچوجه نخواستہ روش تبلیغ حضرت عبدالبها را تد ریس نماید بلکه او داستانیان مشاهدات خود را نقل کرده و از خلال این داستانهاست که هزاران نکته باریکتر از مو میتوان درک کرد.



بمطلب زیر که در صفحه ۹۰ و ۹۱ همین کتاب درج شده است توجه فرمائید :

"... افکار عجیبی سراچه قلبم را فرا گرفته بود و بدان حالت خانه محبوب را تـرک گفتم. ایشان کی بودند؟ چگونه اینقدر رسوخ و نفوذ در ارواح دارند؟ هرگز تظاهر بخوبی ندارند هرگز وعظ نمیکنند هرگز و ابدا نمی فهمانند که بایستی انسان چیزی غیر از آنچه هست بشود و با وجود این جانهای جمال و عظمت الهی را بطوری بمانشان میدادند و قلوبمان را برای وصول بدان عوالم نادیده از شوق از هم می پاشیدند که نغرتی عظیم با آنچه ما را با سـم حیات احاطه کرده بود در قلوب احساس میکردیم..."



باز هم در صفحه ۲۶۱ همین کتاب میخوانیم :

"... امتیاز برجسته دیگر هیکل اقدس سکوت بود. اجتماعات و حوزه دانشمندان که من بدان خو گرفته بودم سکوت قابل بخشیدن نبود. برای شاگردان مدارس - قضات - اطباء و عاظم و سیاستمداران حاضر جوابی و شوخی کلام موجب محبوبیت و شهرت است البته هر یک در رشته مخصوص خود میدانستند که شهرتشان بسته باین وسائل است که در موارد مختلفه بایستی بکار برند ولی طرز ملاقات حضرت عبدالبها با طالبین حقیقت و بیانفوسیکه برای مکالمه و مفاوضه میامدند و طرز تلقی هیکل مبارک با حوادث و پیش آمد ها بکلی با دیگران فرق داشت."

مسائل را ابتدا با سکوت جواب میفرمودند. البته سکوت خارجی بود والا دائما در باطن طرف را تشویق بر تکلم مینمودند و خودشان بانهایت ادب و راءفت بهمه گفته ها گوش میدادند. غالباً مستمعین برای هر سئوالی دردیگران جوابی فوری ساخته و پرداخته میشوند ولی هیگل مبارک چنین نبودند در محضر مبارک هرگز بسطالب حقیقت آن فشار و ناراحتی مخصوصی که برای جویندگان حقیقت روی میدهد بظهور نمی رسید. هرگز به محضر سئوال جواب خود را نمی شنیدند بسیار پیرا شنیده ام که مستمعین خوبی هستند ولی هرگز چون هیگل مبارک مستمعی نیافتم. حالت وجود اقدس مراتب بیشتر از اظهار عاطفه و مجد و بیت بود که نسبت به کلمات گوینده ابراز میفرمودند. مانند این بود که گوینده و شنونده یکفر بود.

ایشان جنان خود را با گوینده یکی میدانستند که گوئی دور روح بیکدیگر اتصال یافته نیازمندی بکلمات از بین میبردند. عیناً همین بود، حضرت عبدالبهاگوئی با گوشهای خود من بگفته های من گوش میدادند. در اثر تشویق هیگل مبارک ز اثر آنچه داشت ابراز میداشت و هرچه در بطون روح و قلبش برای مدت های پنهان مانده بود ظاهر میساخت و همینکه از کلمات خالی میگردید حضرت عبدالبها فوراً بجواب بر نمی خاستند. سکوت میفرمودند و منتظر نمیکردند، نصیحت نمی فرمودند، کمی چشمهای مبارک را می بستند، گوئی از جهانها پنهان الهی منتظر تایید و هدایت ربانی میشدند و سپرد راعماق روح گوینده تفحص میفرمودند و لیکندی که قلوب را آب میکرد بچهره سائل مینریستند. وبالاخره وقتی کلامی میفرمودند و یا جمله ای ادا مینمودند، کلمات بقدری غیرمنتظره و گاه بکلی غریب و خارج از موضوع بنظر میرسید که سائل ابتدا حیران میگردد ولی همه وقت خود من احساس مینمودم که اینگونه اجوبه مبارک باعماق روح و دل مینشست و بلکه عمیق تر از حد و فهم ظاهر اثر و نفوذ میکرد. . .

در هیچیک از بیانات مبارکه حضرت عبدالبها هنگام ابلاغ پیام الهی صحبتی از احکام نیست تمام اصرار مبارک در تبیین اصول تعالیمی است که مروج صلح و دوستی و آشتی است و این است اصول روش تبلیغ حضرت عبدالبها که در خطابات مبارکه بطور وضوح معلوم و آشکار است برای مزید اطلاع از مباحثات مبارک شواهد زیر باستان مند رجعات سفرنامه مبارک است.

۵ نوامبر (۱۹۱۲) صفحه ۳۵۵ - ۳۵۶ سفرنامه جلد اول :

..... پس از چند محطه در ترن دکتری که نزدیک کرسی مبارک نشسته بود اجازه تشریف خواست و مقصد از سفر مبارک را جوپاشد فرمودند مقصود من الفت بین احزاب است و تشریح تعصب و ضغینه و بغضاء تا ملل و امم عالم بایکدیگر برادر شوند. جمیع خیرخواه جنس بشر گردند نه آنکه بجنگ و جدال پردازند و مصیباتی مثل بالکان پیش آید خونهای ریخته شود خانمانها خراب و ویران گردد تا این وقعات است عالم انسانی آسایش نیابد خیمه صلح عمومی بلند نشود وحدت عالم انسانی حصول نجوید. ماهمه اغنام الهی هستیم و جمیع کوع انسان و بندگان یزدان و خداوند بجمیع مهربان و فیوضات او نسبت بهمه یکسان. شصت سال پیش حضرت بهاءالله در ایران اساس چنین تعالیمی نهاد ترویج صلح عمومی و وحدت عالم انسانی فرمود پادشاه ایران و سلاطین ترک ما را بحسب اراده اختند بیست هزار نفر از ما کشتند که شایسته







این امر محو شود و این تعالیم حضرت بهاءالله فراموش گردد ولی با وجود این تعرضات روز بروز  
امر حضرت بهاءالله بلندتر گشت تا امور منقلب و مشروطه برقرار شد و من آزاد گشتم و از سجن  
عکا بممالک افریقا و اروپا و امریکا سفر نمودم و نفوس را با این تعالیم مبارکه خواندم و امام و احزاب را به  
وحدت اساس ادیان و ترک تعصب و جدال و تقالید و اوهام دعوت نمودم الی آخر بیانه‌الا حلی

۲۲ نوامبر (۱۹۱۲) صفحه ۳۸۵ سفرنامه جلد اول :

... از جمله نفوسیکه تازه آنروز عصر بشرف لقای انور مشرف شد کشیش بسیار منطقی  
بود که قبل از مجلس در اطاق علیحده تشریف حاصل نمود عرض کرد تعلیم تازه در این امر  
چیست؟

فرمودند " اساس اصلی ادیان الهی یکی است ابداً" اختلاف و تغییر ندارد این است  
که حضرت مسیح فرمود " من برای محو کردن شریعت تورات نیامدم بلکه برای ترویج آمدم"  
( عرض کرد باقی را فهمیدم سؤال دیگرم این است که جمیع اهل ادیان پاک و پاکیزه  
بودند اما بعد آلوده و غافل گشتند ) فرمودند " اگر تغییر و تبدیل نباشد تجدید حاصل  
نمیشود تا شب نیاید روز نخواهد بود اگر دین موسوی تغییر نمی نمود حضرت مسیح ظاهر  
نمیشد ."

( عرض کرد خوب فهمیدم آیا بعد از دوره بهائی باز دوره دیگر خواهد بود ؟ )  
فرمودند " سلطنت خدا ابدی است و نهایت ندارد و فیوضات او بی انتهی است"  
فورا " عرض نمود که جمیع شکوک من زائل شد دیگر شبهه ندارم و چنان خاضع شد که قلب  
مبارک خیلی از او خشنود گردید .

وقتی در نحوه جوابهای هیکل مبارک دقت میشود ملاحظه میگردد که حضرتش جز بزرگان  
سائل صحبت نمیفرمایند در گفتگوی مختصر فوق ملاحظه فرمائید مشاهده میشود که از راه اعتقاد  
شخص کشیش بیان حقایق فرموده‌اند و این خود از مسائلی است که بایستی از روش تبلیغ آن هیکل

اقدس پیروی کرد .

هیکل مبارک در باره نطقهای خویش اینطور اظهار نظر میفرمایند :

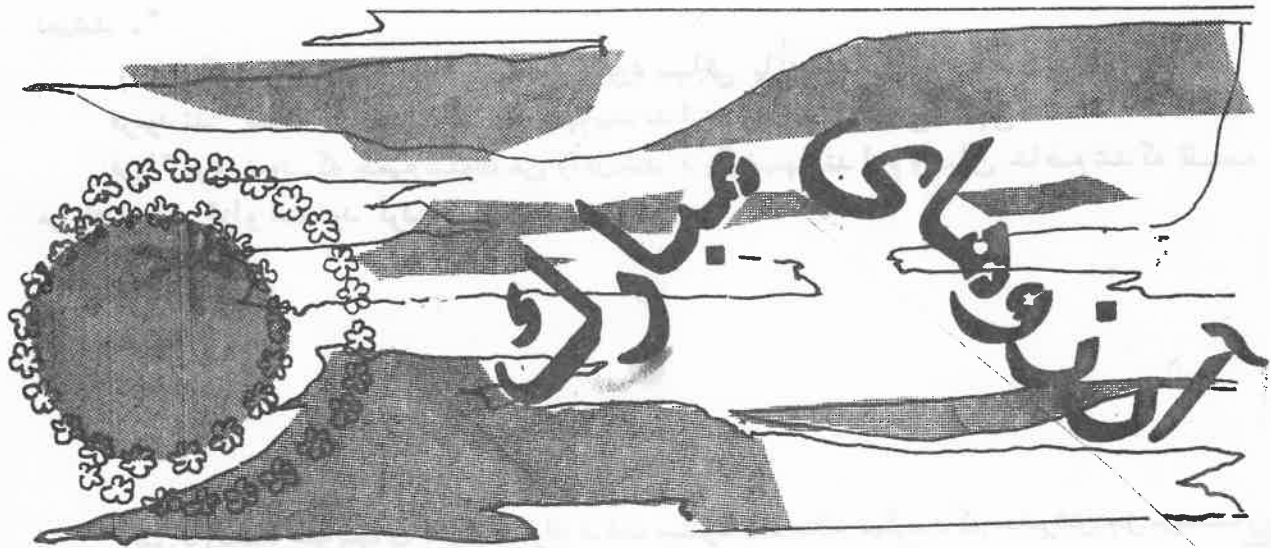
۱۶ اکتبر (۱۹۱۲) صفحه ۳۱۴ سفرنامه جلد اول :

... بعد از آن مجلس مکرر میفرمودند که نطقهای من همه باقتضای وقت و اندازه  
استعداد نفوس است ( بهر طرفک آن پدرتی کن ) گرچه عقلش هندسه گیتی کند )  
داستان زهر نیز بفهم بیشتر مطلب کمک میکند که بنظر دوستان میرساند :

۱۰۷ اگوست (۱۹۱۲) صفحه ۱۷۵ سفرنامه جلد اول :

بعضی از خدام آستان در سطوت و نفوذ بیان مبارک حکایت مینمودند که بیانات مبارک  
چقدر سهل و ممتنع است و دلائل چقدر لامع و قاطع فرمودند :

" بیان باید به مشرب حضار و اقتضای وقت باشد و حسن عبارات و اعتدال در ادب معانی  
و کلمات لازم فقط حرف زدن نیست همیشه در عکا میرزا محمد علی بیاناتی را که از من میشنید  
بعینها در مواقع دیگر ذکر میکرد ولی ملتفت نبود که هزاران حکم و مصالح لازم است نه تنها  
گفتن در ایام بغداد و سلیمانیه شیخ عبدالحسین گفته بود که جمال مبارک کرد هارا با این  
وسيله جمع و جذب کردند که اصطلاحات عرفا و صوفیه را بیان مینمودند بیچاره شیخ مذکور رفت  
و کتاب فتوحات مکیه را پیدا و عبارات آنرا حفظ نموده در هر جا زکر کرد دید هیچکس گوش  
نمیدهد خیلی تعجب کرد که چرا مردم گوش نمیدهند جمال مبارک فرمودند به شیخ بگوئید  
ما فتوحات مکیه را نمیخوانیم بلکه آیات مدنیه را القا میکنیم فصوص شیخ را نمیگوئیم بل از  
نصوص الهیه حرف میزنیم . . . "



چه خوبست که عشاق جمال رحمانی هیكل مقدس حضرت عبدالبهاء که شب و روز آن وجود  
اقدس را در اعمال و کردار خویش تجسم میدهند بدانند که حضرتش برای یارانش چه آرزوهای  
دارد . و چه نحو این آمال را بیان فرموده از اینجهت فصلی را اختصاص به آرزوهای حضرت  
عبدالبهاء داده ام در صفحه ۳۳۰ مکتیب جلد اول میفرمایند :

" هو الله . . . پس همتی نمائید تا تنزیه و تقدیس کبری که نهایت آرزوی عبدالبهاء است  
در میان اهل بقاء جلوه نماید و حزب الله در جمیع شئون و کمالات فائق بر سایر نوع انسان گردند  
و در ظاهر و باطن ممتاز از دیگران و در طهارت و نظافت و لطافت و حفظ صحت سرخیل عاقلان  
و در آزادگی و فرزاندگی و حکم بر نفس و هوی سرور پاکان و آزادگان و عاقلان و علیکم البهاء  
الابهی . . . ع "

صفحه ۳۱۱ جلد دوم مکاتیب

" هو الله . . . . . عبد البها " شب و روز از درگاه الهی مستدعی آنست که هر يك از بياران آيت زحمن گردند و سبب صلح و سلام عموم شعوب و قبائل واديان روح دوستی و راستی و آشتی در جسم امکان بد مند و هيكل ايجاد را برده " موهبت كبرى بيارايند والله هوالمويد الموفق الكريم وعليكم التحيه والثناء . ع ع

صفحه ۲۰۱ مکاتیب جلد چهارم :

" هو الله . . . . . مارا باشمانهائيت محبت وارتباط واتحاد است از دل و جنان آرزو مينمايم که روزی آيد که خيمه وحدت عالم انسانی در وسط عالم بلند شود و علم صلح عمومی بر سر جميع آفاق موج زند پس بايد وحدت عالم انسانی را تأسيس نمود تا بنیان صلح عمومی برپا گردد . ع ع . . . . . "

صفحه ۲۹۹ مکاتیب جلد اول :

هو الله

" . . . . . حال الحمد لله آن کشور بنور عرفان منور است و آن خاک بهر تو عنایت حقيق تايناك نفوسى در آن ولايت مبعوث شده اند که منوعوت مخلصينند و مغبوط جميع روى زمين حال نهايت آمال عبد البها چنان که در جميع شئون مظاهر موهبت حضرت بی چون گردند علمی بر افرازند که موج بر آفاق زند پری باز کنند که باوج اعلى رساند نطقی بگشایند که بعضام رمیه جان بخشد روحی د مند که نفوس میته را حیات جاودان مبدول دارد شجره ای غرس نمایند که سایه بر امکان افکند خبائی بلند نمایند که آفاق را در ظل آرد موجی بزنند که در مکتون ولو " لو " مخزون نثار کنند گلشنی بيارايند که بنافه اسرار مشام مشتاقان را مشک بسار کند شمعی بر افروزند که روشنی ابدی بخشد جیشی برانگیزند که مدائن قلوب را فتح نماید عیشی مهیا سازند که فرح و سرور ابدی مبدول دارد . . . . . "

۸ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۱۳ سفرنامه جلد دوم :

" . . . . . در اول شب ستاره " درخشنده ای که تازه طلوع کرده بود بنظر انور رسید  
خدا م حضور را صدا زده فرمودند " بیائید بهینید چه ستاره " روشنی است من میخواهم

احبای جمال مبارك مثل این ستاره روشن باشند .

## تأثیر شخصیت مبارک در ادب افراسیاب

۱۸ اگوست ۱۹۱۲ صفحه ۱۶۶ سفرنامه جلد اول :

"... عصر سطوت و رعب قیام و نطق مبارک در تالار آریمن در تجدد احکام و وحدت مظاهر الهیه بانحن دلریا در آن بزم باصفا چنان تاثیر در قلوب نمود که حتی رئیس کنفرانس منقلب شد و گونه هارا با آب دیده بست و لسان اطهر بمناجات ناطق بود که خانمی محترمه ایستاده بود بفتتا بیهوش افتاد و بعد از افاقه گفت همیشه محفل چنان بنظر من جلوه نمود که گویا این جمع در آسمان راه میروند ..."

۲۰ اگوست ۱۹۱۲ صفحه ۱۹۸ جلد اول سفرنامه مبارک :

"... از جمله احبائی که از اطراف بساحت اطهر مشرف شدند مستر فورد مورتن سن جوانی بود که قبیل از ایمان شیرترین نفوس بود و بعد از ایمان بی نهایت سلیم و محبوب گشته بود چون از تشریف بردن وجود مبارک بخراب مایوس میشود لذا از مینا پولیس تا گرین عکا مسافت بعید راه آهن را با عدم استطاعت باین نحوی میکند که خود را زیر اطاق ترن روی میلیهای آهن انداخته باین حالت بشیکاغو و از آنجا بگرین عکا بحضور مبارک مشرف میشود و شرح حال را عرضه میدارد باو فرمودند تو مهمان من هستی هر روز از او دلجوئی مینموند و پس از چندی مصارف باو عنایت فرموده باکمال رفاهیت او را مرخص کردند"

۹ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۷۴ سفرنامه جلد دوم:

..... واقعا از صمیم قلب اظهار اخلاص مینمودند و بمحبت و خلوص افتخار میکردند حتی پس از صرف شام دو نوجوان پسر و دختر که خیال عروسی داشتند مقابل کرسی مبارک زانوده ذیل اطهر را بدست گرفتند و با حال رقت و کمال عشق و صحبت استدعای برکت و تایید نمودند و رجای تبریک و توفیق کردند و مورد عطا و مشمول دعای طلعت رقیه در گناه جمال ابهی گشتند \*

۲۵ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۶۲ سفرنامه جلد دوم:

..... چنان هیجانی در نفوس پدید شد که هر کس میخواست خود را بحضور مبارک رساند ولی چون حال مبارک مقتضی نبود بسرعت از تالار خطابه بیرون تشریف میبردند که یک مرتبه صدای گریه‌های بلند شد ایستاده فرمودند ببینید کیست چون تفحص گردید معلوم شد خانمی میخواست خود را بحضور اطهر رساند هر قدر سعی میکرد که از میان جمعیت بطلعت انور رسد ممکن نمیشد و این عقده دل سبب ناله و فغان او گشته آخر چون مشرف شد و بذیل عطا متشبث، اوراتسلی دادند و بسرور ابهی دلالت فرمودند دیگر معلوم است که آن شب چه خبر بود و ... انقلاب نفوس تا حین حرکت مرکب مبارک بچه درجه ...)

۱- آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۱۱ سفرنامه جلد دوم:

..... و چون از در دیگر سوار شده به مجمع احباب در منزل مستر هرینگ تشریف فرما شدند صدای الله ابهی از هر جهت بلند گردید همه با وجود ضعیف شدید بر قدم مبارک میافتادند و ذیل اطهر را بوسه میدادند و در وقت دست دادن از صغیر و کبیر دست مبارک را بوسیده بر دیده مینهادند از مشاهده آن حالت رقت‌غریبی دست میداد و تماشا‌های عجیبی داشت انجذاب، خضوع و آداب از احباب آلمان عموماً در ساحت فضل و احسان دیده شد که فوق خضوع احباب امریکا و خلوص آنها بود ... طفلی از دوستان آلمانی مشرف نشد مگر آنکه دست مبارک را بوسه میداد و الله ابهی میگفت از این حالت اطفال و شدت تعلق قلوب آنها کمال انجذاب و توجه و نهایت محبت و خلوص رجال و نساء احباب آنجا معلوم میشد ...

۱۵ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۸۵ سفرنامه جلد دوم:

..... چنان دیده و دلها روشن بود و اعناق کل خاضع که هنگام مرخصی یک یک رجال و نساء محترمه در مقابل کرسی مبارک زانوده دست و دامن مبارک را زیارت مینمودند و استدعای فیض و برکت میکردند ...

شواهد بسیاری از دو جلد کتاب سفرنامه مبارک بقلم جناب محمود زرقانی و خاطرات سایر ملتزمین رکاب میتوان ذکر نمود که چگونگی تاثیر شخصیت هیکل اطهر را در اطرافیان اثبات مینماید اما برای رعایت جانب اختصار دوستان را به مطالعه دو جلد بدایع الآثار دعوت مینماید. بی گمان تاثیر شخصیت مرکز میثاق بکسانیکه توفیق زیارت آن مه تابان را پیدا کردند بقدری عمیق بوده که بازگر شواهدی از مطالب مندرج در دو جلد سفرنامه مبارک هرگز نمیتوان حق مطلب را ادا کرد و خوانندگان عزیز را بعمق این تاثیرات آنچنانکه باید آشنا نمود.



هیكل مبارك حضرت عبدالبهاء در چند محل بنا بتقاضای افراد مربوطه دفاتر یادبود امتیاز را تبرک فرموده اند و چند سطرى بتناسب موقعیت و محل و شخص تقاضاکننده باخط مبارك خود در دفاتر مطالبی مرقوم فرموده اند بقرار زیر:

۱۲ می ۱۹۱۲ صفحه ۸۲ سفرنامه جلد اول مونتكرك کلیسای موحدین  
..... و قبل از حرکت کتاب کلیسا را قسیس مذکور تقدیم حضور نمود و رجای صدور  
مناجاتی از قلم انور کرد فوراً بخط مبارك این مناجات صادر:

هو الله

پروردگارا پاك یزدانا شکر ترا کوه و صحرا پیموده گشت و محیط اعظم قطع شد تا  
اینکه باین اقلیم رسیدیم و در این کشور نام و نشان تو بر زبان رانندیم حتی در این کلیسا  
مانند ایلیاندا بملکوت تو نمودیم خداوند اهل این کلیسا را منجذب جمال خویش کن و در  
پناه خود محفوظ و مصون بدار و مبارك فرما ع

۹ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۷۴ سفرنامه جلد دوم ادین بورگ :  
..... بعد چند نفرکه عکس مبارك داشتند برقم و امضای قلم اطهر رسانیدند و  
رئیس انجمن کتاب و دفتر محفل را تقدیم کرده خواهش صدور دعا و مناجاتی از کله عنایت به  
افتخار انجمن نمود و این مناجات مختصر صادر و نازل شد :

هو الله

ای پروردگار پرتوی از شمس حقیقت بر این انجمن زن تا روشن گردد . عبدالبهاء عباس

رئیس مذکور کتابچه خود را تقدیم و استدعای دعائی بافتخار خویش نمود مرقوم فرمودند:

هو الله

خدا یا دارنده این کتاب را موفیق فرما . عبدالبهاء عباس



ای بندهٔ جمال الهی شمع برافروز  
که شعاع نورانش متصل بدامنه  
ملاء اعلیٰ گردد و آن چراغ شوت  
در سوخ بر پیمان یزدانست ...  
« حضرت عبدالبهاء »

مقتضى الواح وصاياها حضرت عبد البهار

هو الله

حمد لمن صان سبيل امره بدرع الميثاق عن سهام الشبهات وحمى حصى شرعية السماء ووقى محبة الدنيا  
بجود محمود من هجوم خصبة ناقضة وثلة عادية للبنيان وحرس الحصن الحصين ودينه المبين  
برجال لا تأخذهم لومة لائم ولا تلهمهم تجارة ولا غرة ولا سلطه عن عهد الله وثيقه الثابت  
بآيات تينات من اثر قلم الاعلى في لوح حفيظ . وتحمته والشنا والصلاة والبهار على اول  
خصن مبارك خصل نصر ريان من السدرة المقدسة الرحمانية منشعب من كلتي الشجرتين الربانيتين  
داويع جوهرة فسريده عصا تلاء لاء من خلال البحر المتلاطين وعلى فسروع دوتة القدس  
افان سدرة الحق الذين شبتوا على الميثاق في يوم التلاق وعلى ايدى امر الله الذين  
نشروا نجات الله ونطقوا بحج الله وبلغوا دين الله وروجوا شرعية الله واقطعوا عن غير الله  
وزهدوا في الدنيا واجتجوا نيران محبة الله بين الضلوع والاششاء من حبا الله وعلى الذين  
امنوا واطمنوا وابتوا على ميثاق الله واتبعوا النور الذي يلوح ويضيئ من حجب الله  
من بعدى الا وهو فرع مقدس مبارك منشعب من الشجرتين المباركتين طوبى لمن استظل  
في ظله المهدود على العالمين .

ای اجبای الهی عظم امور محافظه دین الله است و صیانت شریعت الله و حمایت  
 امر الله و خدمت کلمه الله در این سبیل هزاران نفس خون منظر را بسبیل نمودند و جان عزیز را  
 فدا کردند برقص کمان بقبر با نگاه شتافتند و علم دین الله افراشتند و بجز خون خویش آیات  
 توحید نگاشتند سینه مبارک حضرت اعلیٰ روحی له الفداء هدف هزار تیر باشد و قدم  
 مبارک جمال ابهی روحی لاجبانه الفداء از ضرب چوب در مانندان زخم و مجروح گردید  
 و گردن مقدس پای مبارک در زندان طهران اسیر کنند و زنجیر گشت و مدت پنجاه سال در  
 هر ساعتی بلا و آفتی رسید و ابتلا و مصیبتی رخ داد از جمله بعد از صدمات شدید از وطن  
 آواره و بستلای آلام و محن شد و در عراق نسیه آفاق معرض کسوف از اهل نفاق بود و عاقبت  
 سرگون بدین کبیره گشت و از آن شهر بارض سرتنقی گردید و از خطه بلغار در نهایت مظلومیت  
 بسجن اعظم ارسال گشت آن مظلوم آفاق روحی لاجبانه الفداء چهار مرتبه از شهری شهری  
 سرگون گردید تا در این زندان محبس موبد استقرار یافت و در سخن قاتلان و سارقان و قطاع طریقی  
 مسجون و مظلوم گردید این یکت بلا از بلا یای وارده بر جمال مبارک بود بلا یای دیگر را بر این  
 قیاس نمایند و حال آنکه بنصوص الهیه ما ممنوع از فسادیم و ما مأمور بصلح و صلاح و مجبور بر سستی  
 و دوستی و آشتی بجمیع اقوام و امم آفاق و اطاعت و خیرخواهی حکومت و خیانت سلطنت  
 عادلانه خیانت بحق است و بدخواهی حکومت تمرد از امر الله ...

ای الهی تری عینک لمظلوم بین مخالف بساع ضاریه و ذناب کاسره و وحوش خاسره  
 رب وقتی فی جنابک علی تجرع بذه الکاس الطافحه بصهار الوفاء المثلثه بفيض العطاء  
 حتی یحمر قمیصی بدمی طریحا علی التراب صریحا للاحراک للاعضاء هذا منائی و  
 رجائی واملی و عزی و علائی و لیکن خاتمه حیاتی ختم مسک یارتی و ملاوی  
 و هل من موهبه عظم من هذا الا و حصره عزک و انی اشهدک انی ادوق بذه الکاس  
 فی کل الايام بما کتبت ایدی الذین نقضوا الميثاق و اعلنوا الشقاق و اطروا النفاق  
 و اطروا فی الارض الفساد و مارا حوا حرمتک بین العباد رب احفظ حصن دینک  
 المبین من هؤلاء الناکثین و احرس حماک المحصین من عصبة المارقین انک انت  
 المقدر العزیز المتین ... ای الهی احفظ جبادک الامناء من شر النفس و الهوی و  
 اخرتهم بعین رعایتک من الحقد و الحسد و البغضاء و ادخلهم فی حصن حصین کلاتک  
 من سهام الشبهات و جعلهم مطاهره آياتک البينات و نور و جوهرهم بسعاع ساطع  
 من افق توحیدک و اشرح صدورهم بايات نازله من ملکوت تفریدک و اشد اذوهم بقوه نافذة  
 من خبروت تجریدک انک انت الفصل الحافظ القوی العزیز

ای تابان پیمان این طیر بال و پر شسته و مظلوم چون آهنگ ملا اعلی نماید و بجان  
 پنهان شتابد و جسدش تحت ابطاق قرار یابد یا منفقود گردد باید اخوان ثابته را سحر بر شیان

که از سده تقدیس روئیده اند با حضرات ایادی امر الله علیه کعبه الله و جمیع یاران و  
 دوستان بالاتفاق بشارت نجات الله و تبلیغ امر الله و ترویج دین الله بدل و جان قیام نمایند  
 دقیقه آرام گیرند و آنی استراحت نکنند در ممالک و دیار منتشر شوند و آواره هر بلاد  
 و سرگشته هر قلم گیرند دقیقه نیاسایند و آنی آسوده نگردند و نفسی رحمت نجویند در هر  
 کشوری نعره یا بهاء الاهی زنند و در هر شهری شهره آفاق شوند و در هر نجمنی چون شمع  
 برافروزند و در هر محفلی نار عشق برانند و زنده تا در قطب آفاق انوار حق اشراق نماید و در شرق  
 و غرب جم غفیری در ظل کلمه الله آید و نجات قدس بوزد و وجه نورانی گردد و قلوب  
 ربانی شود و نفوس رحمانی گردد در این ایام هم امور هدایت ملل و امم است باید امر  
 تبلیغ را مهم شمرد زیرا اس اساس است این عهد مظلوم شب و روز ترویج و تشویق مشغول  
 گردید دقیقه آرام نیافت تا آنکه صیت امر الله آفاق را احاطه نمود و آوازه ملکوت ابهی  
 خاور و باختر را بیدار کرد یاران الاهی نیز چنین باید بفرمایند است شرط وفا و است  
 مقتضای عبودیت آستان بهار حواریون حضرت روح بکلی خود را و جمیع شئون را فراموش نمودند  
 و ترک سر و سامان کردند و مقدس و منزه از نموی و هووس گشتند و از هر تعلقی بیزار شدند  
 و در ممالک و دیار منتشر شدند و بهدایت من علی الارض پر دوختند تا جهان را جهان دیگر کردند  
 و عالم خاک را تابناک نمودند و بپایان زندگانی در ره آن دلبر ارجمانی جانفشانی کردند و هر یک در  
 دیاری شهید شدند فبمثل هذا فلیعل العالمون .

ای یاران محسبان بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افغان سدره مبارکه و ایادی  
 امرالله و اجبای جمال ابی توجیه بفرج دوسدره که از دو شجره مقدسه مبارکه انبات شده و از قرآن  
 دو فرج دو حرحمانیه بوجود آمده یعنی رشوقی هندی (نمائند زیر آیت الله و خصن ممتاز  
 و ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان و افغان و ایادی امرالله و اجبار الله است و مبین آیت  
 و من بعده بکر ابد بکر یعنی در سلاله او و فرج مقدس ولی امرالله و بیت عدل عمومی  
 که با شتاب عموم تائیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت حال ابی و حر است و عصمت ناقص از حضرت اعلی  
 روحی لهما الفداست آنچه قرار دهند من عند الله است من خالفه و خالفهم فقد خالف الله  
 و من عصاهم فقد عصی الله و من عارضه فقد عارض الله و من نازعهم فقد نازع الله و من جادل  
 فقد جادل الله و من جده فقد جدد الله و من انکره فقد انکر الله و من انحاز و افرق و  
 اعترل عنه فقد اعترل و اجتنب و ابتعد عن الله علیه غضب الله علیه قهر الله علیه نقمه الله  
 حصن متین امرالله باطاعت من هو ولی امرالله محفوظ و مصون ماند و اعضای بیت عدل و جمیع  
 اغصان و افغان و ایادی امرالله باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجیه و خضوع و  
 خشوع را بولی امرالله داشته باشند اگر چنانچه نفسی مخالفت نمود مخالفت بحق کرده و بسبب  
 تشبیه امرالله شود و علت تفریق کلمه الله گردد و منطری از مظاهر مرکز نقض شود .  
 زهار زهار مثل بعد از صعود نشود که مرکز نقض ابا و استکبار کرد ولی بهانه توحید جعلی نمود

و خود را محسوم و نفوس را موش و مسموم نمود البته هر مغرور اراده فساد و تفریق نماید  
صراحت نمیگوید که غرض دارم لابد بوسا اعلیٰ چند و بهانه چون زر موش تثبیت نماید و سبب  
تفریق جمع اهل بها گردد. مقصود این است که ایادی امر الله باید بیدار باشند بعضی شکی  
نفسی نبای اعتراض و مخالفت با ولی امر الله گذاشت فوراً آن شخص را اخراج از جمع اهل بها  
نمایند و ابداً بهانه فی از او قبول ننمایند چه بسیار که باطل محض بصورت خیر در آید تا الهی  
شبهات کند.

سواد تلگراف حضرت ورقه مبارکه علیا باحبای شرق  
در خیر مصیبت عظمی و رزیه کبری صعود حضرت عبدالبها  
بتاریخ ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱

حیفا - قد صد حضرت عبدالبها  
السی ملکوت الابهی

سواد تلگراف حضرت ورقه مبارکه علیا باحبای غرب

C A B L E G R A M

NU3 FL 103

NOV. 28, 1921

HAIFFA 15

WILHELMITE NY

HIS HOLINESS ABDUL BAHA

ASCENDED TO ABHA KINGDOM. INFORM FRIENDS.

GREATEST HOLY LEAF